



دستمزدها، بیکاری و «انتقام کرونای» طبقه کارگر ایران

مصطفی اسد پور

در نگاه اجمالی سیطره دو روند مرگبار در جامعه ایران خیره کننده است؛ اول، سیطره بیماری کرونا و دوم تلاش کارگران و مردم زحمتکش برای تامین معاش. جمهوری اسلامی با طفره از ساده ترین و پایه ای ترین اقدامات پیشگیرانه و حمایتی و در عوض با دنیایی از اکاذیب و سرکوبگری، مستقیماً و فعالانه توده میلیونی مردم محروم را به سرانسیب مرگ هدایت میکند. اما خیره کننده تر از هر چیز دیگر پوسته رسانه ها و بلندگوهای رسمی سیاست در ایران است که در حال بزک اوضاع گویا «تحت کنترل» و خرید فرصت تا اپیدمی و فلاکت به اندازه کافی بکشد، هستند. بنا به روایت های رسمی جامعه ایران تنها میتواند بر روی یک معجزه ایستاده باشد. با حکم عقل یک بچه کودستانی جز در هاله ای از نیرویی از کائنات ناشناخته و موهوم چگونه آن جامعه میتواند مطابق آمار و ارقام منتشره از ویروس و بیکاری و فقر جان سالم بدر برده باشد؟

صفحه ۳

جنبش کارگری و چپ غیر کارگری

امان کفا

اعتراضات کارگری اخیر در ایران چه از نظر کمیت و تعداد و چه دامنه و گستردگی آن، از بعد از انقلاب ۵۷ تا به امروز، با هیچ دوره دیگری، قابل مقایسه نیست. در عین حال از نظر کیفی نیز بعد این اعتراضات، فرسنگ ها با دوره های گذشته متفاوت است. هدف این نوشته اما، نه بررسی نقاط قوت و ضعف، یا افت و خیزهای هر کدام از این مبارزات، و نه دستاوردهای تا کنونی آن، بلکه جنبه ای عمومی تر در رابطه با اوضاع کنونی مبارزه طبقاتی، و مشخص تر، در مورد دخالتگری و نقشه عمل یک حزب معین کمونیستی در جنبش اجتماعی طبقه کارگر، در این شرایط است.

ما قبلاً به تفصیل به اهمیت و جایگاه اعتراضات جاری و تغییر صحنه و فضای سیاسی در ایران پرداخته ایم. به همین دلیل در اینجا در مقدمه، تنها به چند نکته مختصر اکتفا میکنم.

در یک دهه اخیر شکست سیاست بورژوازی و دولت اسلامی اش با شعار "گشایش" و سعی در تحمیل "صبر و انتظار" بر جامعه، پس از ناکام ماندن پروژه برجام و تصویر هجوم سرمایه گذاری در ایران، پس از رنگ باختن شعارهای "اقتصاد مقاومتی و خودکفا" و در بطن تحریم های اقتصادی از یکطرف، و مهم تر از این، و از طرف دیگر گسترش اعتراضات کارگری نظیر دور اول اعتراضات کارگران هفت تپه و فولاد اهواز و همچنین اعتراضات وسیع توده مردم در دی ۹۶ و آبان ۹۸ که عدم مشروعیت کل هیئت حاکمه را سطح جامعه اعلام کرد، همگی به تلیق بحران اقتصادی در ایران با بحران سیاسی و بحران حکومتی دامن زد. بحرانهایی که این دوره را به دوره آلترناتیوها در سطحی اجتماعی تغییر داده است. دوره آلترناتیوها، عنوانی است که تقریباً هر نظاره گری که به سیر اوضاع در ایران، آنرا به انحاء مختلف کرده است. دوره ای که در آن اپوزیسیون سنتی راست، در تقابل با سیر روبه رشد و هژمونی رادیکالیسم کارگری بر اعتراضات مردم آزادیخواه، برای جلوگیری از هرگونه تغییر انقلابی، برای حفظ هر چه بیشتر سیستم اقتصادی بورژوازی و جایگزینی حاکمیتی دیگر بجای جمهوری اسلامی و دست بدست شدن حکومت از بالا، فعال شد. در یک چنین شرایطی، همانطور که در پلاتفرم تاکتیکی حزب در این دوره، در آذرماه سال گذشته مطرح کرده بودیم، پولاریزاسیون در جامعه و همچنین احزاب سیاسی با سرعت بیشتری انجام گرفت.

در این مدت اخیر شاهد این واقعیت هستیم که با گسترش مبارزه طبقاتی، احزاب به گونه ای روشن تر به سوی مرکزیت و جریانهای اصلی جنبش هایی که به آن تعلق دارند، کشیده می شوند و از طریق نیروهای اصلی در جامعه ابراز وجود می کنند. صف آرای های جنبش های متفاوت و روشن تر و شفاف تر می شوند. این پروسه نه تنها در بورژوازی حاکم و تلاش در شکل دادن به قدرتی متحدتر و یکصداتر و عملاً زدودن تصاویر پوشالی حکومت مبنی بر "انتخاب" مردم و "دمکراسی پارلمانی"، در جریان است. اتفاقات اخیر در کومه و حزب کمونیست ایران و چرخش نهایی به سوی ناسیونالیسم کردستان در آن، نمونه دیگری از این واقعیت است و این پروسه همچنان ادامه دارد.

برای ماروشن بود که گرایشات مختلف در طبقه کارگر نیز از این پروسه، مستثنی نیستند. قطبی شدن مسلمانان از یکسو، فشار را برای طیف کارگران آگاه و رادیکال-سوسیالیست در طبقه کارگر بازتر می کند. این تغییر در موقعیت آن طیفی از کارگران است که علیه تفرقه در صفوف این طبقه، برای اتحاد کارگران، در دفاع از حرمت کارگر و مبارزات حق طلبانه و برابری طلب در جامعه و برای انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا

در مورد بحران در حزب کمونیست ایران

کمونیستهای و اختلافات در حزب کمونیست ایران و کومه له / خالد حاج محمدی (ص ۵)

کومه له در انتهای دگرذیسی سی سال / ف.ش - محمد فتاحی (ص ۱۱)

در باره بحران حزب کمونیست ایران و کومه له / آذر مدرسی (ص ۱۶)

برگ آس رحمان حسین زاده / مظفر محمدی (ص ۱۹)

کمونیستهای را بخوانید، کمونیست را بدست کارگران و فعالین

کارگری برسندید.

در این شماره می خوانید:

جنبش کارگری و دورنمای پیش رو! / ثریا با رادیو نینا (صفحه ۲۰)

مروری بر شوراهای محلات سندج (بنکه ها) / احمد بهزاد مطلق (صفحه ۲۳)

کووید ۱۹، بحران اقتصادی سرمایه جهانی و چشم انداز بیکاری / مصطفی اسدپور (صفحه ۲۴)

پس مانده های بربریت در دنیای مدرن / علی خیری (صفحه ۲۶)

اطلاعیه های حزب:

بیانیه حزب: بحران در حزب کمونیست ایران و کومه له (صفحه ۲۷)

تلاش برای ترور کارگران هفت تپه، بی جواب نمیماند! (صفحه ۲۸)

علیه امپراطوری مرگ (صفحه ۲۸)

علیه نا امن کردن فضای زندگی و مبارزه مردم (صفحه ۲۹)

زنجیرها گسسته می شوند! (صفحه ۲۹)

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

جنبش کارگری و...

همواره نقش دخالتگری بازی کرده اند. این طیفی است که نسبت به دوره های گذشته، از تجربیاتی گرانبهاتر، از موقعیتی بالاتر و حق بجانب تر و از امکاناتی مناسب تر برخوردار شده است. تحولی که ناشی از اوضاع سیاسی امروز، و مشخصا تصویری است که کمونیسم در اجتماعی از آلترناتیو خود در جامعه ارائه داده است.

در عین حال، همین فضا، ضرورت مقابله با موج دائمی تبلیغات و عملکردهای طبقات دیگر در طبقه کارگر و زدودن سنت های جاافتاده و سبک کاری آنان در محدود کردن مطالبات خود و سد بستن در مقابل پیشروی های طبقه کارگر در مقابله با کل سیستم، را همه جانبه تر و تعیین کننده تر می کند. پیشبرد همه جانبه این مبارزه در ارائه آلترناتیو سوسیالیستی و حکومت کارگری، یک رکن اصلی رابطه دو طرفه حزب کمونیستی و طبقه کارگر است. امری که امروز، در دوره ای که جامعه با گسترش و تعمیق مبارزه طبقاتی روبروست، بمراتب عاجل تر از هر دوره دیگری میکند. مبارزه ای که بدون یک حرکت نقشه مند، بر اساس تحلیل از این شرایط مشخص ممکن نیست.

باز هم مخاطره آکسیونیم

بی ربطی چپ غیر کارگری با طبقه کارگر و مارکسیسم، و نگرش آن به جنبش طبقه کارگر منجر به بی نفوذی سازمانی و یا تشکیلاتی این چپ و حاشیه ای شدن نقش این چپ در جنبش طبقه کارگر شده است. اما سنت های این چپ، بویژه سکتاریسم و آکسیونیم آن، همچنان در جنبش کارگری دست و پا گیر و نیازمند نقد است. سنتت هایی که یکی از موانع موجود در پیشروی تشکل یابی کمونیستی کارگران، بالاخص بر متن تغییر و تحولات در دوره اخیر در رابطه با ابراز وجود طیف کارگران رادیکال-سوسیالیست در ایران، می باشد.

در دیدگاه تجریدی این چپ غیر کارگری از طبقه کارگر و گرایشات و مکانیزم درونی آن، هیچگاه کمونیسم، بعنوان یک گرایش و یک نیرو حی و حاضر در درون این طبقه به رسمیت شناخته نشده است و گویا کمونیسم کارگری مقوله ای "ذهنی"، غیر طبقاتی و یا خارج از طبقه است، در اعتراضات کارگری، کشمکش های درونی این طبقه نادیده گرفته میشود و بالاخره این طبقه و اعتراضاتش مانند هر اعتراض دیگری در جامعه، یک جایگاه همطراز و هم سطح داشته است. در این تصویر تفاوت اساسی طبقه کارگر با بخشهای دیگر جامعه در قدرت و توان آن در تحت فشار قرار دادن **جمهوری اسلامی** است. برداشتی که در بهترین حالت، اهمیت کارگر و مبارزه اش را در قدرت آن، "جبهه ای قوی"، در مقابله با **دولت** موجود و بمثابة بخش معینی از یک صف عمومی تر در مقابل **دولت** میبیند.

به عبارتی دیگر، کارگر برای این چپ همیشه بدلیل قدرت آن بعنوان وسیله و ابزاری مهم در مبارزه عمومی علیه روینای سیاسی،جمهوری اسلامی، اهمیت داشته و به آن عطف توجه داشته است. از این منظر، امر کارگران، مبارزه روزمره شان در مراکز تولیدی و در محل زندگی و غیره، حتی پیروزی شان در تحمیل خواسته های معینی به کارفرما در محیط کار، فاقد هرگونه ارزشی در خود و در استراتژی این چپ است. از نظر این چپ، اعتراض، اعتصاب، رهبری و اتحاد در مبارزات دائمی کارگران، جایگاهی ندارد و نه بر فعل و انفعالات جامعه تأثیری میگذارد و نه از آن متأثر میشود. از نظر این چپ طبقه کارگر، "بهرحال" اعتراض می کند! اما این اعتراض تنها زمانی "مهم" میشود که چون دیگر بخش های جامعه، به بیرون کشیده شده، تظاهرات کند و در خیابان حضور داشته باشد. در دیدگاه این چپ حضور کارگر در "خیابان" مهم تر از اعتصاب است! به این معنی، نه حتی اکسیون، بلکه آکسیونیم بخشی از خصلت و تبیین این چپ غیر کارگری از اعتراض و مبارزه طبقه کارگر است.

بی جهت نیست که این چپ سننا تن خود را به کشمکش های درون طبقه کارگر، پیشروی و پسروی های گرایشات درون طبقه، بخصوص در رابطه با مبارزات روزمره کارگران، به این بستر دائمی مبارزه طبقاتی، نمی زند. مبارزه اقتصادی کارگر، مبارزه واقعی که در هر دم و بازدم زندگی روزمره این طبقه همیشه در جریان است، مبارزه مهمی تلقی نمی شود. حتی اعتراض در شکل اعتصاب نیز، به شرطی مهم می شود که قالب آن "سیاسی" و "خیابانی" باشد. برای نمونه کافی است که به دریچه ای که این چپ از آن به مبارزات کارگران هفت تپه و هپکو، آذر آب و نفت، گاز و پتروشیمی ها نگاه میکند، دقت کنید تا متوجه همین نگرش شوید.

در این دوره هم مبارزات کارگری برای اینان نه از زاویه تغییر و تحولات در جنبش کارگری و جامعه، نه از زاویه خشت روی خشت گذاشته شدن اتحاد کارگری یا بالارفتن خودآگاهی طبقاتی در طبقه کارگر و در تغییر موقعیت و جایگاه رهبران و نمایندگان از دید توده کارگر، نه بدلیل عرض اندام طیف وسیعتری از رهبران عملی و کارگران رادیکال در جنبش کارگری و تربیت و پخته شدن نسل جدیدی از رهبران عملی در جنبش کارگری و نه حتی از زاویه دستیابی کارگران به بخشی از مطالبات "صنفی" خود و تحمیل عقب نشینی به حاکمیت بلکه از زاویه جایگاه این مبارزات در جنبش سرنگونی علیه دولت حاضر، منتج شده است. در تصویر این چپ، نقش کارگر و مبارزات کارگری، نه در متحقق کردن انقلاب سوسیالیستی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه صرفا از دیدگاه "اهمیت" حضور کارگران در مقابل رژیم، منتج شده و می شود. یکی از فرموله ترین این تصویر را، حمید تقوایی بیان می کند:

"به این ترتیب در دوسال اخیر ما شاهد برآمد استثنائی جنبش سرنگونی طلبانه بوده ایم. جنبشی که خیلی صریح و روشن علیه کل نظام و وضع موجود است و نهایتا با شعار جمهوری اسلامی نابود باید گردد به خیابان آمد. بعد از دیمه ۹۸ بحث این بود که قدم بعدی چیست؟ چطور باید فراتر رفت؟"

اعتصابات جاری کارگری بما راه نشان میدهد. در فاصله ۹۶ تا ۹۸ نیز اعتصابات کارگری از جمله هپکو و هفت تپه برجسته بود و زمینه ساز خیزش آبان ۹۸ هم همین اعتصابات بود. کلا اعتراضات و اعتصابات کارگری همیشه جریان داشته است. این خصوصیتی که برشمردم تازه است اما اعتراضات و اعتصابات کارگری همیشه جاری بوده است. خیزشهای توده ای در این جو و شرایط شکل میگرفتند ولی علیرغم این رابطه مستقیمی بین خیزشهای توده ای و اعتصابات وجود نداشت. وقتی خیزشی رخ میداد همزمان و همیسته و همگام با اعتصابات کارگری نبود. جامعه وارد فاز طغیان و خیزش توده ای میشد بدون اینکه اعتصابات کارگری بخشی از این خیزش باشد.

به نظر من این بار اینطور نیست. این بار اعتصابات کارگری نه تنها زمینه ساز بلکه میتوانند مستقیما آغازگر خیزش توده ای باشند. به این معنی که جامعه حول جنبش کارگری و در حمایت از جنبش کارگری که دارد خواستهای او را اعلام میکند بپا می خیزد و میتواند قد علم میکند. این بار چشم انداز خیزش توده ای فقط تظاهرات و تجمعات خیابانی و حتی درگیری های محلی نیست، بلکه گسترش اعتصابات تا سطح یک اعتصاب عمومی هم هست. چشم انداز خیزش توده ای در جامعه ای که روی دوش اعتصابات کارگری و با الهام از این اعتصابات و متکی به این جنبش بلند شده است. ممکن است بخشهای مردم معترض خواستهای مختلفی داشته باشند ولی این بار همیسته و همراه و همگام با جنبش کارگری وارد میدان میشوند چون عامل موثر و قوی و نوید دهنده ای را که در خیزشهای گذشته موقعیت برجسته ای نداشت و مانند امروز مورد توجه عمومی قرار نگرفته بود را مشاهده میکنند. این به توده معترض مردم امید و اتکا به نفس و قدرت تعرضی ای میدهد که صرفا با تظاهرات خیابانی قابل تامین نبود. این بار تظاهراتتهای خیابانی همزمان با اعتصابات سراسری کارگری میتواند به یک انقلاب زیر و رو کننده و پیروزمند منجر بشود."

انترناسیونال ۸۸۳ ، ۲۰اوت ۲۰۲۰

در این تصویر، اولاً خاصیت کارگر و اهمیت حضور آن در خیزش توده ای در "قدرت تعرضی" آن برای پیروزی جنبش سرنگونی است. ثانیاً، شکل این اعتراض نیز، اعتصاب و استراتژی هم، اعتصاب عمومی برای سرنگونی است. همه چیز در خدمت این سرنگونی است حتی اعتصاب عمومی کارگران. درجه اتحاد کارگری، مبارزات در مراکز تولیدی گوناگون، محلی و منطقه ای و سراسری، با معیار "اعتصاب عمومی" بعنوان مکمل تظاهراتهای خیابانی برای به زیر کشیدن رژیم سنجیده می شود. شعار "اعتصاب سراسری" امروز، کاریکاتوری از اعتراضات کارگری است، که مستقل از این نوشته، باید به آن پرداخت.

از قرار دنیا همان دنیای سال ۵۷ است. "همه با هم" علیه شاه! "شاه باید برود" و بعد هم مهم نیست! این تصویر بمراتب عقب

کمونیست ۲۵۰

مانده تر از درک عمومی جامعه امروز ایران است. اما مسئله به همین جا ختم نمی شود. طبقه کارگر، تنها بخشی از این اعتراض علیه دولت است و "پرچمدار" خواست های معیشتی خودش است. تقوایی در ادامه در همان مقاله می گوید:

" در همین شرایط ما شاهد اوچگیری مبارزه علیه اعدام هم هستیم. میتوان گفت جنبش سرنگونی در شرایط حاضر حول دو شاخه دفاع از حقوق و معیشت که جنبش کارگری پرچمدار آنست و اعتراض علیه اعدامها بروز پیدا کرده است!"

فعلا از اینکه محورهای جنبش سرنگونی تز زاویه حمید تقوایی هر دوره و بنا به فضای "خیابان" تغییر میکند و دیروز "جنبش علیه حجاب و جنبش ضد اسلامی" و امروز "جنبش علیه اعدام و جنبش کارگری" است، میگذریم و روی جایگاه طبقه کارگر در این چپ غیر کارگری متمرکز می‌شویم.

از نظر تقوایی، کارگر تنها "پرچمدار دفاع از حقوق و معیشت " است و بس. مسائل دیگر به کارگر ربطی ندارد و متعلق به جنبش های دیگر است، چون کارگر هنوز علیه آن "اعتراض و اعتصاب" نکرده است و یا فعلا قرار نیست به آن کاری داشته باشد. گویی خواسته های کارگران علیه سرکوب، خواست حق تشکل و حق اعتصاب، خواست آزادی دستگیرشدگان شان، و ... مطرح نبوده است و یا دولت را در همین دوره مجبور نساختند که زندانی‌شان را آزاد کنند. این تصویر بشدت مکانیکی که از ربط و یا "تلفیق" مبارزه طبقه کارگر با اعتراض علیه نابرابری، علیه سرکوب و بیعدالتی در جامعه، چه رسد به "پرچمدار شدن" آن است. تصویری نه متکی به درجه آگاهی جنبش طبقه کارگر، و نه به محدودیت های مبارزه آن در جامعه و توازن قوا، است. بطور واقعیت این دیدگاه، اگر بشود نام دیدگاه بر آن گذاشت، ملقمه ای از تبیین اکونومیستی از رابطه طبقه کارگر و سیاست با تبیین آکسیونیستی و ضد حکومتی از این رابطه است!

در عین حال این یکی دیگر از موانعی است که آکسیونیم چپ غیر کارگری با دامن زدن به آن، از یکطرف جایگاه جنبش های گوناگون و اجتماعی در مبارزه جاری را مخدوش می کند، و از طرف دیگر نقش طبقه کارگر و سازماندهی برای تغییرات بنیادی در سیستم اقتصادی-سیاسی را نیز منتفی می کند. یکی گرفتن جایگاه اعتراض روزمره طبقه کارگر در جامعه که بطور دائم و روزمره طبقه حکم و نمایندگان را به مصادف میطلبد، با تحرکی انسانی علیه اعدام که دقیقا بدلیل محدود ماندن آن به دنیای مجازی توان عقب زدن دستگاه سرکوب را ندارد، فقط میتواند ناشی از فرسنگها فاصله میان حمید تقوایی با دنیای واقعی مبارزه، از مکانیزمهای متحد شدن، قدرتمند شدن، سازمان یافتن و مبارزه اجتماعی انسانهای حی و حاضر باشد. تصور اینکه در جامعه ای که زندان، شکنجه، تروریسم دولتی، اعدام، آپارتاید جنسی و کل دستگاه سرکوب آن و دیکتاتوری عربیان حاکم در آن چه در دوره سلطنت و چه جمهوری اسلامی بر مبنای ارزان نگه داشتن نیروی کار بنا شده است را، با اتکا به "طوفانهای تویتری" ۸ میلیون و یا حتی ۸۰ میلیون هشتنگ، میتوان به زیر کشید، پوچ است. بسته شدن پرونده نمایندگان هفت تپه و مدافعین آنها قدرت طبقه کارگر را نشان داد و اعدام نوید افکاری موقتی بودن تأثیر چنین مبارزه ای را در تلخ ترین شکل آن نشان داد.

جنبه دیگر همین نگرش غیر واقعی را در رابطه با اعتصابات کارگری جاری هم می توان دید. برخورد مقطعی و استفاده از اعتصابات اخیر برای تقویت جنبشهای دیگر، بیانگر همین بیربطی به طبقه کارگر و "عشق به آکسیون" آن است. اعتصاب نه اولین اقدام، بلکه آخرین عملی است که کارگر به آن دست میزند. این واقعیت که پروسه اعتصاب و مشقات و مشکلات عدیده ای که به همراه دارد، آنهام در کشوری که از سازمان کارگری و صندوق اعتصاب و ... خبری نیست، دیکتاتوری عربیان و بگیر و ببند و زندان و شلاق را بالای سر کارگر اعتصابی نگه داشته اند، برای هر رهبر عملی کارگری مفروض است. این چپ، اما هنوز ناشیگری و آماتوربسم خود را مبنا قرار داده و مرتب در نقش معلم و مبصر به این اعتراضات برخورد می کند و روزی دستور "به خیابان آمدن" میدهد و روز دیگر دستور "اعتصاب سراسری!!" هر کمونیستی که درگیر جنبش کارگری است قاعدتا باید به این امر که اعتصاب بیانگر اعتراض کارگران متحد شده و سازمان یافته در پروسه تولید است، اینکه تبدیل اعتراض هر تک کارگر، از اعتراض فردی و اتمیزه به اعتراضی جمعی و متحد در مقابل کارفرما، نه شاخص امروز، بلکه فرضیه جامعه سرمایه داری و تولید بزرگ است، واقف باشد. رهبران کارگری امروز در ایران، پس از صدها سال تجربه از این مدرسه مبارزه طبقاتی، بسیار کارآزموده تر از این چپ غیر کارگری، راه و روش های اعتصاب کردن را بلد اند و نیازی به فراخوانهای عمومی ندارند. اهمیت دخیل ←

جنبش کارگری و...

کردن بنیادهای اقتصادی در تضمین بهبود شرایط کار و زندگی، بالا بردن دستمزد و ایمنی و … ، تلاش در جلب کارگران جوان تر و حتی اقشار ناآگاه تر طبقه به این مدرسه، جزئی از فعل و انفعالات درون این طبقه و مکانیزم های مفروض متحد و آگاه کردن از طرف رهبران کارگری بوده و هست. رهبران کارگری و طیف کارگران رادیکال سوسیالیست نقشی اساسی و تعیین کننده در شکل و نحوه پیشبرد مبارزه برای دستیابی به خواسته های کارگران، دارند. به همین اعتبار کمونیسم کارگری اهمیت ویژه ای به پروسه، و پیشبرد مبارزه از منافع کل این طبقه و نه منافع گروهی، فابریکی و یا محلی، میدهد. پروسه ای که بدون قانع کردن، راه نشان دادن، نقد گرایشات بالفعل درون طبقه، نظیر رفرمیسم، آنارشیسیم و غیره، ممکن نیست. مبارزه جاری کارگران در ایران، مشخصا در اعتصابات کارگران هفت تپه و یا کارگران نفت، گاز و پتروشیمی، جلوه ای از این فعل و انفعال درون طبقه کارگر، است و پولاریزاسیون و تغییر و تحولات در ایران را بنمایش گذاشته است.

بهرحال، باز هم باید تاکید کرد که از زاویه کمونیسم کارگری، پیشبرد همه جانبه مبارزه و سازماندهی کارگری، نمی تواند محدود به صرفا کارگران در محیط کار، بلکه در کل این طبقه، در محل زندگی و محلات و …. میسر است و این بدون شک، بخشی از مبارزه اجتماعی طبقه کارگر است. آکسیونیسم، در اینجا یکی از موانع این گرایش کمونیستی درون طبقه است. سبک کاری که با پمپاژ تصاویر مکانیکی و غیر اجتماعی، مرتبا به تهی کردن و محدود کردن روش های رادیکال، اجتماعی و کمونیستی از مضمون و متن مبارزه طبقاتی، دامن می زند.

تشکیل جنبش زنان علیه بسته شدن معادن در زمان اعتصاب معدنچیان بریتانیا یکی از نمونه های برجسته تفاوت سبک کار و تجربه اجتماعی کمونیسم کارگری در مقابل عملکرد محدود نگرانه این چپ، است.

"زنان علیه بسته شدن معادن" در زمان اعتصاب معدنچیان انگلیس، یکی از روش های گرایش کمونیستی درون طبقه بود. زنان بعنوان سفیران این اعتصاب، در محلات و در شهرهای کل کشور و حتی به خارج از انگلیس سفر کردند و همه جا با برگزاری جلسات، جمع آوری کمک مالی، و غیره به نیرویی مهم در اعتصاب تبدیل شدند. مدارس، مهد کودک ها، مراکز کار زنان، جلسات اتحادیه ها و مقابل درب کارخانه ها و میدان های اصلی شهرها، و غیره، همه به مرکزهای حضور، سخنرانی های پرشور این زنان و جلب حمایت های بخش های دیگر طبقه کارگر و جامعه از اعتصاب معدنچیان و همزمان عامل شکلگیری تشکل های نظیر خود شد. در این پروسه، نه تنها جو مرد سالارانه درون اتحادیه معدنچیان شکست، بلکه جنبش ها و سازمان های مدافع حقوق زنان و بخش وسیعی از سازمان های مترقی، به جرگه حامیان اعتراض معدنچیان پیوستند. علاوه بر این، این تشکل، نقش موثری در شکستن سد سانسور میدیای رسمی، و شکستن تصویر "خشن"، "مخرب" و "یاغی" که دولت ناچر از معدنچیان اعتصابی ارانه می داد، را بازی کرد. این تجربه و هزاران نمونه دیگر، نه محدود به کارگران معادن در بریتانیا، بلکه امروز بخشی از تجربه طبقه کارگر جهانی است. اما چپ غیر کارگری، در مقابل، همواره با کاریکاتور کردن سازماندهی کارگری در همه ابعاد اجتماعی آن، در بهترین حالت حضور خانواده های کارگری در اعتراضات را به "شرکت خانواده های کارگری در تظاهرات کارگران اعتصابی" محدود می کند.

گرچه چپ غیر کارگری، امروز نیز نقشی فراتر از "هورا کشان مبارزات کارگری" در مبارزه با "جمهوری اسلامی" بازی نمی کند، اما همانطور که اشاره شد، جدا از ابعاد نحیف سازمانی این چپ در جنبش کارگری، سنت های این چپ کماکان دست و پا گیر پیشروی طبقه کارگر است. اوضاع سیاسی امروز، اما، مبارزه با این سنت ها را عاجل تر کرده است. نقشه عمل و تاکتیک کمونیستی، تاکید بر سازماندهی اجتماعی، بر متحد و متحزب شدن رهبران عملی و کارگران سوسیالیست و همزمان مقابله با گرایشات غیر کارگری در میان طبقه کارگر بویژه آکسیونیسم، یکی از ملزومات پیشبرد مبارزه طبقه کارگر و ارتقا و خودآگاه کردن آن است. بویژه جلب نظر بیشتر طیف کارگران رادیکال سوسیالیست، به این امر بخشی از این مبارزه و سازماندهی کمونیستی است.

۱۸ سپتامبر ۲۰۲۰

دستمزدها، بیکاری و…

حقیقت این است که معجزه ای در کار نیست، جامعه ایران بر روی پای خود نایستاده است، آن جامعه قرار نیست روی پای خود بایستد، ایران در حال از سر گذراندن یک «سقوط» است. طبقه حاکم و جمهوری اسلامی از این شرایط برای خود نعمت ساخته و برای برکت بیشتر حاصل از فرودستی طبقات محروم دندان تیز کرده است. ایران در دوره کرونا بمراتب طبقاتی تر و نسبت به طبقه کارگر وحشی و فاجعه بارتر است. ایران از منظر طبقاتی تنها راه لمس ابعاد واقعی لجنزار کرونایی حکومت اسلامی سرمایه است.

این نوشته در مرور بر سیر رویدادهای تیر و مرداد، دست اندازی کرونا بر ایران و فضای اعتراضی مقابله با آن را در مسیر «شگفتی های» مبارزاتی تا آنجا تعقیب میکند که: طبقه کارگر، مردم زحمتکش، مفهوم شرافت انسانی راهی بجز انفجار تلنبار خشم و کینه خود ندارند. تنها یک انقلاب که بتوان تمام بنیادهای عفریت اسلامی سرمایه در ایران را یکجا به آتش کشید، میتواند نوید بخش التیام زخم های این پیکر باشد.

سیطره سیاه کرونا بر ایران

«از ۳۱ استان کشور تنها استانی که وضعیت قرمز را در ایام کرونا تجربه نکرد استان همدان بود». («کرونا در استان همدان»، خبرگزاری تسنیم، ۳۰ مرداد ۹۹) این خبر از طرف مصطفی آزادبخت،معاون سیاسی و امنیتی استاندار همدان بیشتر از استان همدان درباره وضعیت در ایران میگوید. به این ترتیب در فاصله اسفند تا خرداد ماه دست کم ۳۰ استان از ۳۱ استان ایران با وضعیت قرمز روبرو بوده اند. معاون استاندار در بزرگداشت روز پزشک و روز همدان در ایران و جایگاه قبر ابوعلی سینا در شهر همدان ذکر کرد که « همدان جایگاه نخست کشور را در بحث درمان کرونا به خود اختصاص داده است.» (همانجا)

اما در مورد شهر همدان بهتر است سراغ خبرگزاری مهر رفت که در خبری و از قول اسدالله ربانی، رئیس کمیته اطلاع رسانی ستاد استانی کرونا در همدان اعلام داشت« در حال حاضر چهار شهرستان استان همدان در وضعیت قرمز شیوع کرونا قرار دارند.» («چهار شهرستان استان همدان…»، خبرگزاری مهر، ۳۰ تیرماه ۱۳۹۹).

تناقضات، تحریف و دروغ گویی در میان آمار و ارقام اعلام شده و کله معلق در میان مراجع مختلف شمارش، تعدد و تحریف در مبانی آمار مبتلایان و دلیل مرگ آنها شاخص وضعیت کرونا در ایران بحساب میاید. شواهد بیشمار گویای یک وضعیت عمیقا بحرانی و سراسیمه در ایران برای حفاظت فردی و خانوادگی، برای نجات مبتلایان و همچنین برای به خاک سپاری قربانیان است.

مطابق سیاست رسمی و پراکسیس مقامات و مراجع دولتی حفاظت شهروندان به خود آنها واگذار شده است. شستن دست، ماسک، فاصله گذاری و بلاخره کاهش ارتباط با دیگران بعنوان تنها روش مبارزه با کرونا مداوما مورد تاکید قرار گرفته است. دولت هیچ وظیفه ای بعهده ندارد. مسئولیتی جز شمارش کشته شدگان و دفن دست پاچه جنازه ها در دایره حفاظت جان و بهداشت عمومی متوجه این قدرت عالیه نیست. هیچ وقت و هیچ گاه هردنبیل در چنین ابعادی در مرگ و میر وجود انسانها حاکم نبوده است. هیچ گاه جان انسانها ارزانتر و بی ارزش تر از هیچ محسوب نشده است. جنازه ها بی ارزش تر از لاشه حیوانات با عجله و بدون هیچ دقتی در شناسایی و تدقیق علت مرگ در سیاه چال بی تفاوتی مطلق مسئولیت بهداشتی مملکت زیر تل بتون پنهان میشوند که هرگز مراجعه به این تاریخ ممکن نباشد. دولت در این میان پیامبری است که از جهنم دره ای از درون یک چاه با عصای خرد و معصومیت خدشه ناپذیر ابدی و ازلی با وحی الهی برای «نجات» انسانهای نادان و مشرک و گنه کار سر برآورده است. طنز تلخ این روایت آنجاست که معنای «نجات» از تمام روایت دلخواهی تر و مسخره تر است. این «نجات» میتواند مرگ و جنگ از آب درآید. در ورژن های جدیدتر آن «نجات» در له شدن تدریجی لابلای چرخ تولید تجلی یافته است. در مورد کرونا و منجیان جمهوری اسلامی، هیچ اثری از نجات پیدا نیست. هشت ماه پس از شیوع اپیدمی هنوز شهر پس از شهر به تونل «قرمز» هدایت میشود، و دولت سعه صدر و خرد و عزم خود در خرید واکسن را به آگاهی عام میرساند.

اگر در زمینه آمار مبتلایان باید کمی دقت بخرج داد، در زمینه های مقابله با کرونا دولت و مراجع رسمی با وقاحت کامل در هینت ماموران ماشین کشتار جمعی مردم زحمتکش نه چیزی برای پنهان کردن دارند، نه میخوانند و نه لزومی میبینند از نیت و بیلان مخوف کارکرد خود چیزی را پنهان دارند.

کرونا بیگناه است، مطلقا بیگناه!

کووید ۱۹ یک ویروس کشنده و با ظرفیت های عظیم و ناشناخته

علیه تندرستی فردی و اجتماعی انسان شناخته میشود. بخش مهمی از وحشت حاشیه این ویروس در ناشناخته های مربوط به آن نهفته است. اما همزمان کمتر پدیده ای در تاریخ مصافهای سیستم دفاعی انسانی به این اندازه کنترل و احاطه در دست بشر قرار داشته است. مقابله با کرونا از انسان کنترل بر آنچه تنفس میکند، میخورد و میپوشد را طلب میکند. این سطح از کنترل، بسیار ناچیز و خجولانه است. مساله مهم و اساسی در مقابله با کرونا آنجاست که برای بخش عظیم جامعه تنفس و خوراک و پوشش نه امری فردی بلکه امری بلافاصله و عمیقا اجتماعی و در کشوری مثل جمهوری اسلامی امری دقیقا دولتی و طبقاتی است.

ایران یک نمونه گویا برای این واقعیت است که به همان اندازه که کووید ۱۹، به همان اندازه، و اگر نه بیشتر از آن، زمینه های فقر و فرسودگی و فقدان بهداشت و سلامتی قربانی درو کرد. این انفجار دشمنی های ددمنشانه پیشین با نسل انسانها بود که جامعه را شخم زد. اجساد نه به خاطر تلنبار ویروس با عجله و بی نام و نشان در زیر خاک پنهان میشوند، بلکه سابقه پزشکی و موقعیت اجتماعی دردناک آنهاست که باید پنهان شود. ناگفته پیداست که برای حفاظت ساده در مقابل ویروس کافی بود انسانها سرپناه داشته باشند، بتوانند نان خود را تامین کنند و عجلتا و حدالامکان در سرپناه خود باقی بمانند.

بیلان سیاست و عملکرد دولت در زمینه مقابله با اپیدمی کرونا جنایت کارانه است. برای یک خانواده کارگری از بیست و چهار میلیون خانواده این طبقه و میلیونها مردم زحمتکش تهی دست که دستمزد روزانه و ماهانه تنها تضمین برخوردار ی از اجاره سرپناه فکسنی و معاش بخور و نمیر است، از کدامین اقدام حمایتی میتوان نام برد؟ میلیونها کارگر در اشتغال خود از کله سحر تا بوق سگ به تسمه نقاله انتقال و ابتلا به کرونا تبدیل گشتند. بخش مهمی از این طبقه و این انسانها به خیل بیکاران پیوستند و در جستجوی نان زنجیره انتشار بیماری را در خیابانها و محلات تکمیل کردند. بیمه بیکاری اعلام شده توسط دولت، معادل پنجاه تا هشتاد درصد دستمزد حداقل (که بنوبه خود سه برابر زیر خط فقر است) برای کارگران تحت پوشش قانون کار (که به نوبه خود تنها شامل کمتر از پنج درصد نیروی کار ایران است) برای مدت چهار ماه خلاصه گردید. نتیجه عملی این مصوبه حائتان را بهم میزند:

« معاون بیمه‌ای سازمان تأمین اجتماعی از پرداخت مقرری بیمه بیکاری دوران شیوع ویروس کرونا به ۹۹۰ هزار و ۳۴۳ نفر (۹۰ درصد از واجدین شرایط) خبر داد.

به گزارش روز دوشنبه اداره کل روابط عمومی سازمان تأمین اجتماعی، مهرداد قریب اظهار داشت: مطابق با دستورالعمل اجرایی «پرداخت بابت ایام بیکاری دوره شیوع بیماری کرونا از محل منابع صندوق توسعه ملی» مصوب ستاد ملی مدیریت بیماری کرونا، پرداخت مقرری مربوطه برای ۲۱۳ هزار و ۱۶ نفر در اسفند ۹۸، تعداد ۴۴۶ هزار نفر در فروردین ۹۹ و تعداد ۳۳۱ هزار و ۳۲۷ نفر در اردیبهشت ۹۹ انجام شده است.» («بیمه بیکاری کرونا به ۹۰ درصد بیکاران پرداخت شد»، خبرگزاری ایرنا، ۳۰ تیر ۱۳۹۹)

این چند سطر شوخی ناهنجار و جلف جناب معاون بیمه ای سازمان تأمین اجتماعی نیست، نمیتواند ناشی از نیاز خبرنگار خبرگزاری جمهوری اسلامی به کلاس اکابر درس ریاضی باشد… قدر مسلم، این مشت نمونه خروار از سیاست و دولتی است که کارگر را آدم حساب نمیکند و بیکاران طبقه را رسما و علنا و با تحقیر و منت بدامن تباهی و نیستی میفرستد. نیاز به یادآوری نیست که مطابق محاسبات وزارت کار دست کم شش میلیون کارگر بیکار در ایران وجود دارد.

استتکاف دولت از حمایت بخش بزرگ بیکار جامعه، فقط به مساله بیمه بیکاری محدود نمیشود. این جمعیت عظیم خود به عدم اعتبار دفترچه های بیمه درمانی نیز محکوم هستند. این جمعیت عظیمی است که جمهوری اسلامی دو دستی به قربانگاه کرونا تقدیم میدارد. اما این هنوز پایان کار نیست.

تاریخ کرونا در ایران با تاریخ افقضاح کاهش قانونی و رسمی ۲۶ صدی دستمزد پایه در ایران بهم گره خورده است. در حالیکه مطابق سیاست حمایت فعال از سرمایه داران، میلیاردها دلار از بودجه صرف تخفیف های مالیاتی و بانکی آنها گردید، هشت ماه از سال گذشته، هنوز دولت در اجرای مصوبه وزیر کار خود برای پرداخت حق مسکن دستمزد کارگران شانه بالا میاندازد.

دستمزدهای آشکارا زیر خط فقر و فقدان حمایت های اجتماعی میلیونها کارگر را به کام مراکز تولیدی فرستاده است که مطلقا هیچ ضابطه و کنترلی بر وجود تجهیزات و روشهای پیشگیرانه در مقابل ویروس کرونا وجود خارجی ندارد.

شدت تلاش برای تامین معاش

کووید ۱۹ را باید ویروس «بیداری» بورژوازی در ایران نامید. سرمایه در ایران شکوفا شد. سینه سپر کرد. پوست تازه انداخت

←

و با دو فوریت و نیم باقی به جان کارگر افتاد. با سرکردگی دولت در بالا کشیدن حق مسکن، شهرداری ها از پرداخت دستمزدها سر باز زدند، اخراجها بطرز چشمگیری فزونی یافت. به بهانه بحران اقتصادی شرایط و ساعات کار و خیم تر و به همان میزان دستمزدها پا در هوا شدند. سرویس و امکانات ایاب و ذهاب و نهارخوری کارخانه ها، همان سطح و کیفیت نازل که باقی مانده بود، به بهانه کرونا بدتر و یا حذف گشتند. در این میان نباید دسیسه های مستقیم وزارت کار علیه شرایط کار را از قلم انداخت. شرایط استخدام معلمان، یکسان سازی و مطالبات پرسابقه بازنشستگان میدان خودنمایی دزدی آشکار به دریافتی و حقوق مردم زحمتکش تبدیل گردید. دولت حتی از حمله به دریافتی نازل پرستاران در گرماگرم فداکاری قهرمانانه آنها در شرایط کرونا تردید بخود راه نداد.

در سطح عمومی نیز گرانی افسار گسیخته همه مرزهای گذشته را پشت سر گذاشت. معیشت به نازل ترین سطح خود رسید. شواهد فقر مطلق در هیبت گدایان، بی خانمانی و جستجوی زباله دانی ها به منظره عادی مناطق مسکونی تبدیل گردید. تلاش برای «عادی کردن» مساله فقر در دستور رسانه ها قرار گرفت.

صف مقاومت کارگری تنها سنگر موثر در مقابل کرونا

جمهوری اسلامی و کرونا داستان قد علم کردن نیروی صف اعتراض کارگری در ابعاد بی سابقه بود. اعتراضات کارگری در ایران گام های بزرگی به جلو برداشت. این پیشروی نتیجه ناگزیر شرایط دشوار حاکم بود و سنگر مقاومت کارگری در دسترس ترین و طبیعی ترین راه ممکن را در اختیار کارگران و مردم زحمتکش قرار میداد. اعتصاب نیشکر هفت تپه سایه به سایه دولت، مرکز خبری تحولات سیاسی در ایران را شکل داد. یک اعتصاب کارگری، بشدت سازمان یافته در نمایندگی و پیوند تنگاتنگ با توده پنج هزار نفره کارگری، با مطالبات روشن و پلانفرمی برای تولید و کار در شرایط عادلانه ... چه چیزی بجز این اعتصاب میتواندست در مرکز توجه قرار بگیرد؟

باید بخاطر داشت شرکت هفت تپه و صاحبان آن در ابعاد گسترده از فساد و دزدی رسوای عام و خاص بود. دخالت قوه قضائیه نیز رسوایی را کاهش نداد. یک مرکز بزرگ کارگری با پنج هزار کارگر در یک قدمی سقوط و در کلاف سردرگم از اختلاس و دزدی با پرچم اراده و اعتصاب کارگری قد علم کرد. در میان ناباوری، دو ماه انزوا و دستگیری و انواع توطئه را پشت سر گذاشت. شورای اسلامی را به تعطیل کشاند. دست رد به سینه شارلاتان های خانه کارگر زد. پلانفرم اعتصاب بخش های مختلف کارگران را در بر گرفت. اتحاد را بعنوان هدف در خود جلو راند. با تکیه بر اتحاد وسیع، روی پای خود ایستاد. از کرونا نهراسید. در اهداف اعتصاب به مطالبات دفاعی بسنده نکرد. یقه دولت را در حساس ترین سیاست اقتصادی آن - خصوصی سازی - گرفت. این اعتصاب از رهبران شایسته در ترکیب با سازش ناپذیری تحسین برانگیز برخوردار بود. در بسیج افکار عمومی، در سطح شهر، در ابعاد سراسری و در همراهی با اعتراضات بخش های دیگر جامعه سنگ تمام گذاشت. اعتصاب هفت تپه بخشا و در حد محدود با اعتراضات در هیکو و آذرب همراهم گردید. اما اعتصابات شرکت های پروژه ای نفت و پتروشیمی در بیش از بیست مرکز مهم صنعتی در جنوب نفت ایران موجب بیداری امید و خوش بینی گردید.

اعتصاب و ستیزه جویی منحصر به کارگران هفت تپه نماند. معلمان و بازنشستگان دو بخش مهم از اعتراضات پیگیر را تشکیل دادند. اعتراضات مداوم و با شرکت صدها نفر، و در مراکز مهم اداری فضای مقاومت را دامن زدند.

از طرف دیگر انفجار دستمزدهای معوقه مراکز تولیدی و پروژه ها را فرا گرفت. زنجیره اعتصاب کارگران نفت و پتروشیمی شاهد عینی برای شبیخون کرونایی سرمایه علیه کارگران گردید. موج اعتراض معلمان و بازنشستگان برای تحقق وعده های سالها خاک خورده یک دم فروکش نشان نداد. دو ماه اعتصاب کارگران نیشکر با چهار ماه دستمزد معوقه، عدم تمدید دفترچه های بیمه و فشار دائمی امنیتی پاسخ گرفت.

دوره کرونا بنا به منطق یک اپیدمی به هر حال به پایان میرسد. در تاریخ و برای مردمانی که به سال ۱۳۹۹ آن باز میگردند، «سال های سیاه کرونا» را با دو واقعیت در هم تنیده بخاطر خواهند آورد:

اول، ویروس کووید ۱۹ هر چه بود، در ایران بیگانه بود. برای سر در آوردن از سالهای سیطره وحشت و مرگ بر آن جامعه به رسانه ها و از آن طریق به وجدان طبقه حاکم، به انبوهی از دروغ و توجیهات سیاست و سیاستمدارانی دسترسی خواهد داشت که رسماً و آگاهانه گلوی یک نسل از مردم طبقات پایین را تا دم مرگ فشرده. در ایران تاریخ پنجاه سال اخیر، دو بار تکرار

شد. یک بار در شمارش سالهای نکبت بار جمهوری اسلامی سرمایه و دیگری در تکرار همه فشرده کربه طبقاتی - بورژوازی آن در «دوره کرونا». این دوره ای است که از محاصره اقتصادی امریکا، تا جنون سرکوب، بازار و بورس، همه عصاره ضد کارگری کارفرما، تا توطئه طرح سلامت و ... جان گرفت و میدان دار شد.

دوم، آیندگان توده زحمتکش را شرافتمندترین نسل انسانها به یاد خواهند آورد که فرزندان خود و یکدیگر را در آغوش حمایت خود گرفتند. بسیاری از آنها هر روزه در دو راهی میان کار و ویروس تردیدی بخود راه ندادند. اوج ردالت برای دستگاه حکومتی و کل طبقه حاکم، با اوج شرافت نزد مردم زحمتکش پاسخ گرفت که در اوج بیکاری لقمه نانی را از زیر سنگ، با سرسختی به چنگ بیاورند، سالمندان و ضعیف ترین ها از میان خود را در دام مرگ جمهوری اسلامی تنها و به امان خدا رها نکنند.

شگفتی در فضای اعتراضی ایران

کرونا با همه شاخص های مرگبار آن، در کف سیاست های نسل کشی جمهوری اسلامی، اما، با تخت سینه فضای اعتراضی مواجه گردید. مردم هراسان، ناامید و اسیر مستاصل سناریوی دلخواه حکومتی نماندند. اعتراض بیش از قبل پا گرفت. علاوه بر لطافات ناشی از کرونا، در عین حال آب، برق، گرانی و مسکن عامل اعتراضات در مناطق بسیار شدند. قرار بود از هیولای کرونا مردم بترسند، منزوی شوند، به آسمان پناه ببرند، عجاتاً به جمهوری اسلامی رضایت بدهند؛ قرار بود کرونا بهانه خوبی برای حمله به حق و حقوق مردم باشد .. اما در ابعادی بسیار بزرگتر از قبل، در انواع اعتراضات در کنار یکدیگر از مخاطرات کووید ۱۹ نیرویی برای رهایی از تباهی حاکم شکل گرفت. فضای اعتراضی مردم زحمتکش علیه جمهوری اسلامی، یک بار دیگر شگفتی آفرید.

جمهوری اسلامی در راس یک کاپیتالیسم وحشی سودپرست دو قطبی میان قبرستان و یا زندان را در مقابل کارگر و مردم زحمتکش قرار داده است؛ که هر یک بیش از آن دیگری، جنایتکارانه است، هر دو قطب قربانیان خود را بشدت آگاهانه، نقشه مند و سازمان یافته هدف قرار میدهد. داستان مملو از مرارت و کار، حکایت تلاش جانکاه و بیهوده برای رهایی از فقر، فصل مشترک جمعیت چهل - پنجاه میلیونی مردم شریف کارگر و زحمتکش آن جامعه ... بر کس پوشیده نبود. کووید ۱۹ عصاره چرکین این سرگذشت را بر چهره جامعه منفجر ساخت. این فقط از کرونا ساخته بود.

کرونا ویتزین عظیمی از تمام نعمات و امکانات و ثروت موجود، از بیمارستانها، خانه ها، پوشاک و خوراک، تکنیک و رفاهیات و تفریحات را جلو چشم جامعه، و فرسنگها دور از دسترس بخش اصلی همان جامعه به نمایش درآورد. اجزاء این نمایش خارق العاده برای فرودستان آن جامعه آشناست. به بوی خون و عرق و محرومیت آنها عجین است. پدران و مادران و کودکان طبقه

کمونیست ۲۵۰

کارگر خشتهای امپراطوری ثروت اسلامی توحش سرمایه را در زیر شلاق دستمزدهای زیر خط فقر روی هم چیده اند. اجزاء این ویتزین همان نیازهایی است که حفره های پر نشدنی از حسرت را بر پیکر آنها بجا گذاشته است. کرونا نه نمایش فاصله طبقاتی در ایران، بلکه اثبات بی پیرایه آق و نفرت طبقه بورژوا از کارگر بود. بدون ابعاد ظرفیت کور کرونا سرمایه و طبقه و حکومت آن نمیتوانست این درجه از کراهت و گندیدگی و فطرت پست، آنچه در خرده فروشی ارگانها و ادارات و مجلس، در مصوبات، و در بزک های رسانه ای خانه کارگر هنوز پنهان میماند را به روی جامعه استقراغ کند.

کرونا بر زخمهای کهنه محرومان جامعه ایران نشست. این زخمها تولدی تازه بر تنش های نافرجام اعماق جامعه را بدنبال داشت، تولد مجدد انقلاب کارگری! طبقه کارگر، مردم زحمتکش، مفهوم شرافت انسانی راهی بجز انفجار تلنبار خشم و کینه خود ندارند. تنها یک انقلاب که بتوان تمام بنیادهای عفریت اسلامی سرمایه در ایران را یکجا به آتش کشید، میتواند نوید بخش التیام زخم های این پیکر باشد. شگفتی در مبارزه جویی ستمدیدگان جغرافیای ایران در آغاز راه است.

اگر بپذیریم خودآگاهی سیاسی توده کارگر سنگ بنای انقلاب او است، کرونا بستر شگفتی در شکل گیری شعارها، مطالبات و سازمان یابی در مبارزات کارگری با مهر آشکار طبقاتی بود. سوسیالیسم در کمتر زمانی تا این حد از نزدیک با اعتراضات کارگری در هم جوشیده است. تامین نظارت کارگری بر تولید، خلع ید از سرمایه داران و عدم مشروعیت مالکیت، وظیفه دولت در تامین و تضمین دستمزد کافی و رفاهیات کارگران، حذف خصوصی سازی خدمات بهداشتی، اختصاص بی قید و شرط امکانات تولید در خدمت نیازهای جامعه بدون ارجاع به منطق بازار و سود، کوتاه کردن دست دزدی و ارتشاء از راه نظارت کارگری و همه آن خونی که با اعتصاب دو ماهه هفت تپه در رگهای حق طلبی کارگران و کل جامعه دوید، آینده ایران را رقم خواهد زد.

کووید ۱۹ و فجایع ناشی از بیماری کرونا در دست بورژوازی پیش درآمدی بر یک دوره جهنمی تولید بر کرده کارگر زخم دیده، هراسان و متفرق است. تصفیه حساب با کرونا هنوز در دو جبهه دستمزد و بیکاری در آغاز راه است. اینجا بورژوازی ایران کور خوانده است. کارفرمای ایرانی باید از قله های پیشروی های کذایی کرونایی خود در مقابل کارگران پایین بیاید. دوره زبان درازی های مسخره «نجات از کرونا» به آخر رسیده است. زمین سفت کارخانه، اینبار مجال «انتقام کرونای» طبقه کارگر در ایران را باز نگه میدارد. این بغض باید از گلوی کارگری ایران باز شود.

تعرض به معیشت مردم

بی جواب نمی ماند!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist

hekmatist.com

کمونیستها و اختلافات در حزب کمونیست ایران و کومه له

خالد حاج محمدی

مقدمه:

مدتها است که زمزمه اختلاف و کشمکش در حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان این حزب (کومه له) شنیده می شد. صف بندی و شکل گیری دو جناح در تشکیلاتهای مختلف این جریان، حتی قبل از بیان علنی مباحثات سیاسی از طرف کادر و اعضا رهبری این حزب و کومه له، در همه جا مشهود بود. فضای عمومی که در خارج از این حزب قابل مشاهده بود و مباحثات و جنگ و دعوایی علنی و نیمه علنی که در محافل مختلف طرح میشد، حاکی از یک شکاف بزرگ، مملو از بغض، عصبانیت، بی اعتمادی، کینه و فضای غیر سیاسی و ناسالم حاکم در نحوه برخورد به اختلافات و کشمکش ها در این جریان بود. انتقادات و اعتراضاتی چون دست بردن به تصفیه های تشکیلاتی، مهندسی کردن انتخابات کنگره ها و کنفرانسها، عدم کاندید شدن اعضای زیادی از کمیته مرکزی کومه له در انتخابات کنگره ۱۷ این جریان، در اعتراض به این فضای غیر سیاسی و ناسالم، گرو گرفتن نان و دارو و امنیت عده ای در اردوگاه، شایعه پراکنی، پاپوش دوزی ها و پرونده سازی های اخلاقی و غیر سیاسی، که پیشتر بعنوان شایعه به گوش همه رسیده است، امروز دیگر در نوشته های کادر و اعضای این تشکیلات علنا بیان میشود.

اکنون با علنی شدن اختلافات و منتشر شدن نوشته ها و سخنرانی های طرفین، به راحتی میتوان به ابعاد اختلاف پی برد و قضاوت کرد. من در این نوشته سعی خواهم کرد، به این ماجرا و روندی که جریانی که سالها است به نام ”حزب کمونیست ایران“ و ”کومه له“ فعالیت دارد، طی کرده است و چرایی آن و همزمان به موقعیت گرایش چپ در این جریان، نیز بپردازم. در این نوشته نکاتی را با توجه به سخنان ابراهیم علیزاده دبیر اول کومه له و حداقل در این جدال سخنگوی یکی از این جریانات و صلاح مازوجی به عنوان دبیر اجرایی حزب کمونیست و سخنگوی جناح چپ آن نیز اشاره خواهم کرد. همینجا اشاره کنم جناح چپ و راست نامیدن این دو جریان مستقل از اینکه من در مورد آنها چه قضاوتی دارم، اسمی که که در مجادلات در درون این حزب رایج است و من برای متوجه شدن مخاطب از همین نام استفاده میکنم.

چرا پرداختن به این مجادلات لازم است؟

اگر حزب کمونیست ایران و کومه له (تشکیلات کردستان حزب کمونیست) بعد از سال ۹۱ و خروج کمونیسم کارگری از آن، اسامی جدیدی، بر اساس سیاست و پراتیک امروزی خود، روی آن جریان میگذاشتند، و اگر فعالیت آنها به نام ”حزب کمونیست ایران“ و ”سازمان کردستان آن حزب (کومه له)“، باعث تداعی شدن آنها با یک تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان و ایران نبود، چیزی که من معتمد به آن نامربوط اند، مطلقا نیازی نبود روی اختلافات، بحران و مجادلات آنها تمرکز کرد و نیروی زیادی گذاشت. در اینصورت میشد درست مانند مجادلات احزاب و جریانات دیگر از راست تا چپ، به مجادلات این جریان پرداخت. حتی اگر این جریان به اسم "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان(کومه له)“، نامی که قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران بر خود داشتند، فعالیت میکرد، هر چند من تفاوت زیادی میان آن جریان با همه "کومه له"های امروز قانلم، هنوز این درجه از تمرکز مطلقا لازم نبود.

حزب کمونیست ایران نیرویی کمونیست در تاریخ ایران است که در یک دوره تاریخی معین، با عروج طبقه کارگر در دل انقلاب ۵۷ و برای پاسخگویی به نیاز و ضرورتهای تاریخی تشکیل شد و مهر خود را بر تحولات جامعه ایران کوبید. این حزب با پدیده هایی تداعی شد که در چپ ایران آن زمان، موجود نبود، سیاست هایی را دنبال کرد و افق و آرمان و استراتژیی را در دستور خود گذاشت، که تا آن زمان و حداقل در چند دهه قبل از قیام ۵۷ موجود نبود و تقریبا همه چپ ایران و آن جریاناتی که خود را کمونیست می نامیدند، بر علیه اش بودند. این حزب امتداد چپ ایران و کمونیسم روسی، چینی، مشی چریکی نبود و حتی سازمان کردستان آن (کومه له) نیز امتداد و ادامه ”سازمان



انقلابی زحمتکشان کردستان“ نبود. تاریخ و پراتیک این حزب، تاریخ کمونیسم ایران در دوره ای تاریخی است، تاریخ ما صاحبان و مدافعین واقعی این تاریخ و امتداد واقعی این کمونیسم، است. با خروج کمونیسم کارگری از آن جریان، دشمنان حزب کمونیست آن زمان و دوستان آن به دشمنان و دوستان کمونیسم کارگری تبدیل شدند و هنوز هم دشمنان و دوستان ما هستند. پس از گذشت سه دهه از این جدایی اقلیت باقی مانده، که همه امکانات و اسم و رسم آن حزب را تحویل گرفته بود، بندریچ مسیری را در پیش گرفت که امتداد آن حزب و آن کومه له نبود، تا جائیکه امروز یکی از جریانات جنبش ناسیونالیستی کرد در ایران است. این جریان و همه شاخه های جدا شده از آن، از اعتبار تاریخ پرافتخار حزب کمونیست ایران و کومه کمونیست، از سمپاتی به آن، از خوشنامی آن، از اعتبار رهبران و فعالین جانباخته اش، از اسم آن و اعتبار این اسم، در خدمت یک جنبش بورژوایی سوءاستفاده کرده اند. رهبری این حزب تلاش کرده است تاریخ آن حزب و کومه له آن دوره را در بازار سیاست در خدمت این جنبش بورژوایی مسخ کند و اعتبار کمونیستی این تاریخ را دستمایه معامله در محافل ناسیونالیستی کند. این دوستان حق داشته و دارند هر راهی را انتخاب کنند، اما وظیفه ماست، که مانع این سوءاستفاده شویم و به عنوان صاحبان و مدافعان واقعی آن تاریخ از این سرمایه جنبش کمونیستی ایران دفاع کرده و مانع قربانی کردن این تاریخ در بارگاه ناسیونالیسم کرد شویم. این تاریخ معتبر و پرافتخار نسلی از کارگران، نسلی از زنان و مردان آزادیخواه و مردم زحمتکش در کردستان و ایران است و معامله و قربانی کردن آن ممنوع است. حزب کمونیست ایران و کومه له کنونی نه فقط هیچ حق ویژه ای بر این تاریخ ندارند، بلکه طی سالیان گذشته تقابل آشکار خود را با این تاریخ و دستاوردهای آن ثابت کرده اند.

سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان که در سال ۵۷ اعلام موجودیت علنی کرد، از نظر سیاسی- تئوریک از بسیاری از جریانات چپ آن دوره عقب مانده تر بود. تزهای مانو، تز "محاصره شهرها از کانال دهات“ و تبدیل روستاها به مراکز اصلی فعالیت و نقش دهقان بعنوان نیروی محرکه اصلی انقلاب، در آن سازمان پدیده ای جدی بود. پوپولیسم و خلق گرایی و احترام به مذهب و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی به نام احترام به مردم از سر و کول آن جریان بالا میرفت. این سازمان مهر کمبودها و عقب ماندگی های چپ آن دوره را بر خود داشت. با همه این اوصاف این جریان خود را جریانی کردستانی تعریف نمیکرد، کارگر دوستی و زحمتکش دوستی و نفرت از ظلم و ستم و استثمار در آن جایگاه والایی داشت. خود را کمونیست میدانست و جسورانه تحولات جدی ای را با اتکا به خط و سیاست و افقهای کمونیستی یک جریان مارکسیستی که اتحاد مبارزان نام داشت از سر گذراند. به نقد گذشته خود پرداخت، قبول کرد ایران سرمایه داری و آلترناتیو آن انقلاب سوسیالیستی است. در کنگره دوم خود از مباحث و سیاستها و نظرات ”اتحاد مبارزان کمونیست“ به عنوان جریانی که از جمله آنها را نجات داد، تقدیر کرد و در کنگره سوم خود ”برنامه حزب کمونیست ایران“ (مصوب اتحاد مبارزان) را تصویب و نهایتا همراه اتحاد مبارزان کمونیست دو جریان اصلی و دو پایه اصلی حزب کمونیست ایران شدند. با تشکیل حزب کمونیست ایران، کومه له بعنوان سازمان کردستان این حزب ادامه فعالیت داد. با این اتفاق عملا عمر "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان" به پایان رسید. همینجا اذعان کنم که در مقابل تمام شاخه های فعلی کومه له (علیزاده، مهتدی، ایلخانیزاده، روت سوسیالیستی، ریباز کومه له و) ، باید از کومه له قبل از تشکیل حزب کمونیست ایران دفاع کرد. به این دلیل که آن جریان علیرغم عقب ماندگی های سیاسی، فرهنگی و سنت و سبک کار و...، با جسارت تحولاتی انقلابی و پیشرو در خود ایجاد کرد. اما کومه له های امروز و حتی ”چپ ترین“ آنها، کومه له ابراهیم علیزاده، در سه دهه گذشته، عقب گردهای سیاسی عمیقی کرده و همگی به ناسیونالیسم کرد پیوسته اند.

تشکیل حزب کمونیست ایران تحولی جدی و بسیار مهم و ارزشمند در سیاست ایران بود و این حزب پس از ده سال فعالیت دستاوردهای بزرگی را کسب کرد. با تشکیل این حزب، نوعی دیگر از کمونیسم

۵

در سیاست ایران و این بار در قالب یک حزب بزرگ کمونیستی میدان دار شد که بر کل تحولات دوره خود تاثیر گذاشت. با تشکیل حزب عملا در حزب و تشکیلات کردستان آن (کومه له)، دوره ای جدی از مبارزه علیه پوپولیسم، درکهای انحرافی از کمونیسم، مبارزه شهری و انقلاب کارگری، مقابله با ناسیونالیسم، مقابله با سنت ناسیونالیستی در برخورد به تبعیض جنسی، در جریان بود و نهایتا سیاست کمونیستی در رابطه با موقعیت زن و حقوق پایه ای مردم، جایگاه طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی، نقش ارتجاعی و جایگاه بورژوازی کرد، سبک کار و فرهنگ و مناسبات حزبی و دهها مسئله دیگر طی کشمکشهای جدی سیاسی و سازمائی تثبیت شدند. مبارزه ای جدی علیه عقب ماندگی و فرهنگ ناسیونالیستی، مذهبی و فئودالی و ضد زن چه در جامعه و چه در خود کومه له شد و این سنتها عقب رانده شد. معنی عملی این عقب راندن این بود که زنان از نیروی پشت جبهه و تدارکاتی نیروی پیشمرگ، از ”نیروی حامی پیشمرگ“، سنت عقب مانده و مردسالارانه ناسیونالیسم کرد حتی در خود سازمان ما، به موقعیت دیگری به موقعیت رهبران و فعالین کمونیست، سخنرانان و مسئولین حزبی ارتقا یافتند. زنان و دختران علیرغم مقاومتهای عقب مانده در کومه له در کردستان مسلح شدند. زن در صفوف خود کومه له "کشف حجاب" شد و در مناطق تحت نفوذ کومه له سنتهای عقب مانده و ضد زن چون ”زن به زن“، ممنوع اعلام شد و مذهب سرجای خود، به عنوان افیون توده ها، گذاشته شد. کردایتی حاشیه ای و کارگر و پرولتاریای صنعتی و ضرورت انقلاب کارگری بطور جدی وارد فرهنگ سیاسی این جریان و کل چپ ایران شد و طی مبارزه ای جدی و جدلهای مارکسیستی به مصوبات رسمی حزب و کومه له تبدیل شدند. سند "حقوق پایه ای مردم زحمتکش در کردستان" نوشته شد و مینا قرار گرفت، سنتهای ناسیونالیستی پیشمرگایه تی مانند زورگوی و اخاذی، از مردم ممنوع شد، کشتن اسرای جنگی ممنوع شد و حقوق زندانی تدوین و بازرسی از زندانهای کومه له شروع و همه چیز بازبینی شد و عملا زندانهای کومه له مراکز آموزشی برای اسرای جنگی تبدیل شد.

علاوه بر اینها و مستقل از جنگ مسلحانه چند ساله با ارتجاع اسلامی حاکم به عنوان یک رکن از فعالیت ما و تدوین استراتژی نظامی ما، در مقابل گردن کشی و جنگ طلبی و تعرضات حزب دمکرات سدی بستیم، تقابلی که نهایتا به تحمیل یک جنگ سراسری علیه حزب کمونیست و کومه له از طرف حزب دمکرات منجر شد. جنگی که با شکست سیاسی و نظامی حزب دمکرات و اعلام آتش بس یکطرفه از جانب ما پایان یافت. با این پیروزی کمونیسم به عنوان نیروی قدرتمند، نیرویی که میتواند، نه تنها علیه حاکمیت که علیه قلدری ناسیونالیسم کرد، بایستد و مغلوبش کند، جایگاه ویژه ای در ایران پیدا کرد. کارگر و زحمتکش در کردستان نه تنها در مقابل کارفرما که در مقابل زورگویی حزب دمکرات و دسیسه های مشترک او با کارفرمایان اعتماد به نفس پیدا کرد. در شهرها و در میان طبقه کارگر، حزب کمونیست و سازمان کردستان آن بعنوان نماینده این طبقه در جدال طبقاتی و رودررویی های سیاسی نه فقط با بورژوازی مرکزی که در تقابل با بورژوازی کرد، به رسمیت شناخته شد.

این تحولات در ایران کمونیسم را به یک جریان حزبی اجتماعی بزرگ تبدیل کرد و سمپاتی طبقه کارگر را دبنیال داشت. در کردستان کومه له را به سازمان انقلابی کارگران کردستان در مقابل حزب دمکرات به عنوان حزب بورژواها، فئودالها، کدخدا و آخوندها و مرتجعین تبدیل کرد. مقابله با عقب ماندگی های فرهنگی، مناسبات مردسالارانه و ناسیونالیستی، دفاع از حقوق زنان و مقابله با ارتجاع ضد زن در خود جامعه و در سازمائی که درست شده بود، نقد افکار پوسیده و ارتجاعی ضد زن، مقابله با حزب دمکرات و فرهنگ و سنتهای مذهبی و ارتجاعی آنها، سمپاتی وسیعی در جامعه ایران و در کرستان در میان زنان به ما را ایجاد کرد. ذهنیت از کمونیسم در جامعه از نیروی فشار به جریانی مدعی، انترناسیونالیستی، توده ای و قدرتمند تغییر یافت. اینها و دهها مسئله دیگر تحولات جدی در تاریخ سیاسی ایران و در چپ ایران بود که کمونیسم و خط جدیدی در تاریخ سیاسی آن را ممکن کرد.

از این رو نفرت امروز شاخه های مختلف کومه له از منصور حکمت، مطلقا شخصی نیست بلکه سیاسی و نفرت از این کمونیسم و این تاریخ است. دلیل این نفرت انتخاب سیاسی امروز رهبرانشان و فاصله گرفتن آنها از این تاریخ کمونیستی، آزادیخواهانه و ضد ناسیونالیستی آن و نفرت از این تاریخ در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی و طبقاتی و جنبشی است. این نفرت در دوره تشکیل حزب کمونیست ایران و در طی ده سال حیات این حزب در چپ ایران ←

کارگران جهان متحد شوید

کمونیست‌ها و اختلافات در ...

موجود و برجسته بود. اگر نگویم همه اما بخش عمده چپ ایران از جمله آنهایی که امروز همراه کومه له و حزب کمونیست ایران "اتحاد چپ و آلترناتیو سوسیالیستی" را ساخته اند، هنوز هم علیه این تاریخ و علیه این کمونیسم و علیه شخص حکمت، به عنوان نماینده و سخنگو و تئوری پرداز این کمونیسم، قلمفرسایی میکنند. این جریانات در لشکرکشی حزب دمکرات برای نابودی ما و تحمیل جنگ به ما در آن دوره، کنار حزب دمکرات ایستادند و به نام دفاع از "خلق کرد و جنبش ملی دمکراتیک کردستان"، حزب کمونیست و کومه له را به آتش افروزی و "برادرکشی" متهم کردند و به شکست ما امید بسته بودند. جدال کمونیسم و این چپ غیر کارگری و ملی تاریخی طولانی دارد و کماکان در جریان است اما نیروهای درگیر در آن جبهه خود را تغییر داده اند. امروز دیگر حزب کمونیست و سازمان کردستان آن در کنار منتقدین دیروزی خود به تقابل با کمونیسم کارگری و تنوربوسین آن می تازند. کسانیکه در تشکیل حزب کمونیست ایران شریک بودند و در کنار منصور حکمت هزار بار به این کمونیسم اعلام وفاداری کردند امروز و در امتداد همین جنگ به نام این حزب و سازمان کردستانش علیه این تاریخ شمشیر میزنند.

این حزب و کومه له آن دوره را منصور حکمت و اکثریت بالایی از کادر و اعضای همراهش جا نگذاشت، که به بارگاه ناسیونالیسم کرد و جنبش بورژوازی ناراضی کرد تعظیم کنند و همه اعتبار کمونیستی این جریان را دستمایه قبول شدنشان در رهبری جنبش ملی کرد کنند. ما همان دوره گفتیم اجازه نخواهیم داد از دستاوردهای کمونیسم ما برای کسب اعتبار یک جنبش ضد کارگری، جنبش ناسیونالیسم کرد، که کومه له ابراهیم علیزاده امروز دیگر یک شاخه آن است، استفاده شود. جدال ما علیه این سوءاستفاده، دفاع از یک طبقه اجتماعی و کمونیسم این طبقه است که در حزب کمونیست ایران و کومه له نمایندگی میشد.

اگر اینها به اسم "حزب کمونیست ایران" و "کومه له" و با اتکا به این موجودیت اجتماعی و به نام این تاریخ فعالیت نداشتند، اگر قطع رابطه سیاسی و جنبشی خود را با این تاریخ رسما اعلام میکردند، پرداختن به بحران و تحولات این جریان جایگاه مهمی نداشت. دفاع از این تاریخ و از این اعتبار و خوشنامی در مقابل تعرضاتی که در سه دهه اخیر به این کمونیسم و به این اعتبار و این تاریخ، از جانب بخشی از کسانی که در آن تاریخ سهیم بودند و سه دهه است راهی دیگر انتخاب کرده اند، وظیفه جدی ما است. در دل هر انشعاب و اختلافی در سی سال گذشته در حزب کمونیست و کومه له، پس از جدایی ما رخ داده است، حمله به این تاریخ و حمله به کمونیسم، حمله به خط معینی در سیاست ایران که حزب کمونیست بر اساس آن بنیاد نهاده شد و حمله به منصور حکمت به عنوان صاحب اصلی آن خط، بخشی از ماجرا است. ضرورت دخالت ما از همین سر و بر همین اساس است.

افق و آرمان کومه له و وظایف حزب کمونیست ایران

از سال ۱۹۹۱ و خروج کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران جریان باقی مانده همیشه با دو پدیده روبرو بوده است. یکی، تلاش جریانات و شخصیت‌های راست و ناسیونالیست درون این حزب برای خداحافظی با کمونیسم و پیوستن رسمی به جنبش ناسیونالیسم کرد و دیگری مقاومت‌های پر اکنده و متاسفانه ضعیف در مقابل این راست روی و امید به حفظ کومه له روی "سیاست انتظار". ناسیونالیسم کرد همیشه یکی از گرایشات درونی کومه له بود و اینرا ما بکرات گفته ایم. طی سی سال گذشته چند جریان ناسیونالیستی از کومه له جدا شده و هر کدام سازمان خود را ساخته و راه خود را رفته اند. ما اکنون با چند گروه و سازمان طرف هستیم که همگی از این اعتبار میخورند و همگی از هر تلاشی علیه تاریخ واقعی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن کوتاهی نکرده اند. امروز چندین سازمان به نام کومه له فعالیت میکنند، کومه له عبدالله مهتدی، کومه له عمر ایلخانی زاده، روت سوسیالیستی کومه له، ریباز کومه له، کومه له عبدالله کهنه پوشی و نهایتا کومه له ابراهیم علیزاده !

اینجا جای پرداختن به پروسه دگرپرسی کومه له و حزب کمونیست ایران در تاریخ سی ساله گذشته نیست. جریان ما در این سی سال مکررا به این تاریخ و در لحظات تعیین کننده این پروسه به دگرپرسی آن پرداخته است. اما جایگاه امروز این جریان و افق و آرمانها و جایگاهی که در صف بندی های طبقاتی و جدالهای سیاسی در جامعه ایران قرار گرفته است، امری بسیار روشن است. آنچه امروز و یا در سه سال اخیر باعث بحران یا تشتتات و اختلافات در این حزب شده است، و یا آنچه باعث شکل گیری رسمی دو جناح در این حزب شده است، محور هایی که بر سر آنها اختلاف موجود است و از جانب سخنگویان این جریان و شخصیت‌های اصلی این دو بیان میشود، مقاومت جناح چپ در مقابل

”افراطی گری“ جریان راست، به رهبری ابراهیم علیزاده، در نزدیکی و پیوستن به ناسیونالیسم کرد و تعیین تکلیف نهایی است.

این کومه له در تاریخ سه دهه گذشته به عنوان جناح چپ جنبش ملی در کردستان ایستاده است و این را خود رهبری آن قبلا با زبان الکن و امروز با زبان سلیس بیان میکند. مشکل نیروهای سیاسی که این حقیقت را انکار میکنند، موقعیت امروز خود این نیروها و باج دهی آنان نه تنها به کومه له بعلاوه به ناسیونالیسم کرد است. کومه له امروز در دنیای سیاست با اتکا به فاصله گرفتن و مقابله آشکار با گذشته خود، در میان مخالفان و دشمنان گذشته حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، مقبولیت پیدا کرده است. رابطه ای که چپ سنتی و ملی ایران با جنبش ناسیونالیست کرد داشته، بدهکاری تاریخی این نیروها به ناسیونالیسم کرد، ترک، عرب و …، امروز شامل او هم شده است. تعجیل امروز کومه له برای تعیین تکلیف و پیوستن کامل به ناسیونالیسم کرد، دست بردن به سنتهای ناسیونالیسم کرد و احزابش در مبارزه سیاسی و مناسبات حزبی و تعیین تکلیفهای تشکیلاتی در اختلافات این دوره، تلاش برا ی تسخیر پستها و ارگانهای تشکیلاتی قبل از بروز و یا طرح روش و باز اختلافات و مبارزه متمدنانه سیاسی، جناح چپ این جریان را به تکاپو برای حفظ موقعیت خود در مقابل حریف انداخته است.

بعلاوه در طول تاریخ سه دهه گذشته همیشه عده ای از سر کمونیسم خود و بر اساس ذهنیت خود از حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم، جذب جریانی شده اند که هنوز تحت این نام فعالیت میکند. این پیوستن و اسم و رسم کومه له و حزب کمونیست، مشکلاتی برای این جریان فراهم کرده است و فعلا هم خاتمه نمی یابد. لذا وجود طیفی از رفقای کمونیستی که به کل این پدید و راست روی آنها از جمله به شریک بودن جناح چپ در این راست روی، اعتراض داشته است و به تمکین کردن و سازش و کوتاه آمدن و ناپیگیری جناح چپ معترض است، جناح چپ را نیز مجبور کرده است زیر فشار تکانی بخورد و حداقل از خود دفاعی کند.

جناح راست متمرکز در رهبری کومه له، بر متن تحولات جدی این دوره و ضرورت در پیش گرفتن یک سیاست و استراتژی سر راست و غیر بینابینی، تصمیم گرفته است تکلیف خود را تماما با گذشته خود یکسره کند و رسما و تمام قد به یک پای جدی و قوی جنبش ملی کرد تبدیل و برای تأمین رهبری آن با رقبای خود مقابله کند. این جناح مصمم است آخرین بارقه های چپ و ته مانده های سنت حزب کمونیست ایران و کومه له قبل از ۱۹۹۱ را، در همه زمینه ها از تاریخ تا سیاست و سبک کار و مناسبات حزبی و…، از خود بزداید. تلاش کرده است در دوره اخیر این دگرپرسی سیاسی را در کنگره و پلنومهای خود تصویب کند، رهبری و ارگانهای حزبی را در این راستا تغییر دهد، ناراضیان را، با دامن زدن به فضای عقب مانده و ضد منصور حکمت در این سازمان، با شمشیر و جرم تعلق به کمونیسم کارگری در درون خود ایزوله کند. در چنین فضایی بخشی از منتقدین، کسانی که گوشه ای از این حقایق را گوشزد کرده اند، کسانی که این درجه راست روی را مغایر آرمانهای کمونیستی خود میدانستند، اخراج شده، یا وادار به استعفا و کناره گیری شده و عملا تصفیه شده اند. در دوره ای که عبدالله مهتدی که با زور اسلحه خواهان تقسیم قدرت پنجاه پنجاه میان خود و علیزاده بود و با همین ابزار به جنگ علیزاده رفت و همین "اتهام" که ابراهیم علیزاده زیر سایه منصور حکمت است را در بوق و کرنا میکرد، ما گفتیم این حمله به کمونیسم و گذشته کمونیستی، این دیوار نفرت از حکمت و کمونیسم کارگری برگ عبور مهتدی از مرز و پیوستن به جبهه بورژوازی کرد است. امروز ابراهیم علیزاده و همراهانش به این برگه عبور نیاز دارند. دلیل در پیش گرفتن این سیاست آشنای ضدیت با کمونیسم کارگری منصور حکمت را باید در این واقعیت دید! صرف انتقاد از جواب دادن به قلدری حزب دمکرات و شکست سیاسی و نظامی به آن، صرف اعلام تعلق به جنبش ملی کرد و کردایه تی، حضور در مجامع و بلوک بندی ها کافی نیست. باید تا آخر خط رفت!

این جریان در افق و اهداف اولویت کار خود را تحکیم موقعیت در رهبری جنبش ملی تعریف کرده است. ابراهیم علیزاده هم و غم خود و کومه له را حفظ وحدت این جنبش، مقابله با انشقاق در آن و احزابش گذاشته است. علیزاده تلاش کرده است با داستانسرایي به نام تاریخ، کل تاریخ کمونیستی گذشته را آگاهانه زیر خاک کند و تاریخی جعلی و ضد تاریخ را به نام حقیقت بر اساس نیاز های امروز خود جایگزین آن کند. اسناد آن تاریخ را از همه سایتها ی خود، سی سال است جمع کرده اند. برای علیزاده مستقل از اعلام وفاداری صوری به "باورهای مشترک حزب کمونیست ایران"، این حزب امروز تنها ابزاری است برای جلب حمایت مردم ایران از "جنبش ملی کرد".

علیرغم این بیان صریح و روشن ناسیونالیستی از جایگاه حزب کمونیست برای کومه له، زمانیکه میگویید دوستان، در جریان شما نه از کمونیسم و نه از حزب کمونیست ایران چیزی باقی نمانده است و شما تماما به ناسیونالیسم کرد پیوسته اید و تمامی سیاستهای

کمونیست ۲۵۰

تان در جهت منفعت جنبش ناسیونالیستی کرد تنظیم شده است، هیاهو میکنند که "ما حاشیه ای نیستیم" و "ضدیت با کومه له" راه افتاده است. خواننده کنجکاو میتواند به صدها بحث صریح و روشن از طرف سخنگویان این جریان و نقدهای کمونیستی رفقای حزب ما در طول این سه دهه مراجعه کند.

برای اثبات هزار باره این حقیقت، تنها به مواردی از گفته ها در میان خرواری نوشته رسمی این جریان و صحبت‌های سخنگویان آن را شاهد می آوریم.

در اطلاعیه پایانی پلنوم کمیته مرکزی منتخب کنگره ۱۷ این جریان بعد از تعریف و تمجید از جنبش روزاوا (بخوان کردستان سوریه) و دستاوردهای اجتماعی آن از جمله در زمینه ”حاکمیت مردم“، در بخش اولویتهای این جریان آمده است:

”تحکیم موقعیت کومه له در رهبری مبارزه بر علیه ستم ملی با اتکا به ”برنامه کومه له برای حاکمیت توده ای ” ، ”استراتژی کومه له در جنبش کردستان“ و ……“

” رهبری مبارزه بر علیه ستم ملی“ در حقیقت منظور رهبری بر همان "جنبش کردستان" است که استراتژی این جریان و چیزی جز جنبش ناسیونالیست کرد نیست.

این تبیین و سیاست ناشی از آن در حزب کمونیست ایران و کومه له تاریخی دارد. در دوره جنگ ما با حزب دمکرات این تز که جنگ بر سر رهبری جنبش ملی است و کومه له برای تأمین این رهبری وارد جنگ شده است، در رهبری حزب کمونیست و کومه له وجود داشت که مورد نقد منصور حکمت قرار گرفت و ظاهرا مورد توافق بقیه قرار گرفت. در ایندوره دو سیاست در مقابل هم قرار گرفتند. سیاست "جنگ جنگ تا پیروزی" عبدالله مهتدی با این تبیین که گویا جنگ ما با حزب دمکرات جدال بر سر حاکمیت در یک جنبش واحد است و سیاست منصور حکمت مبنی بر اعلام آتش بس یکجانبه از طرف کومه له بود با اتکا به این تبیین که این جنگ تقابل دو جنبش ناسیونالیستی به رهبری حزب دمکرات و جنبش انقلابی به رهبری حزب کمونیست در شکل نظامی آن است، وجود داشت. رهبری حزب و کومه له (که علیزاده نیز عضو آن بود) سیاست و تبیین منصور حکمت از جنبشهای مختلف در کردستان، رابطه احزاب آن و دلایل جنگ حزب دمکرات علیه کومه له و سیاست اعلام آتش بس یکجانبه را قبول کرد. امروز بعد از گذشت سی و چند سال از این جدل علیزاده و رهبری کومه له دوباره سراغ تبیین وسیاست رد شده در این جریان رفته اند و نام آنرا "احساس مسئولیت" و "پیشروی" میگذارند!

اما اجازه بدهید معنی عملی "رهبری مبارزه علیه جنبش رفع ستم ملی" که فرمولی بسیار زیرکانه است و "جنبش کردستان" و ارزش و جایگاه حزب کمونیست این دوستان و جنبش سراسری و… را نیز در این افق و آرمان از زبان این دوستان بشنویم.

ابراهیم علیزاده در مصاحبه ای تحت عنوان "بحث و گفتگو پیرامون مسائل خاورمیانه، کردستان در شرایط کنونی و اختلافات سیاسی احزاب" با محمد خاکی (راديو دیالوگ) که در ۲۶ ژوئیه ۲۰۲۰ انجام گرفته است، میگوید:

”ما در حزب کمونیست ایران افقی را به روی مردم کردستان باز کرده ایم، یعنی به مردم کرد میگوییم که سرنگونی جمهوری اسلامی در مبارزه مشترک شما و مردم ایران بدست می آید و حقوق شما هم اینجا تأمین میشود. باز کردن این دریچه و زنده نگهداشتن این افق و بلند کردن این پرچم در عین حال پیامی هم هست برای مردم کردستان و پیامی هم هست به مردم زحمتکش و کارگران در ایران هم که جنبش کردستان خودش را همیمان شما میداند و شما هم باید هم بیمانش باشید.“
بودن ما در حزب کمونیست ایران خدمت میکند به نگهداشتن چنین افقی“.(تاکید ها از من است)

اینجا معلوم میشود که همه چیز در ”جنبش کردستان“ (نام دیگر جنبش ملی) خلاصه میشود و سخنگوی این جنبش به روشنی و با صراحت میگوید منظور از "جنبش رفع ستم ملی" در سند پلنوم کمیته مرکزی شان چیست. منظور جنبشی است که هر جریان و گروه و سازمان و فردی به شرطی که کرد زبان باشد و از جمله احزاب دمکرات و شاخه های زحمتکشان، خبات، پژاک، کودار و…، و البته کومه له هم عضو آن هستند و آرمان کومه له هم چیزی نیست جز پیروزی این جنبش!
! توجه داشته باشید پرچم این افق و این آرمان تقریبا در طول تاریخ و از جمله از قیام ۵۷ ایران تا امروز، در دست حزب دمکرات بوده است. امروز کومه له همان پرچم و آرمان را قبلگاه خود کرده است. ما در حزب کمونیست و کوله آن دوره، از جانب ناسیونالیستهای دو آتشه بدلیل قائل نبودن به چنین ”جنبش واحد“ی، مخالفت و مبارزه با افق آنزمان حزب دمکرات و امروزی کومه له، لقب خائن به این

کمونیت ۲۵۰

کمونیستها و اختلافات در ...

جنبش را گرفته ایم. نوشته بالا سخنان کسی است که دبیر اول کومه له جدید است. تعجب نکنید که امروز از جانب طیف فالانژ و متعصب کومه له کنونی همان لقب را به ما نسبت دهند و البته هزار بار با ”زبان زمخت“ نسبت داده اند.

بعلاوه اینجا معلوم میشود و دبیر اول کومه له روشن و واضع میگوید، ارزش حزب کمونیست ایران و بودن کومه له در این حزب برای کمک به پیروزی این افق است. مردم ایران و طبقه کارگر ایران و جنبش سراسری، با تمام تعارفات و تشریفات لفظی در مورد آنها، قرار است از این "جنبش" واحد کردستان حمایت کنند. حزب کمونیست از ظرف اتحاد کارگران کمونیست و ابزار سازماندهی انقلاب کارگری، به وسیله جلب حمایت مردم ایران از "جنبش کردستان" تبدیل شده است. جایگاه کارگران در این حزب و ضرورت پیوستن به آن برای انقلاب کارگری، از زمان خروج کمونیسم کارگری از این حزب، تنها در تشریفات و تعارفات با چپ و مناسبت‌های ویژه بکار گرفته میشود. در دنیای واقعی حزب کمونیست ایران پرچمی است برای جلب حمایت از "جنبش کردستان" و نه هیچ چیز دیگر! معلوم است سند و مصوبه و ”باورهای مشترک“ که بسیاری در آن حزب بر آن پافشاری میکنند، نزد صاحبان و شخص دبیر اول کومه له هیچ ارزشی ندارد و مبنای هیچ پراتیکی نیست.

تمام تلاشهای شبانه روزی کومه له در همکاری و تشکیل جبهه کردستانی با احزاب ناسیونالیست، تمام تاکیدهای شخص ابراهیم عزیزاده در مورد ضرورت اتحاد و همکاری با این احزاب و ممانعت از انشقاق و اختلاف میان آنها، تمام دفاعیات از هر دو شاخه مختلف این جنبش، شرکت در ”کنگره ملی کرد" و تعریف و تمجید از آن، دفاع از حکومت اقلیم به نام ”حکومت نوپا“ و توجیه عملی بربریت حاکم بر طبقه کارگر و توحش علیه زنان در اقلیم کردستان، سینه زنی برای جلال طالبانی و تقدس او به عنوان یار "کومه له" و صدها نمونه دیگر، و در مقابل زبان زمخت نسبت به کمونیستها، در ایران و عراق، گوشه هایی از دگرپرسی و تغییر و چرخش کومه له به سوی ناسیونالیسم کرد است. چرخشی که بدون پاک کردن تاریخ کمونیستی و کارگری حزب کمونیست و کومه له و جایگزینی آن با تاریخ خود ساخته و بدون دشمنی با منصور حکمت و شیطان سازی از او ممکن نیست.

تاکید بر "حاکمیت مردم" در کردستان سوریه، تمجید و تعریف از خود مدیریتی پ ک ک، قورت دادن نام ”روژاوا“ به جای کردستان سوریه و تکرار این واژه که مربوط به پ ک ک و اعتقاد به یک کردستان بزرگ است و بکار بردن آن در اسناد رسمی و از جانب پلنوم و شخص دبیر اول کومه له و دبیر اجرایی حزب کمونیست، نشانه نزدیکی عمیق و جنبشی کومه له با ناسیونالیسم کرد و رفتن در مسیری مشترک است.

در کنگره ملی کرد همین جهت بطور برجسته از جانب رهبری این حزب و کومه له پیش رفته است. ابراهیم عزیزاده در نوشته اخیرش زیر عنوان "چگونه اختلاف نظر های درون حزب کمونیست ایران بزرگمانی می شود؟“ مینویسد:

” یا در گرما گرم تدارک ”کنگره ملی کرد“، که افکار عمومی در هر چهار بخش کردستان شدیداً به آن امید بسته بود، بر سر شرکت در آن اختلاف نظر میداشتیم؛ در حالی که میدانیم در آن موقع نه تنها بر سر شرکت در پروسه تدارک آن اختلاف نظری وجود نداشت، بلکه بر سر لزوم به خرج دادن ابتکار عمل برای تامین درجه ای از هماهنگی بین کلیه احزاب موجود در کردستان ایران هم در برخورد به مسائل درون کنگره اتفاق نظر وجود داشت. اینها همگی تحولات سیاسی مهمی در سالهای اخیر بوده اند.“

فعلا از "تحولات مهم سیاسی سالهای اخیر" ابراهیم عزیزاده و اشتراک نظر رهبری حزب و کومه له بر سر شرکت در ”کنگره ملی کرد“ میگذریم و به بقیه سخنان و نظرات این جریان از زبان دبیر اول توجه میکنیم.

در سال ۲۰۱۲ دولت ترکیه با عبدالله اوجلان مذاکراتی داشت و متعاقب آن تلاش برای توافق میان پ ک ک و ترکیه و پایان مبارزه مسلحانه پ ک ک و... در جریان بود. در ۲۱ مارس ۲۰۱۳ دولت ترکیه از پ ک ک خواست سلاحها را زمین گذاشته و به مرزها عقب نشینی کنند. چند ماه بعد در ژوئیه ۲۰۱۳ به فراخوان مسعود بارزانی نشستی متشکل از ۳۹ جریان و گروه ناسیونالیستی، اسلامی و قومی "کرد" از ایران، عراق، ترکیه و سوریه در اربیل برگزار شد که نام آن را "کنگره ملی کرد" گذاشتند. "کنگره ملی کرد“ را مسعود بارزانی به نمایندگی از جانب جلال طالبانی و عبدالله اوجلان فراخوان داد. بارزانی هدف از این کنگره را "آشتی با دولتهای منطقه و ملتها" اعلام کرده بود، نتیجتاً علاوه بر دولت

آمریکا، جمهوری اسلامی و دولت ترکیه نیز جزو مدعیون این کنگره بودند.

روسای کنگره ملی به ترکیه قول داده بودند که این کنگره خلاف منافع آنها عمل نمیکند. اردوغان در آن دوره بر سر این ماجرا میگوید:

” بگذارید بی تعارف بگویم مدیریت منطقه ای شمال عراق، باید در این خصوص به شیوه ای قدم بردارد که تصمیمات کنگره با تعهداتی که در قیال ما دارد، مخالفت و تناقضی نداشته باشد. آنها در بیانات و سخنان خود تعهداتی به ما داده اند.“

بررسی کنگره ملی کرد" در این نوشته نمیگنجد. ما در همان دوره به بررسی هدف این کنگره که از زبان صاحب آن "آشتی ملتها و دولتها" اعلام شد، ترکیه در آن نقش جدی داشت و مسعود بارزانی از طرف روسای پ ک ک و اتحادیه میهنی آنرا هدایت میکرد و امروز به عنوان وقایع مهم سیاسی از آن اسم برده میشود، به نقش کومه له و دفاع هر دو شاخه چپ و راست امروز آن پرداخته ایم که لینک آنها ضمیمه است.

ابراهیم عزیزاده دبیر اول کومه له و نماینده آن در کنگره ملی در مصاحبه ای با تلویزیون کومه له در مورد اهداف این کنگره، میگوید:

” از نظر ما اگر این کنگره موفق شود پیامی محکم برای دولتهایی که مردم کرد در آنها زندگی میکنند و مردم کرد را تحت فشار میگذارند و مردم کرد را از حقوق ابتدایی خود محروم میکنند بفرستد، میتواند کنگره ای موفق باشد.“

”...میتواند در این کنگره این پیام بیرون برود که دولتهای اشغالگر کردستان، دولتهای دشمنان مردم کرد، نمیتوانند بیش از این بر سر تفرقه انداختن و دو دستگی ایجاد کردن در میان نیروهای سیاسی حساب باز کنند.“

در سال ۲۰۱۳ افق دبیر اول کومه له از نزدیکی با سایر احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، افقی است که چند سال بعد بعنوان سند و سیاست رسمی این سازمان در کنگره ۱۷ و پلنوم کمیته مرکزی تصویب میشود. ممانعت از ایجاد ”دو دستگی“ در میان ”نیروهای کردستان“، ضرورت یکدست و هماهنگ ظاهر شدن ”نیروهای کردستان” در این کنگره، بحث از دولتهای اشغالگر و...، سیاستی است که ابراهیم عزیزاده و سازمانش از سال ۲۰۱۳ تعقیب کرده و در پیش گرفته اند. تشکیل "جبهه احزاب کردستانی" هم ناشی از همین "ضرورتها" و برای جواب دادن به همین "نیازها" و تقویت "جنبش کردستان"، بود.

افقی که عزیزاده امروز از آن بعنوان ”جنبش کردستان“، ضرورت وحدت این ”جنبش“ و احزاب آن، نام میبرد و وظیفه نیروها و جنبشهای دیگر در ایران را حمایت از آن میدانند و حزب کمونیست را ابزاری برای جلب این حمایت از "جنبش ملی کرد" و نیروهای آن در ابعاد سراسری و کمک به تقویت و پیروزی این جنبش، میدانند. این سیاستی است که کومه له از سال ۲۰۱۳ رسماً و عملاً اتخاذ کرده است. لازم نیست مارکسیست بود تا به عمق ناسیونالیسم این افق و آرمان پی برد.

ابراهیم عزیزاده در مصاحبه با خبرگزاری فرات که در جهان امروز شماه ۳۹۵ اوت ۲۰۱۸ منتشر شده است، در جواب سوال خبرگزاری که میپرسد: ”نظر شما در مورد پروژه اقدام دمکراتیک پژاک و کودار چیست؟ تا بحال حمایت خود را از این پروژه اعلام نکرده اید؟“ میگوید:

”درست است این پروژه یک پروژه حزبی است، اما در آن یکسری مسائل که خواست و آرزوی مردم است مطرح شده است که بسیار بجا میباشد. اما آنچه مورد انتقاد ما است، این است که فشار برای سرنگونی جمهوری اسلامی را از روی حکومت ایران برمیدارد و از پایان آن مرحله سخن میگوید. ما در پروژه کودار با این قسمت آن مخالفیم. اما این مخالفت بر روابط ما با کودار و پژاک تاثیر نمیگذارد.“

فکر نکنم احتیاجی به معرفی ”پژاک“ و شاخه به اصطلاح سیاسی آن ”کودار“ به عنوان یک جریان عقب مانده و ناسیونالیست افراطی و شاخه ایرانی حزب مادر یعنی پ ک ک، باشد. انتقادات "رادیکال" دبیر اول کومه له از پلاتفرم کودار و اینکه تنها اشکال آن "برداشتن فشار برای سرنگونی است" به اندازه کافی معرف نقاط اشتراک عزیزاده با این جریان اولترا ناسیونالیست است.

اعلام مخالفت فقط با "برداشتن فشار برای سرنگونی" از پلاتفرم جریانی که رسماً و علناً علیه انقلاب به عنوان خشونت تبلیغ

۷

میکند، بر تلاش برای آشتی با جمهوری اسلامی اصرار دارد، چند مطالبه در چهارچوب نظام را، مطالبات قدیمی تر اصلاح طلبان حکومتی، علم میکند، جریانی که نام "فدرالیسم قومی" را "خود مدیریتی"، با حضور روسای "خلقها" و "اقوام" مختلف، میگذارد و خواهان پذیرفتن آن توسط جمهوری اسلامی است، از جانب دبیر اول کومه له بیشتر از اینکه ماهیت ارتجاعی پژاک را نشان دهد، ظرفیت پیوستن به این جبهه را از طرف عزیزاده نشان میدهد.

- دلایل جدایی کمونیسم کارگری و کشف عوارض اتمام جنگ با عراق

ادعاهای ابراهیم عزیزاده در مورد جدایی ما، بخشی از تاریخ سازی و مهندسی آگاهانه یک تاریخ و کذب محض است. تاریخی که برای خود شیرینی و رفع موانع پیوستن نهایی کومه له به دوستانشان در "جبهه کردستانی" آگاهانه، اما به شدت ناشیانه، تحریف و جعل میشود. میگویم ناشیانه چرا که ساختگی بودن تاریخ مورد ادعای دبیر اول کومه له حتی برای کذخدهای دهات کردستان هم قابل هضم نیست. او در مصاحبه مورد اشاره با رادیو دیالوگ در مورد جدایی ما در سال ۱۹۹۱میگوید:

”جدایی در دوره حزب کمونیست ایران هم روی این بود که در کرستان (منظور کردستان عراق است) بمائیم یا نمائیم، وقتی آنها به این رسیدند که بابا خارج همان خارج است و چرا اینجا زیر سیطره احزاب ناسیونالیست بمائیم، در شرایطی که جنبش کردستان هم از لحاظ نظامی و توده ای فروکش کرده است، ضرورت ماندگاری ما اینجا چه است، به قیمت امتیاز دادن به این و آن. مدتی کوتاه بعد از اینکه این رفقا متوجه شدند که اشتباه کردند تلاش کردند برگردند و حتی تلاش کردند با دولت عراق که هنوز مانده بود ارتباط بگیرند. (پرانترز داخل متن و خطِتاکیدها از من است. از آنجائیکه مصاحبه ابراهیم عزیزاده با رادیو دیالوگ به زبان کردی است، مسئولیت آوردن نقل قولها و ترجمه به فارسی آنها در این نوشته به عهده نویسنده است)

عزیزاده در بخش دوم این مصاحبه و در جواب سوالات و اینکه انشعاب ۱۹۹۱ با هزیمت جواب نمیگیرد، یک بار دیگر همین ادعا را تکرار میکند و میگوید:

”درست است که با هزیمت توضیح داده نمیشود. راست است که آنها میخواستند اینجا نمائند و نیروهایشان را از کردستان بیرون ببرند. ...اگر این رفقا عجله نمیکردند و کمی صبر میکردند که عوارض جنگ ایران و عراق با تعجیل بر سرما خراب نمیشود، و... جدایی آنها در ان دوره ضروری نبود و کافی بود رضایت میدادند که در آن دوره ما به عنوان نیرویی در آن منطقه ماندگار باشیم حال با محدودیتهایی...، فقط کافی بود این تصمیم را میگرفتند و نگرفتند.“

بر اساس این "تاریخ نگاری" سطحی و دلخواهی و جعلی، انشقاق در حزب کمونیست ایران بدلیل توافق و عدم توافق در ماندگاری نیروی ما در خاک عراق و بعد از پایان جنگ با عراق بود. کافی است این تبیین از اختلافات در حزب کمونیست ایران و جدایی کمونیسم کارگری از آن حزب را در کنار تاریخ نگاری های دیگر و اظهار نظرهای متفاوت او در مقاطع دیگر مقایسه کنید تا متوجه تعهد و وفاداری عزیزاده به حقیقت شوید.

نمونه ای از این تعهد اخلاقی به حقیقت سخنرانی او در دانشگاهی در سلیمانیه در سال ۲۰۱۵ در مورد تاریخ حزب کمونیست ایران، است. در این سخنرانی عزیزاده، ضمن آسمان ریسمان بافتتهای زیاد، تحت عنوان زمینه های سیاسی و اجتماعی تشکیل حزب، این حقایق که کنگره دوم کومه له نقطه چرخش این سازمان از ماونیسیم به مارکسیسم انقلابی بود، اینکه این کنگره در سند پایانی خود از نقش و تأثیرات بزرگ اتحاد مبارزان کمونیست در چپ ایران و در خود کومه له رسماً تقدیر کرد، اینکه کنگره سوم کومه له "برنامه حزب کمونیست ایران" مصوب اتحاد مبارزان را تصویب کرد، همه را پنهان میکند. در کنگره سوم کومه له در مقدمه قرار و قطعنامه های این کنگره اعلام کردند:

”کنگره سوم کومه له با تصویب «برنامه حزب کمونیست» توانست گام اساسی را در راه غلبه بر آشفنگی ایدئولوژیک و پراکندگی تشکیلاتی کمونیستهای ایران بردارد و پرچم برنامه لنینی را برافرازد که دیگر تنها متعلق به اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له نبوده بلکه از آن همه کمونیستهای صادق و پیگیر و کارگران پیشرو ایران میباشد»، (از متن قطعنامه ها و پیام های کنگره سوم کومه له- اردیبهشت ۱۳۶۱)

اینها را ابراهیم عزیزاده در اوج خونسردی سانسور میکند. در عوض ادعا میکند کنگره سوم کومه له وظیفه تشکیل حزب را

←

کمونیستها و اختلافات در ...

به رهبری کومه واگذار کرد و اینکه "اگر کومه له میخواست با تغییر یک اسم و کمی تغییر آرایش میشد حزب کمونیست ایران"، و اینکه "تشکیل حزب کمونیست ایران امتداد تلاش چپ ایران در کنفرانس وحدت" بوده است. بر متن این جعل تاریخ البته او تصویر محدودنگرانه، غیر مارکسیستی را از حزب کمونیست و پروسه تشکیل آن، بی اطلاعی مطلق از نیروهای سیاسی چپ در ایران و اتفاقات درون این چپ و تقابلهای آن را نشان میدهد وگرنه عزیزاده زیرک تر از آن است که چنین سوتی بزرگی بدهد.

توصیه میکنم علاقه مندان به تاریخ حزب کمونیست ایران و چرایی انشقاق و جدایی ما، به صفحه ویژه "اسناد تاریخی" در سایت حزب ما و به نوشته های، "زمانی که آدمها مسخ میشوند (نکاتی در مورد تاریخ نگاری ابراهیم عزیزاده) از نگارنده این مطلب، در جواب به ادعاهای او در دانشگاه سلیمانیه و نوشته آثر مدرسی تحت عنوان "حزب کمونیست ایران در دادگاه عزیزاده"، مراجعه کنند. لینک اسناد و نوشته های فوق ضمیمه میباشد.

ادعای اخیر عزیزاده در مورد دلیل جدایی و اینکه "اصرار و تعجیل" ما در ترک خاک عراق، پس از پایان جنگ ایران و عراق بود، هم شامل همین درجه از تمهد اخلاقی و سیاسی به تاریخ حزبی است که عزیزاده افتخار عضویت در رهبری آن را داشته است.

اجازه بدهید به دوره ای که عزیزاده به آن اشاره میکند، پایان جنگ ایران و عراق و تأثیرات آن بر فعالیت کومه له بپردازیم.

اگر پایان جنگ ایران و عراق برای گرایش ناسیونالیستی و بینش محدودنگرانه در کومه له، بدلیل امکان محدود شدن فعالیت نظامی، محدود شدن اردوگاهها، محدود شدن امکان استفاده از شکاف میان دولت ایران و عراق، مانند فروریزی دیوار برلین بود، برای کمونیستهای واقعی در آن حزب پدیده مثبتی بود که فشار همه جانبه، سیاسی، اقتصادی، امنیتی، پلیسی و اطلاعاتی را از سر مردم ایران و همچنین مردم عراق کاهش میداد. از زاویه طبقه کارگر و حزب آن پایان جنگ هم از نظر انسانی و هم از نظر سیاسی عمیقا مثبت بود. جنگ بزرگترین خدمت را به ارتجاع اسلامی برای سرکوب مردم ایران، برای تمویل یک عقب نشینی همه جانبه به آنها در زمینه های مختلف کرد. پایان جنگ، فضایی را برای جامعه باز کرده و زمینه را برای گسترش جدال طبقه کارگر و مردم آزادیخواه با حاکمیت و حق خواهی طبقه کارگر و مردم محروم فراهم میکرد. این اتفاق اگر در کوتاه مدت محدودیتی برای نیروی نظامی ما ایجاد میکرد، اما در دراز مدت برای کومه له اجتماعی، کومه له شهر، برای کومه له بعنوان یک سازمان کمونیستی که وظیفه اش سازمان دادن طبقه کارگر در کردستان بود، بسیار مثبت بود. این حقایق همان زمان از جانب منصور حکمت و طیف زیادی از رفقای آن حزب طرح شد. البته گرایشی که دنیایش همان اردوگاه و نیروی نظامی آن اردوگاه بود، نیرویی که فعالیت نظامی آن بدلیل عقب نشینی های وسیعی که به ما تحمیل کردند و استقرار جمهوری اسلامی در تمام مناطق کردستان، پایان جنگ نه تنها پدیده ای منفی که "پایان تاریخ" بود و دنبال راهی برای روحیه دادن به نیروهای خود میگشتند.

در همین رابطه منصور حکمت در «سمینار کمونیسم کارگری و فعالیت حزب در کردستان» میگوید:

”این سوال که ”آینده کومه‌له چیست“ زیاد پرسیده میشود. وقتی به پاسخ های متداول نگاه میکنیم میبینیم برداشت معینی از «کومه‌له» در پس این پاسخ ها و در واقع در پس خود اینگونه سوالات نهفته است. کومه‌له برای خیلی ها، از رهبری تا بدنه تشکیلات، با جغرافیای معین، اردوگاه معین، اشخاص معین و کار و بار معینی تداعی میشود. سوال در واقع چیزی جز این نیست که «آینده این اردوگاه و کار و بار افراد حاضر در آن چیست». هر رفیق قدری دقیقتر نگاه کند، میبیند که چگونه این برداشت از کومه‌له یک برداشت عمومی و غالب است. من بارها به مناسبت های مختلف اصرار کرده ام که این برداشت را باید کنار گذاشت و کومه‌له را آنطور که واقعا هست، بعنوان یک حرکت و نیروی اجتماعی دید. بنظر من کومه‌له فقط آن چیزی نیست که ما در آن اردوگاهها و آن افراد معین میبینیم. برداشت رایج یک برداشت محدود، کوتاه نظرانه و زبان آور است که کومه‌له را آنطور که هست نمیشناسد و لاجرم نمیتواند به نیازهای کومه‌له واقعی پاسخ بدهد و دورنمای آتی آن را ترسیم کند.

”وقتی از این برداشت محدود درباره کومه‌له حرکت کنیم گریزی از این نداریم که پاسخی به همان درجه کوتاه نظرانه برای جهت گیری آتی کومه‌له پیدا کنیم. ریشه بحث «داخل یا خارج» همینجاست. گویا سوال اینست که

کومه‌له یک عده را ببرد «خارج» یا نبرد. وقتی کومه‌له به یک جغرافیا و یک اردوگاه و لیست معینی از افراد تقلیل پیداکرد آنوقت طبیعی است که «آینده کومه‌له « هم به مساله سرنوشت اردوگاه و افراد حاضر در آن و محسّنات این یا آن کشور و منطقه برای «استقرار کومه‌له» کاهش یابد. اما اگر حاضر باشیم کومه‌له را به آن معنای واقعی و حقیقی که من بکار میبرم در نظر بگیریم به پوچی و عقب ماندگی این معضل «داخل یا خارج» پی میبریم»

اگر جنگ ایران و عراق افق گرایشی را محدود کرد، که کرد!، این گرایش قطعا نه منصور حکمت و گرایش کمونیسم کارگری که ابراهیم عزیزاده، محدودنگرانی چون ایشان و گرایش ناسیونالیستی در کومه له بود. در این مورد هم مستقل از جعل تاریخ و تحریف اختلافات و دلایل جدایی ما از حزب کمونیست، ادعای امروز عزیزاده که "ماندن یا نماندن در کردستان عراق" دلیل جدایی بوده، بیانگر بینش محدودنگرانه، کوتاه نظرانه و غیر اجتماعی از کومه له آندوره، است. امروز هم از نظر عزیزاده هر نیروی سیاسی و یا حتی باندى در کردستان عراق مستقر باشد نیرویی "داخل کشوری"، مبارز، اجتماعی، موثر و قابل اعتنا است. فخرفروشی سیاسی عزیزاده به نیروهای سیاسی "خارج کشوری" هم ناشی از همین محدودنگری تاریخی است.

البته این اظهارات را در کنار اظهار نظر و انتقاد ابراهیم عزیزاده از محدودنگری خود در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی بگذارید، متوجه خواهید شد، که با دهها ابراهیم عزیزاده طرف هستید که هر روز موضعی دارد و هر روز سخنی میگوید. برای جواب به ادعاهای او باید ابتدا فهمید جواب ابراهیم عزیزاده کدام دوره و کدام سال را میدهد. چنین کسانی مستقل از هر میزان دوری و نزدیکی سیاسی، نه تنها در تاریخ نگاری و تاریخ نویسی امانتدار نیستند، که بعلاوه به اندازه یک سر سوزن قابل اعتماد نیستند.

ابراهیم عزیزاده در پلنوم ۱۶ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، پلنومی که رسماً توطئه آنها علیه کمونیسم کارگری شکست خورد. با اشاره به اینکه به زمان بیشتری برای فکر کردن روی مباحثات احتیاج دارد، میگوید:

”منتهی یک چیزهایی برای خودم روشن است. یکی اینکه کلا خودم را که نگاه میکنم و کارم را در رابطه با موقعیتی که حزب کمونیست توش بوده، توی دوره ای که رهبری اش توی نابسامانی سیاسی و تشکیلاتی به سر میبرده و من خودم یکی ار ارکانش بودم، و در دوره ای که سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهاتی طبقه کارگر قرار گرفته، حزب ما حداقل ادعایش این بود که میخواهد به اینها جواب بدهد، توی دوره ای با مسائلی به این درجه عظیم طبقاتی و اجتماعی که در برابر ما قرار دارد، من برای یکدوره نسبتاً طولانی نه تنها دخیل نبودم در روشن کردن اینجور مباحث و ادای سهم در این پروسه، بلکه عملا هم دوری گرفتم. این یک واقعیت عینی است و همه رفقا میتوانند ببینند. دوری گرفتم هم به معنای انفعال نیست. به معنای فیزیکی و اینها نبوده. بلکه به یک کار دیگری مشغول بودم و آن کار محدوده تشکیلات کردستان و بخصوص در تشکیلات علنی. این وضعیت با خودش عوارضی را بوجود آورده بود. به تدریج بوجود آورده بود. نه اینکه من الان به آن واقف شده ام، بلکه در ذهنم خودم به نظرم روشن است و باز میبینم از اینجا و آنجا سربلند میکنند عوارضش. این وضعیت با خودش یک محدودنگری در برخورد به مسائلی که حتی در رابطه با مسائل کردستان است و بخصوص در رابطه با مسائل حزب، مسائل سراسری در من بوجود آورده بود، که این محدودنگری در ایندوره به کار ما در کردستان بطور مشخص ضربه زد.“

اختلاف گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران، "کمونیسم کارگری"، که منصور حکمت در راس آن بود، با گرایشات دیگر بکرات در چندین کتاب و جزوه و دهها نوشته از جمله از خود منصور حکمت و مجموعه ای سند و ...منتشر شده است. کتاب "بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق" اساسا به اختلافات و جناحبندیهای درون حزب کمونیست ایران پرداخته است.

اختلاف در میان گرایشات علیر غم سکوت و بی حرفی گرایشات دیگر و تمکین به هژمونی گرایش کمونیستی، در آن حزب از ابتدا هم موجود بود. اما در دوره اختلافات سیاسی اتفاقات بزرگ دیگری بوقوع پیوست که بدون دیدن این اتفاقات و تأثیرات آن بر جنبش کمونیستی، بر منطقه و نیروهای سیاسی در منطقه، تبیین و تصویر درستی از تشدید اختلافات و تصمیم گرایش کمونیسم کارگری به ترک حزب نخواهیم داشت.

مهمترین این اتفاقات یکی فروپاشی بلوک شرق و هیاهوی پایان کمونیسم و دیگری جنگ خلیج و "نظم نوین جهانی" بود.

کمونیست ۲۵۰

فروپاشی بلوک شوروی و پیروزی غرب به رهبری آمریکا چهره جهان را تغییر داد. یک ارتجاع عقب ماند با پرچم دمکراسی و بازار آزاد و با شعار پایان کمونیسم و هر نوع عدالتخواهی در جهان عروج کرد و عقب گردی سیاسی-فرهنگی- اجتماعی و ارزشی به جهانیان تحمیل شد. تمام نیروهای مدعی کمونیسم یک شبه ”دمکرات، دگر اندیش“، و ”دمکراسی طلب“ شدند. کمونیسم جدابیت خود را برای جنبشهای غیر کارگری، جنبشهای ناسیونالیستی، استقلال طلبانه و از دست داد. این واقعه نمیتوانست بر حزب کمونیست ایران و تقابل گرایشات درون آن بی تأثیر باشد. مسئله تعیین تکلیف همزیستی گرایشات در حزب کمونیست در اجلاسهای رسمی حداقل از طرف منصور حکمت طرح میشد.

جنگ خلیج و حمله امریکا و متحدین آن به عراق، ویرانی آن کشور و به قدرت رسیدن ناسیونالیستها در کردستان عراق توسط آمریکا، مولفه ای جدی در تقویت و اعتماد به نفس پیدا کردن گرایش ناسیونالیستی در کومه له بود. این واقعه و قدرتگیری احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق، عده ای را در کومه له به وسوسه انداخت و نهایتا عبدالله مهتدی سخنگوی آن و علمدار دوستی با اتحادیه میهنی شد. قدرت گیری ناسیونالیسم کرد در کردستان و بالا رفتن پرچم آن در کومه له امکان ادامه همزیستی با این گرایش را در چهار چوب یک حزب و یک سازمان مسلح را ناممکن کرد. اگر فضای ضد کمونیستی دوره هیاهوی پایان کمونیسم نبود، اگر بر ویرانه عراق و قتل و کشتار یک میلیون انسان و گرسنگی و آوارگی مردم یک مملکت و به قدرت گمارده شدن جریان طالبانی و بارزانی در کردستان عراق، که ما در آن مستقر بودیم، نبود، قطعا سیر تحولات و اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له به نحو دیگری پیش میرفت.

اما در مورد اینکه ما به قول عزیزاده بعد از "هزیمت" و ترک اردوگاه این "مرکز انقلاب پرولتری و پتروگراد" ایشان، برای برگشت به عراق به دولت صدام مراجعه کردیم، این یک پرونده سازی زشت و دور از هر پرنسیب سیاسی و اخلاقی است. همین یک نمونه از دروغ و بی پرنسیپیی سیاسی کافی است تا نشان دهد نصایح عاقلانه "فرهنگ سیاسی بالا"، "صداقت" و ضرورت داشتن "زبان نرم" در مبارزه سیاسی از طرف عزیزاده یک لاف زنی پوچ و ژستی بی محتوا نیست.

”فرهنگ دمکراتیک“ و ”زبان نرم“

در مورد زبان و رفتار سیاسی و نصایح ابراهیم عزیزاده در دل این مباحثات، چند نکته را کوتاه بیان کنم. اولاً همین امروز هم در حزب کمونیست و کومه له منتقدین عمدتا از زبان زمخت همراهان شخص ابراهیم عزیزاده و از تصفیه ها و پرونده سازی ها و گرو گرفتن نان و امکانات از طرف جناح او صحبت میکنند. کنگره ۱۷ و سمینار تشکیلات خارج را به عنوان نمونه ای از مهندسی کردن انتخابات از طرف جناح عزیزاده بیان میکنند. نصایح پدرانه در مورد ضرورت "فرهنگ دمکراتیک" و "زبان نرم" در مباحث سیاسی، ژست رهبری با "فرهنگ بالای سیاسی" گرفتن، آنهم از طرف کسی که با چنین پرونده ای، زیادی از تناسب خارج است. شاید هم عزیزاده طرفدار "زبان نرم" و اما ”عمل زمخت“ است!

آقای عزیزاده! ما با سنت راه انداختن کمپین های غیر سیاسی و حقیرانه علیه مخالفین، هتک حرمت آنان، با سنت شایعه پراکنی و ترور شخصت، تحریک احساسات عقب مانده، شیطان سازی و پرونده سازی جریان شما در مقابل مخالفین سیاسی، از جمله در برخورد به ما، آشنا هستیم. ما شاهد نوشته های مملو از اهانت از جانب همراهان خود شما و مقامات بالای سازمان تان رو به بیرون هستیم. ماشاهد تاریخ سازی های جعلی به جای تاریخ مدون و واقعی حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست، از جانب شخص شما هستیم. ما شاهد اشاعه فرقه گرایی و لمپنیسم علیه کمونیستها و شخص منصور حکمت، به نام دفاع از "کومه له مقدس" بوده ایم. ما شاهد تحریک احساسات عقب مانده به نام دفاع از خون "شهدا"، انتقاد از راست روی شماها را بعنوان ”خیانت“ به خون "شهدا"، از جانب جریانتان علیه کمونیسم کارگری بوده و هستیم. ما امروز هم شاهدیم که شما جدا شدن کمونیسم کارگری از حزب کمونیست ایران و سپردن سرنوشت سیاسی تان به خودتان و از بین رفتن این امکان که با سیاستهای کمونیستی این گرایش عکس بگیرید و همزمان "به قاچ زین خود چسبیدن"، را بعنوان ضربه به "کومه له مقدس" و تضعیف آن تبلیغ میکنید. با این سابقه نه چندان درخشان، باور اینکه امروز هم با همین سنت و "فرهنگ بالای سیاسی" به منتقدین درونی سازمان خود برخورد میکنید، سخت نیست.

شما در برخورد فرقه گرایانه و مذهبی گونه به "کومه له" تا جایی پیش میروید که هر نقدی از سیاستهای راست این سازمان بعنوان دشمنی با ”کومه له“ و خدمت به جمهوری اسلامی مورد

^[1]

کمونیست ۲۵۰

کمونیستها و اختلافات در ...

حمله شما و یورش پیروان کور شما قرار میگیرد. واقعا فاصله زیادی میان این برخورد و این تقدس "سازمان من" با برخورد فرقه های مذهبی به فرقه خود هست؟

شما اگر واقعا به این نصایح اعتقاد دارید لطفا ابتدا رهبران و سخنگویان جناح خود را متقاعد کنید که در جدل سیاسی، زبان ز مخت پیشکش شان، فحاشی نکنند و متمدن باشند! لازم نیست برای اثبات این نکات راه دوری رفت، هر کس در این ادعا تردیدی دارد لطفا دندان روی جگر بگذارد و "مطلب" و "جوابیه" حسن رحمان پناه، متحد ابراهیم علیزاده، را به مجید حسینی تحت عنوان "سردار بی سپاهی که به همه می تازد" مطالعه کند. خواندن چند پارارگراف اول کافی است تا ناچار شوید برای تغییر و تهویه هوای اتاق چند روزی در و پنجره را باز نگاه دارید. رحمان پناه های آن سازمان در طول سه دهه گذشته یک پای "مبارزه سیاسی" به سبک عبدالله مهدی و هوادارانش علیه ما و هر رگه ای انتقادی از موضع چپ، در این سازمان بوده اند. نصایح ابراهیم علیزاده در این زمینه و ژست "سیاست و فرهنگ متمدنانه"، زمانی که در صفوف جریانش به منتقدین درونی هم رحم نمیشود، بیش از اندازه بی تناسب است.

”قدیس“ و ”شهیدایش“

حالا که بحث "فرهنگ بالای سیاسی" و "زبان محترمانه و غیر زمخت" به میدان آمد، اجازه بدهید در مورد پدیده "شهید" و "مقدسات" در این سنت سیاسی چند نکته را بیان کنم. همه شاخه هایی که اسم کومه له را بر خود گذاشته اند و از جمله کومه له ابراهیم علیزاده، از این سازمان یک قدیس برای خود ساخته اند، قدیسی که زمان و مکان ندارد، تابع تحولات دنیای ما نیست، ثابت و غیر قابل دگرگونی است، حال و آینده ای ندارد، از همه معایب دنیا و مافیای بری است، شک و تردید بر نمیدارد و.... اسم این قدیس "خدا" نیست بلکه کومه له است. این کومه له مقدس است و هر کس و جریانی که "مدال" این مکتب الهی را بر گردن کرده باشد؛ اسم آن را بر خود گذاشته و روزگاری در دالنهایش قدم زده باشد، تا ابد قابل احترام است. این موجود آسمانی چون شبی بر فراز کردستان و خصوصا "اردوگاه مقدس" آنها در سلیمانیه در گشت و گذار است. خون "شهدای" این سازمان از خون همه جانباختگان دنیا رنگی تر است، زیرا این خون، خون فدایی" این قدیس" و این شبخ است. این رفتار مذهبی با کومه له از یک ذهنیت مذهبی گونه، ناسیونالیستی و عقب افتاده، و از نیاز یک جنبش عقب مانده سرچشمه میگیرد که در این نوشته به آن پرداختیم. شما میتوانید هر سازمان سیاسی را نقد کنید و مخالف سیاستهای آن باشید و از آن جدا شوید و کسی به شما اتهام ضربه زدن، تضعیف من، هزیمت کردن، به جمهوری اسلامی خدمت کردن و ... را نزند. اما از نظر "صاحبان" همه کومه له های موجود و تازه تاسیس شده، کومه له سازمان نیست، خدایی است که نقد و مخالفت با آن از موضع چپ، کفرگویی است و رابطه با آن تعیین کننده رابطه شما با دنیا و کائنات است. شما یا دوست کومه له هستید و به فخر فروشی همه شاخه های آن تمکین میکنید یا دشمنی هستید که در پی ضربه زدن به این قدیس هستید. همه این "صاحبان" روی همین سنت و تحریک احساسات کور مذهبی گونه، عقب مانده و ضد کمونیستی سرمایه گذاری میکنند.

گفتم اگر از موضع چپ نقد کنید، با چنین رفتاری مواجه میشوید، زیرا که راست های جدا شده از این سازمان حتی زمانی که با اسلحه اردوگاه ابراهیم علیزاده را محاصره میکنند، حتی زمانی که پاسبانان سلیمانیه را علیه کنگره قانونی آنها به اردوگاهشان میکشانند، حتی زمانی که نقشه ترور و حمله و سربه نیست کردن فیزیکی عده ای را میریزند، حتی زمانی که برنامه ترور کمونیستهای بیرون این پدیده را مهندسی میکنند، زبان این دوستان در مقابلشان لال است و بعلاوه رازدار این نقشه های شوم میمانند و به جایی درز نمیدهند و جامعه را از آن مطلع نمیکند.

اما در دنیای واقعی کومه له نامی است که مجموعه ای فعال سیاسی چپ بر سازمان خود گذاشته اند. این سازمان، مانند هر سازمان دیگری، در سیر تاریخ هزار و یک دگرگونی بر خود دیده است. مقدس کردن این پدیده نیاز یک جنبش راست برای ملاحور کردن یک دهه مبارزه کمونیستی و بعلاوه شیطان سازی از مخالفین سیاسی خود و صاحبان و سازندگان آن تاریخ، به جای جدل و نقد سیاسی، است. کسانی که این قدیس را ساخته اند آرزو دارند مقاطع مهم فعالیت این جریان زیر خاک نهان شود و دنیا از دیدن و شنیدن از آن بی خبر بماند. این تنها راه ایجاد فضایی برای به فروش رساندن اعتبار این جریان در جنبشی ارتجاعی است، جنبشی که در اساس ضد کومه له کمونیست و حزب کمونیست ایران است.

تبدیل جانباختگان حزب کمونیست ایران و کومه له، رهبران و شخصیتهای مهم آن، از فواد مصطفی سلطانی، که روزگاری آرزوی تشکیل حزب کمونیست ایران را میکرد، محمد حسین کریمی، تا دهها شخصیت برجسته کمونیسم ایران، مانند صدیق کمانگر ها، جعفر شفیعی ها، غلام کشاورزها، ایوب نبوی ها، خالد بابا حاجیان ها، عمر فیضی ها، نظام حسنی ها و صدها کمونیست دیگر که یا در شکنجه گاهها و در دفاع از کمونیسم تا آخر ایستادند، و یا با زنده باد سوسیالیسم در رودرویی نظامی با رژیم اسلامی جان خود را از دست داده و یا ترور شده اند، به رهبران و فعالین "جنبش ملی کرد"، کاری است که این "کومه له" ها کرده اند. بر تن همگی این رفقا جامه این قدیس میپوشانند و به عنوان "شهدای جنبش کردستان" و سازمان های تازه تاسیس خود از آنها نام میبرند. این پدیده از اولی ناروا تر، نارقیفانه تر، مزورانه تر و شیادانه تر است.

امروز صدیق کمانگر چهره محبوب و یکی از رهبران شناخته شده جنبش کمونیستی ایران، کسی که احزاب متحد کومه له کنونی همراه مفتی زاده ها و صفدری های در سندانج، او را عامل و بانی جنگ در کردستان مینامیدند، توسط همه شاخه های عروج یافته از "قدیس" به عنوان ”ر هبر جنبش ملی کرد“ معرفی میشود. این امر در مورد جعفر شفیعی، فواد و صدها کادر و عضو و شخصیت کمونیستی که در جبهه های مختلف مبارزه طبقاتی در آن دوره جان باختند هم صادق است.

”سازمان زحمتکشان“ در تحریکات قومی خود، روزی ”جامانه“ و لباس کردی را به عنوان سمبل ”کرد“ معرفی میکند و جناب مهدی یک جامانه بر گردن و یکی دیگر ”الایش میز“ خود میکند تا بتواند احساسات ناسیونالیستی را تحریک کند، تا بگوید لباس کردی و جامانه بخشی از هویت انسان کرد زبان و مقدس است همانطور که مقنعه در جریانات اسلامی به صلیب تبدیل میشود و مقدس است و همانطور که صلیب شکسته به پرچم راسیستها تبدیل میشود، و روزی دیگر عکس فواد و رهبران خوشنام جنبش کمونیستی را برای سوء استفاده از اعتبار و محبوبیت شان بدست میگیرد. جریان آقای ایلخانی هم در دستی عکس قاسملو و در دستی دیگر عکس این عزیزان را بلند میکند. کومه له علیزاده هم بعنوان مدعی حق به جانب آن تاریخ همین سوءاستفاده را از اعتبار و محبوبیت این شخصیتها و صدها کمونیست جان باخته میکند. سوء استفاده از اعتبار صدها کمونیست، چهره های محبوب و رهبران شناخته شده جنبش کمونیستی ایران، که در جنگ با جمهوری اسلامی و یا در جنگ با دوستان و متحدین امروز کومه له علیزاده، مهدی، ایلخانیزاده و جان خود را از دست دادند، برای کسب اعتبار و اتوریته در بارگاه ناسیونالیسم کرد، شیادی کامل است.

این نوع تقدس سازمان، این نفرت پراکنی نسبت به مخالف و منتقد، این "شهید پروری"، کوچکترین ربطی به سنت احزاب سیاسی حتی راست در جوامع بورژوایی، حتی سکتاریست ترین آنها، ندارد و برعکس فقط میتواند بر متن یک سنت عقب مانده، جهان سومی و مذهبی متکی باشد. نمونه چنین برخوردی را فقط در سکتها و فرقه های مذهبی میشود دید.

جناح چپ و اختلافات

تاریخ گردش به راست و سیر دگر دیسی کومه له و حزب کمونیست ایران از امروز شروع نشده است. طی سه دهه گذشته افق "پیروزی جنبش کردستان" و "اتحاد احزاب این جنبش" به عنوان امیال و آرزوهای کومه له در همه دوره های تاریخی و تندپیچ های مهم سیاسی قطب نمای حرکت این جریان بوده است. بخشی از رهبری این جریان که امروز به نام جناح چپ علنا از اختلافات و جناح بندی صحبت میکند، در این تاریخ، در تحکیم این افق، در قطع بند ناف کومه له با گذشته کمونیستی آن، شرکت داشته وسهیم بوده است. امروز ابراهیم علیزاده و همراهان او شفاف تر و "رادیکالتر" از گذشته این مسیر را میروند تا بتوانند با زدودن آخرین بقایای این گذشته به عنوان یک جریان روشن ناسیونالیست و غیر بینابینی امکان ایفای نقش داشته باشد. به همین دلیل علیزاده و همراهانش در این مسیر در همه زمینه ها حتی در موازین تشکیلاتی و سنتهای مبارزه سیاسی تماما به سنت ناسیونالیسم کرد متکی شده و به همه کسانی که در صفوف این جریان به این دگر دیسی کامل و تعیین تکلیف نهایی تردید و دودلی دارند، و یا مخالف آن هستند، فشار سیاسی، تشکیلاتی و ... آورده است. ابراهیم علیزاده علاوه بر فاکتور های سیاسی که او را در این تصمیم مصمم کرده است، چشم به صفی نسبتاً بزرگ از "کومه له ای های قدیمی" و از جمله دو کومه له "روت سوسیالیستی" و "ریباز کومه له" و محافل و جمعهای دیگر ناسیونالیستها، برای پیوستن یا اتحاد با خود بسته است و برای ورودشان نه تنها آغوش باز کرده است بلکه و بعلاوه به این طیف رسما اطمینان خاطر میدهد

۹

که نگران حزب کمونیست، به عنوان مزاحمی در این مسیر، نباشند. به همین دلیل میگوید "حزب کمونیست مانع نیست"، "در بر خورد به آنها اشتباه شده است" و اطمینان میدهد که "وظیفه حزب کمونیست ابزار جلب حمایت مردم ایران از جنبش کردستان است". این درجه از راست روی و مصمم بودن علیزاده است که رهبری جناح چپ را هراسانده است و علیه افراطی گری های او در گردش به راست، دست به اعتراض زده اند.

جناح چپ قطعا یکدست نیست و در این جناح هم طیفی قرار دارند که حتی بخشا به خود چپ و سازش و مماشات آن معترضند. صلاح مازوجی در مورد محورهای اختلافات در مصاحبه با رادیو پیام کانادا در برنامه "بی پروا" به تاریخ ۲۸ اوت میگوید:

”اختلافات ما که قبلا در حزب وجود داشته از جمله اختلاف بر سر شیوه برخورد به احزاب بورژوایی و ناسیونالیستی در کردستان و حتی در سطح سراسری یکی از موارد اختلاف بوده ، یا اختلاف بر سر حاکمیت شورایی در کردستان و یا اختلاف بر سر امکان پذیری تحقق سوسیالیسم در یک کشور، و یا اختلاف بر سر خود موجودیت حزب کمونیست که ما به عنوان یک حزب سراسری فعالیت کنیم یا خودمان را محدود کنیم به یک جریان محلی و اینها همه موضوعات جدی و مورد اختلاف هستند در حزب ما.. البته این اختلافات ارتداد آمیزی نیستند و نمیتوان با این سطح اختلاف نظر یک حزب انشعاب کند و دوشقه شود.“

صلاح مازوجی در همین برنامه میگوید:

”.... بحران این دوره این را نشان داد که حزب ما از عدم وجود یک فرهنگ پیشرو و مدرن امروزی که لازمه یک حزب کمونیستی در قرن بیست و یکم است، در هزاره سوم است از این رنج میبرد.“ یعنی در واقع این بحران به نوعی درد زایمان یک حزب امروزی است“

مازوجی در نوشته ای هم زیر عنوان "سیمای سیاسی بحران درونی حزب کمونیست ایران" بر چند نکته تاکید دارد که قابل توجهند. او مینویسد:

”همچنین رفتن به پای اطلاعیه مشترک با جریان حاشیه ای مانند سازمان اسلامی خیات (خه بات) که از جاتب احزاب ناسیونالیست به رهبری کومه له ”تحمیل“ شد یک عقبگرد سیاسی به شمار می آید.“

”سیاست، مواضع و حمایت بی دریغ کومه له و حزب کمونیست ایران در دفاع از جنبش حق طلبانه و خودمدیریتی روزآوا یکی از برگ های پرافتخار جریان ماست.“

”شایعه گرایش به طرف کمونیسم کارگری هم پوچ و بی اساس است.“

صلاح مازوجی همزمان توصیه میکند فر هنگ سازی شود، مخالفین را حذف نکنند و در ارگانهای تصمیم گیرنده حضور داشته باشند و طبیعتا تصمیمات با رای و یا گرایش اکثریت گرفته خواهد شد.

این تمام محور بحثهای مازوجی است. افتخارات صلاح مازوجی از سیاست جریانش در تحولات سوریه و آن چیزی که "جنبش روژآوا" نام گذاشته اند و "خود مدیریتی" که پ ک ک مطرح میکند، از علیزاده پررنگ تر است. ما قبلا هم تاکید کرده ایم که دفاع از کوبانی و دفاع از ایستادگی و مقاومتی که آنها در مقابل داعش سازمان دادند، کاملا مشروع و برحق است. اما جریانی که این دفاع را به دفاع از کل پروژّه پ ک ک یا حزب خواهر آنها در سوریه، به دفاع از این احزاب و سیاست و افق ناسیونالیستی که دارند، تعمیم میدهد، پدیده دیگری است، این دیگر خود ناسیونالیسم کرد است که سخن میگوید. اگر آمریکا در جنگ علیه داعش و به نام جنگ با داعش به تصفیه حسابهای خود با دیگران نمپرداخت و زندگی و هستی و خانه و کاشانه مردم را ویران و فدای این هدف نمیکرد، فکر نکنم هیچ انسان عاقلی با آن مخالفت میکرد. اما تعمیم دادن عدم مخالفت با این جنگ به تائید سیاستهای آمریکا بعنوان یک قدرت ارتجاع جهانی سیاست روشن نیرو های راست است. بهر صورت جنگ با داعش و ملیتانیسی نیرو های پ ک ک و متحدین او در بحران خاورمیانه، بخش اعظم چپ ایران منجمله کومه له و حزب کمونیست، و از جمله جناح چپ آنرا، با خود برد و امروز هم، صلاح مازوجی از آن به عنوان یکی از "افتخارات" جریانش نام میبرد.

در مورد "شیوه برخورد به احزاب بورژوایی" هم اساسا تفاوت و نقد به حضور خیات و اطلاعیه ای مشترک از جمله با این جریان است. تمام "دیپلماسی" و ... با احزاب دمکرات کردستان، حمایتها و دفاع سی ساله کومه له از جریان طالبانی به نام "حکومت نوپای

←

کمونیستها و اختلافات در ...

کرد"، تمام سکوت و مامشات آنها در مقابل گرسنگی و فقری که به کارگران و محرومین کردستان عراق تحمیل کردند، به زن کشی و جنایاتی که مرتکب شدند، به کمونیست کشی و ترور و آدم ربایی آنها، به دزدی و چپاول و مسابقه سران احزاب در این زمینه، و بعلاوه به قرار گرفتن کومه له در تمام اتحادها و از جمله جبهه کردستانی در گذشته و جبهه پک در امروز و... مورد اختلاف نیست و تنها نزدیکی با "جریان حاشیه ای و اسلامی خبات" مورد نقد رهبر جناح چپ است.

بحث سوسیالیسم در یک کشور خود بخود باعث جناح بندی نمیشود و باید دید که استنتاجات عملی و سیاسی از این بحث چیست. مستقل از اینکه نفس سوسیالیسم در یک کشور در این جریان به وقایع این حزب واقعا نامربوط است. صاحبان این بحث حتی اگر معتقد بودند تحقق سوسیالیسم در یک کشور هم ممکن است، حتی اگر فکر میکردند اصلا سوسیالیسم به تنهایی در کردستان ایران هم مهم است، در دنیای سیاست باعث هیچ پروژه ای سیاسی و تاکتیک و برنامه ای نمیشد. برای جریانی که افق خود را "تقویت موقعیت خود در جنبش ملی کرد" و ایفای نقش رهبری در آن گذاشته است، سوسیالیسم در یک کشور ممکن یا ناممکن باشد چه اهمیتی دارد. هر چند این پدیده میتواند ابزاری برای توجیه جهتی باشد که چند دهه است استراتژی جریان خود را مقابله با "اشغالگران کردستان" و پیروزی ناسیونالیستهای کرد در مقابل آن و "از ادی کردستان" از دست آنان گذاشته است و محتملا به این بهانه فعلا زمان سوسیالیسم نیست و باید در فکر کردستان باشیم توجیه شود. اما صلاح مازوجی به اصل ماجرا یعنی "تقویت موقعیت کومه له در جنبش ملی کرد"، "تلاش در ایجاد اتحاد میان احزاب این جنبش" و "تلاش در به پیروزی رساندن جنبش ملی کرد" کاری ندارد، اینها مورد نقد مازوجی نیست اما به بحثی در حاشیه این سیاستهای تعیین کننده و راست، میپردازد.

ظاهرا اگر همکاری با خبات صورت نمیگرفت و کومه له در کنگره ملی پک ک شرکت نمیکرد و اگر علیزاده دست به حذف مخالفین نمیزد، حرفی از راست روی، گردش به ناسیونالیسم کرد و فاصله گرفتن از سیاستها، دستاوردها و تاریخ کمونیستی کومه له، نبود و تمام سیاستها و پراتیک راست روانه کومه له به جز این چند مورد اخیر قابل دفاع، چپ و کمونیستی هستند. همین همه "رادیکالیسم" نقد صلاح مازوجی را نشان میدهد.

بهر صورت و مستقل از انتقادات اینجا و آنجای این چپ، و با فرض انتقادات درست به این یا آن سیاست و به تصفیه های درونی، هیچ افق و پرچم متفاوتی از جناح علیزاده ندارد. هر دو در این افق و استراتژی شریکند و هر دو در این تاریخ در کمونیسم زدایی و باج دادن به ناسیونالیسم کرد، در دفاع از هر جریان ارتجاعی از حکومت اقلیم تا سوگواری برای مرگ طالبانی و اسطوره سازی از او و صدها نمونه دیگر شریک اند.

این چپ در حقیقت منتقدین در صفوف همان جنبشی هستند که علیزاده رهبر آن است. همان پرچم و آرمان را در میدان سیاست بلند کرده اند، که کومه له در این تاریخ در دست داشته است.

جالب است کسی که خود را کمونیست میداند و ادعای چپ بودن دارد، قبل از کوچکترین انتقاد از راستترین سیاست رفقای خود، از خود رفع اتهام میکند و میگوید "شایعه گرایش به طرف کمونیسم کارگری هم پوچ و بی اساس است". البته و انصافا مازوجی راست میگوید.!. اما صلاح مازوجی بهتر از هر کسی میداند منظور از "گرایش به کمونیسم کارگری" نه گرایش به احزایی است که با یدک کشیدن نام کمونیسم کارگری و حکمت در انواع شوراهای همکاری و ائتلافها مشغول کولی دادن به کومه له هستند، بلکه گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران، سیاستها و تاریخ کمونیستی این حزب و سازمان کردستان آن است. "رفع اتهام" صلاح مازوجی از "گرایش به کمونیسم کارگری" نزدیکی او را به علیزاده سالهای ۹۰-۹۱ و فاصله او را از حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست همان سالها است. دلیل قطع امید کمونیستهای درون این جریان از رهبری "جناح چپ"، ریزش همان تعدادی که از زیر تیغ تصفیه تشکیلاتی جان سالم بدر برده اند را باید در همین واقعیت دید.

واقعیت این است که حزب کمونیست کنونی همچنانکه ابراهیم علیزاده هم بیان کرده است، ابزاری برای جلب پشتیبانی از "جنبش کردستان" است. معلوم نیست چرا باید کارگر کمونیست در تهران و اصفهان و خوزستان با حزب کمونیست ایران که چنین رابطه یک جانبه ای با آنها تعریف کرده و خود متعلق به یک جنبش ملی و ناسیونالیستی است، حزبی که اساسا خاصیت ابزاری برای تقویت و پیروزی "جنبش کردستان" دارد، سمپاتی پیدا کند و به آن نزدیک شود؟ رهبری جناح چپ به این حقیقت که در دنیای واقعی از این حزب جز اسمی باقی نمانده، به حفظ نام حزب و در دست داشتن ریاست آن، تن داده و آنرا قبول کرده است.

به همین دلایل است که در دل بحران امروز در حزب کمونیست و کومه له، این نه رهبری حزب کمونیست و هیئت اجرایی آن بلکه رهبری کومه له است که حزب و کومه له را اداره میکند، دستورات و موازین تعیین میکند، اطلاعیه میدهد و میگوید نگران اختلافاتی که رهبری حزب میگوید نباشید من فضا را آرام و متمدن نگاه میدارم و همزمان اعضا حزب را توییح و اخراج میکند. و رهبری جناح چپ به اینکه از ارگانهی تشکیلاتی و تصمیم گیرنده بیرون شان نکند قانع است و تهدید میکنند اگر بخواهید ما را حذف کنید انشعاب میکنیم.

انشقاق درحزب کمونیست ایران و کومه له سر سوزنی به نفع ما، به نفع کارگر و کمونیست نیست. بعلاوه با این درجه از انتقادات که مورد بحث است ضرورتی سیاسی برای جدایی نیست. اما فضای کنونی و صف بندی هایی که شده است، خندقهایی که کنده اند و سنگر هایی که اساسا بر روی تحریک احساساست خصوصا از جانب راست درست شده است و تعصباتی که باد زده اند، ممکن است بودن با هم آنها را به بن بست برساند. این فضا در شرایطی که نیروهای آنها در اردوگاه مسلح اند و مناسفانه از طیف فالانژ متعصب در بالا و پایین کم نمی آورند، بشدت نگران کننده است. در نتیجه اینکه انشقاق و جدایی شکل میگیرد یا نه به تصمیم طرفین و فاکتور های زیادی بستگی دارد. چنین اتفاقی، بخصوص با هژمونی کامل ناسیونالیسم در این جریان، به معنی تقویت ناسیونالیسم کرد در فضای سیاسی- اجتماعی کردستان خواهد بود. مقابله با تأثیرات این اتفاق و اساسا مقابله با تأثیرات پیوستن کومه له به ناسیونالیسم کرد، نشان دادن ابعاد سیاسی اتفاقی که افتاده است، دفاع از تاریخ مبارزه کمونیستی در کردستان ایران وسد بستن و غیر ممکن کردن قربانی کردن این تاریخ و دستاوردهای آن در بارگاه ناسیونالیسم کرد، به عهده کمونیستهایی است که ادامه همان تاریخ، همان رادیکالیسم کارگری و کمونیستی اند و با سربلند و با افتخار از آن تاریخ، از سیاستهای آن، از دستاوردهای آن دفاع میکنند.

حامیان و متحدین کومه له

طی چند سال اخیر شاهد تحرکی در میان نیروهای موسوم به چپ برای تشکیل ائتلافها، اتحاد عملها و بوده ایم. این نوشته جای تحلیل و ارزیابی از این تلاشها و ... نیست و وارد این بحث نمیشویم. اما از یک زاویه ابه این تلاش و نقش آن در اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له باید پرداخت.

در سالیان گذشته و خصوصا بعد از اینکه در میان جریانات راست چه در بعد سراسری و چه در بعد کردستانی تلاشهایی برای نشان دادن چهر متحد از اپوزیسیون جمهوری اسلامی انجام گرفت، در میان چپ هم اینکه چهره ای بزرگ از خود نشان دهیم و با این استدلال که چپ هم در مقابل اتحادهای راست باید یکدست باشد و این جواب وحدت طلبی مردم است، تحرکاتی راه افتاد. نیاز به نشان دادن چهر متحد از اپوزیسیون اساسا به امید و رابطه این جریانات با دول غربی و متحدین او در منطقه و در متن تخصصات آنها با جمهوری اسلامی و تبدیل این اپوزیسیون به اهر فشاری به حکومت ایران بود. حزب کمونیست و سازمان کردستان آن، هم در سطح سراسری و هم کردستان برای متحد کردن چپ زیر یک پرچم تلاش کرد. برای این جریان ظاهر شدن به عنوان چهره ای که اپوزیسیون چپ را در هر دو سطح سراسری و کردستانی جمع کرده است، چند خاصیت را داشت. یکی اینکه در توازن قوا میان خود و احزاب راست در کردستان و پیمانها و همکاری های خود با آنها به عنوان جریانی که چتر چپ شده است، موقعیت بهتری برای خود کسب میکرد. و دوم اینکه به طور سراسری نیز سعی میکرد پرچم حزب کمونیست ایران را با توجه به تحولات سراسری نگهدارد و همچنانکه به روشنی خود میگویند حمایت از جنبش کردستان از کانال این حزب وسعت بخشد. اتحاد عمل پایدار آنها در کردستان با اولین اختلاف به هم خورد و فعلا اتحاد سراسری آنها تحت نام "شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست» ادامه دارد.

"شورا" در حقیقت مجمع الجزایری از نیروهای "خلقی" و خواهر زاده های حزب توده و جنبش ملی اسلامی، شاخه های مختلف ناسیونالیسم چپ ایران و "کرد" اند، که از نظر خانوادگی به حزب کمونیست و کومه له نزدیکند. برای بخشی از نیروهای این "شورا"، بدهکاری به "جنبش کردستان"،، باج دهی به ناسیونالیسم "ملل تحت ستم" در ایران و بویژه ناسیونالیسم کرد، سنت و رابطه ای قدیمی تر است. نیروهایی که نمایندگان «چپ ملت ستمگر اند» و به «ملتهای تحت ستم» و «خلقهای» ایران بدهکار اند و در نتیجه حاضر به هر نوع باج دهی هستند و آماده اند هر جریان قومی را بدون چون و چرا بعنوان نماینده «خلق تحت ستم» پذیرفته و در مقابلش سر تعظیم فرود بیاورند و زیر هر سند ارتجاعی قومی احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد، ترک، عرب و را برای جبران این بدهکاری تاریخی امضا کنند. از این زاویه نیروهای

کمونیست ۲۵۰

متشکل در "شورا" در اعتبار خریدن برای ابراهیم علیزاده و کل پدیده "کومه له و حزب کمونیست ایران" به عنوان نیروی اصلی چپ در کردستان، صاحبان اعتبار و تاریخ کومه له کمونیست و حزب کمونیست و دامن زدن به توهم نسبت به این جریان نقش جدی داشتند.

بهرحال این شورا برای همه اعضا آن "خواصی" داشت. خاصیت مشترک آن سرپوش گذاشتن بر بی افقی و استیصال نیروهای تشکیل دهنده آن بود. برای حزب کمونیست ایران این شورا در اختلافات درونی کنونی سنگر مهمی برای حفظ چهره چپ و سراسری این حزب در مقابل فشار درونی برای خلاصی از نام و دفتر و دستک این حزب است. برای سایر شرکت کنندگان در شورا هم، صرف اعلام شورای همکاری سرپوشی بر بی افقی تاریخی شان بود و علاوه بر آن علیرغم واقف بودن به موقعیت ضعیف حزب کمونیست ایران، عکس گرفتن با این حزب بخاطر «اعتبار" نام این حزب و کومه له مهم بود و هست. به همین دلیل حفظ این "شورا" برای همه اعضا آن حیاتی است.

دلیل عکس العمل و تحرک در میان اعضا "شورا"، نه آینده حزب کمونیست و کومه له، نه آینده کمونیسم و چپ و سایر ادعاهایی که دارند، بلکه سرنوشت و آینده خود و "شورایی" است که به آن دخیل بسته اند. دفاع از جناح مازوجی در این جدالها، امتیاز دادن به این جناح بعنوان صاحبان واقعی حزب کمونیست و کومه له و تاریخ آن، انتقادهای سطحی از علیزاده، نه دفاع از کمونیسم و چپ که دفاع از کعبه آمال و آرزوهای خود و ممانعت از نابودی آن است. بدون تابلوی حزب کمونیست ایران از همین موجودیت نحیف با هیاهوی زیاد و ابراز وجودهای "اطلاعیه ای" این "شورا" چیزی باقی نخواهد ماند. توقع زیادی است که در دل بحران حزب کمونیست ایران و کومه له پرچمی رادیکالتر از جناح چپ آن جریان و شخص صلاح مازوجی را این شورا داشته باشد.

به عنوان آخر کلام

نیازهای این دوره از مبارزه طبقاتی و تحولات این دوره در جامعه ایران، ضرورتهایی را روی میز احزاب و نیروهای سیاسی گذاشته است. سیر تحولات و پولاریزاسیون در جامعه ایران، عروج طبقه کارگر و اعتصابات و اعتراضات کارگری این دوره، همزمان بن بستها و مشکلات عدیده جمهوری اسلامی، فضای جامعه ایران و سیاست در آن را بدرجه زیادی قطبی کرده است. همین حقیقت احزاب و نیروهای راست و چپ جامعه را به تکاپو انداخته است که یکبار دیگر جا و موقعیت خود را در این جدالها تعریف کنند. همزمان در سطح کل منطقه و در میان احزاب ناسیونالیست کرد نیز چه در جواب به این نیاز و چه در امتداد پروژهای قبلی خود، شاهد تکاپو و صف بندی های جدیدی بوده ایم. نیروهای بینابینی و سردرگم در دل این اتفاقات شائسی برای ایفای نقش ندارد. این دوره دوره تأثیر گذاری نیروی روشن و صاحب افق و بی توهم راست یا چپ است. شانس نیروهای بینابینی تقریبا صفر است. این نیروها نهایتا حول جریانات اصلی و زیر چتر آنها و در حاشیه جنبشهای اصلی سیاسی قرار خواهند گرفت و یا از میدان خارج خواهند شد.

تکاپوی کومه له و خانه تکانی از چپ، امید بستن به گروهها و جمعهای ناسیونالیستی که از او جدا شده اند و همزمان برجسته شدن افق ناسیونالیستی به عنوان پرچم این جریان در این دوره، در جواب به این نیاز است. در چنین اوضاعی و در چنین جدال تعیین کننده ای دفاع الکن از کمونیسم در حزب کمونیست ایران و غرولند کردن شائسی نخواهد داشت. کمونیسم در این دوره باید روشن، شفاف، صریح و جسور روی پای خود و با صف مستقل خود و بر اساس نیاز جنبش کمونیستی طبقه کارگر و در خدمت افق انقلاب کارگری صف ببندد. شاخه های مختلف ناسیونالیسم ایرانی و کرد در دایره همراهان کومه له و بیرون آن و لایه ای که به نام چپ در حزب کمونیست فعالیت دارند در چنین دوره پرتلاطمی ، راه زیادی نخواهند رفت.

۶ سپتامبر ۲۰۲۰

لینک ضامئ:

- "زمانی که آدمها مسخ می شوند"؛ نکاتی در مورد تاریخ نگاری ابراهیم علیزاده- خالد حاج محمدی
- حزب کمونیست ایران و کومه له کمونیست در دادگاه علیزاده- آذر مدرسی
- مرگ جلال طالبانی و "اسطوره سازی" یارانش - خالد حاج محمدی
- تحولات خاورمیانه و "جبهه کردستانی" کومه له و موقعیت آن - خالد حاج محمدی
- "ملت کرد" هم استراتژی هم تاکتیک - خالد حاج محمدی
- "کنگره ملی کرد" و توجیهات ناسیونالیستی کومه له - خالد حاج محمدی

کومه له در انتهای دگردیسی سی ساله

از کومه له کمونیست تا یک جریان ناسیونالیست

ف. ش - محمد فتاحی

مضمون اصلی این نوشته پرداختن به مسیر عقبگرد این سازمان و نهایتاً نگاهی به بحران امروز آن است. اما از آنجایی که بیانیه حزب حکمتیست-خطر رسمی، بصورت فشرده و جامع، به این موضوع پرداخته است، این نوشته، با پرهیز از تکرار مضمون آن بیانیه، به نظریه ها و تئوری های پشت این دگردیسی و با فاکتورهای موثر دیگر در شکل گیری آن میپردازد.

شعار حزب کمونیست ایران در دهه ۱۳۵۰، در جریان مبارزه با رژیم پهلوی، در تهران، ۱۳۵۶

زیرساخت های فرهنگی، نظری و تئوریک برای شیفت سیاسی ایدئولوژیک در کومه له

سنتا تغییرات ایدئولوژیک در احزاب سیاسی جا افتاده، نیازمند سند معتبر ارگانهای رهبريست. اما چنین سنتی الزاما برای همه یکی نیست؛ ماهیت جریان مربوطه و بعد رابطه آن با جامعه میتواند در مسیر جدیدی که در پیش میگیرد، موثر باشد. مثلا برای جریانی فرقه ای مانند سازمان مجاهدین، تغییر اسم فAMILی مریم به رجوی در انتهای مراسمی مذهبی- فرقه ای، کافی بود، تا این سازمان را به یکی از عوامل سناریوهای سیاه تبدیل و اعضای آنرا به بردگان ایدئولوژیک برادر مسعود تبدیل کند. در حزب کمونیست کارگری، در غیبت منصور حکمت و حکمتیست ها، پافشاری بر انقلابیگری ضد رژیمی صرف ، کافی بود تا در مدت نسبتا کوتاهی، آنرا در جایگاه یک سازمان هوادار پروپاقرص دخالت های آمریکا و غرب، دست چپ رضا پهلوی، به عنوان جناح چپ ارتجاع ناسیونالیسم ایرانی پرو غرب، مستقر کند.

تغییر در مسیر سیاسی برای اکثریت سازمان چریک های فدایی، بسوی حزب توده و جمهوری اسلامی، هم کار شاق و سختی نبود؛ چون خود از ریشه بخشی از جنبش ملی اسلامی و محصول به هم پیوستن جوانان میلیتانت حزب توده و جبهه ملی در قامت جنبش فدایی بود.

از بد شانسی رهبری کومه له، تغییرات پایه ای در این سازمان به همین سادگی ممکن نبود. دلیل اول این کار بیگانگی رهبری این سازمان با یک افق روشن سیاسی برای پیروزی بود.

مانع مهم تر در وجود آن پایه اجتماعی یک سازمان خوش نام کمونیست بود، که در همان دوره به لولای اتحاد کارگر در ابعاد دهها هزار نفره در کوره های آجرپزی و کارگران فصلی تبدیل شده و تغییرات ایدئولوژیک نسبتا مهمی را در طبقه کارگر در کردستان، به نفع کمونیسم، موجب شده بود. جنگی دهساله را پشت سر گذاشته بود که همراه آن اسم و رسم و تاثیر سیاسی کمونیست ها را همه جا برده بود. حمله و توطئه حزب دمکرات کردستان به رهبری قاسملو را در هم شکسته و برای اولین بار در تاریخ منطقه، کمونیسم توانسته بود رقیب خود را قبل از کسب قدرت سیاسی، حاشیه ای و به شکست بکشانند.

مانع مهم دیگر وجود حزب قدرتمند کمونیسم کارگری در دوران منصور حکمت بود. با وجود چنین موانعی، رهبری این سازمان متوجه مشکلات مسیر عقبگرد خویش بود. به همین دلیل، به تدریج و دست به عصا، از هر امکان و فرصتی برای تغییر شیفت سیاسی و جنبشی، نه فقط در سازمان خود، بلکه در ابعاد اجتماعی، استفاده کردند. برای این کار، نرم نرمان آمدند و تغییر ایجاد کردند. البته مرگ منصور حکمت و شکست آن حزب، نتیجتا غیبت یک فشار قدرتمند سیاسی به کومه له، به عنوان قویترین سنگر علیه ناسیونالیسم در کومه له و در جامعه، تاثیر بسیار بالایی در سرعت گرفتن رهبری کومه له بسوی کردایتی داشت. مولفه های بیرونی دیگر ، مانند به بازی گرفته شدن ناسیونالیسم کرد توسط قدرت های درگیر در پروسه تجدید تقسیم جهان، و حمایت های وسیعی که جنبش ناسیونالیستی در کل منطقه، در این سالها گرفت، نیز به کمک ناسیونالیسم درون رهبری کومه له آمدند. و نهایتا اوضاع متحول سالهای اخیر در ایران و ضرورت آمادگی هر نیرویی برای ایفای نقش در این دوره حساس سیاسی. با این مقدمه به اصل بحث می پردازیم؛

برای رسیدن به قدرت به سبک همان بارزانی و جلال طالبانی، در عمل و در دنیای واقعی، چیز دیگری معنی ندارد. وقتی فرد حتی بی طرفی برگردد و سی سال اردوگاه داری اینها و انتظار و مذاکرات و معاملات و دست به گردنی های اینها با احزاب دوست و برادرشان در منطقه را نگاه کند، تمام هست و نیست شان در فعالیت سیاسی هیچ تفاوت ماهوی با بقیه احزاب رنگارنگ جنبش ناسیونالیستی کرد ندارد.

کار فقط به اینجا ختم نمی شود؛ کسی که به جنبش خلق کرد ضربه زده است، کسی که روزی از پشت به جنبش کردستان خنجر زده است، و کسی که به این جنبش "خیانت" کرده است، جوابش را بگیرد! جواب این "خیانت ها و ضربه زدن ها و خنجر از پشت زدن ها"، مجازات انقلابی به سبک "گوردانه" است. پ ک ک و شعبه های آن، که جزو نزدیک ترین دوستان این کومه له اند، "خائنین و هزیمت کرده" های صفوف خویش را روز روشن "اعدام انقلابی" میکنند. در حزب دمکرات کردستان هنگام جدایی اولیه جریان انشعابی، حمله نظامی علنی و کشتار منشاءین پاسخ "خائنین" بود. در سازمان عبدالله مهتدی نسبت به رقبای کومه له و بخش انشعابی خود، عملیات های نظامی علیه اردوگاههای طرف، سنگربندی و راه انداختن خون و برخورد قهرآمیز بود. آنها هم که تحت فشار فرهنگ بالاتر جامعه از اعدام انقلابی مجرمین ملی عبور کرده اند، تولید کینه و نفرت و حس انتقام جویی، در صفوف شان جزو بدیهی ترین تولیدات سیاسی این سنت است. در برخورد به کمونیسم کارگری و منصور حکمت، رهبری کومه له بطور مدام چنین کرده است. چرا؟ چون در چپ ایران، منصور حکمت تنها خطی است که ناسیونالیسم کومه له را به روشنی، از روز اول به همه نشان داده است. عبارت "منصور نکبت" قبل از ترک منصور حکمت و در جریان همان مجادلات روز های اولیه، در میان اینها کاربرد داشت.

تولید نفرت نسبت به منصور حکمت، برای کل رهبری کومه له در سی سال گذشته، همیشه نقش واکسن علیه رشد کمونیسم و چپگرایی در این سازمان را داشته است. نه فقط این بلکه در کنار تولید این ادبیات نفرت علیه کمونیسم کارگری، مسیر استراتژیک دوستی و آمد و رفت ها و اتحاد و ائتلاف های متعدد با جریانات ناسیونالیست و قومی را به روی رهبری کومه له هموار کرده است. همین جانفشانی های شبانه روزی علیه کمونیسم حکمت، فر هنگی را در این سازمان تولید کرده که بدون تصویب یک تک سند خصومت علیه کمونیسم و انقلابیگری کمونیستی، زمین "انقلابیگری" ناسیونالیستی نرم نرمان آبیاری شده است. به همین دلیل، هدفی که حزب دمکرات کردستان در جنگ علیه کومه له میخواست یعنی به رسمیت شناختن حزب ارتجاع سیاسی در کردستان به عنوان یک حزب انقلابی، توسط رهبری کومه له، بدون تصویب یک سند "آ چهار"، در یک فضای مملو از دوستی و رفاقت کردانه، تامین شده است.

وقتی بحث هزیمت (آش بتال) میشود، بحث فقط بر سر نیروی هزیمت کرده نیست، بلکه بحث نیروی باقی مانده هم هست. اینجا معلوم میشود که نیروی باقیمانده نه یک سازمان حزبی در قلب شهرهای کردستان که مشغول سازماندهی جنبش خویش است، بلکه نیروی مسلحی است که خارج از سوخت و ساز سیاسی جامعه مشغول امور سیاسی نظامی خویش است. تعریف کومه له به عنوان یک سازمان، در دوره اختلافات بین چپ و راست قبل از جدایی منصور حکمت، یک بحث مهم تعریف از کومه له بود. از نظر منصور حکمت، کومه له یک سازمان شهری در قلب جامعه بود، با یک شاخه نظامی خارج از شهر و مستقر در اردوگاههای نظامی خویش و یک رهبری اساسا مستقر در خارج کشور، و با تمرکز اصلی بر سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر در شهرهای کردستان. از نظر جناح راست اما، کومه له همان موجودیت اردوگاهی بود و بس. همین نگرش موجب می شد که هیچ وقت سازماندهی و کار شهرها در الویت رهبری کومه له قرار نگیرد. همین مسئله هم موجب شد که از صدها هزار کارگری که کومه له لولای اتحادشان بود، یک عضو گیری وسیع توده ای در ابعاد دهها هزار نفره شکل نگیرد، و در بهترین حالت، کارگر تنها نقش هوادار را پیدا کرد و در عمل هیچگاه آن سازمان را برای خود تصرف نکرد. عملی شدن این کار میتوانست چنان تغییر ایدئولوژیک عظیمی در کردستان را موجب شود که به سهولت در شهر های بزرگ ایران شکل گیری قویترین تشکیلات های کمونیستی را موجب شود.

با جدایی منصور حکمت، رهبری باقیمانده در کومه له با همان افق سنتی خویش پیش رفت. نتیجتا کومه له برای همیشه، نه ←

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

کومه له در ...

آن حزب سازمان یافته در قلب شهرها، که آن نیروی نظامی مستقر در اردوگاههای خاک عراق تعریف شد. انزوای چنین سازمانی در کوه و در اردوگاه، آنهم در فضای پروآمریکایی آن دوره و قدرت بادآورده احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق، به اضافه ناسیونالیسم قدرتمند در رهبری آن کومه له، همه فاکتورها، دست به دست هم میدهند تا این سازمان عملا مسیر بقیه احزاب ناسیونالیست حاضر در همان منطقه را در پیش بگیرد. "جنبش انقلابی کردستان" با مفهوم جدید، در این دوره، رسما به ظرف اصلی سوخت و ساز سیاسی این کومه له تبدیل میشود.

شکل گیری عبارت جنبش "انقلابی" کردستان

از مقطع بعداز شکست انقلاب و استقرار و تسلط کامل جمهوری اسلامی بر کردستان، کاربرد جنبش انقلابی کردستان توسط کومه له، هیچگاه اشاره به مجموعه احزاب سیاسی فعال در کردستان نبوده است. اصلا کومه له از بدو تولد و شکل گیری، مرزبندی با نماینده سیاسی ارتجاع در کردستان را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از هویت سیاسی خویش داشته است بعلاوه، غیرممکن بود که کومه له ای که در برابر کمونیست کشی دمکرات در جنگ علیه کومه له، ایستاده بود، دشمن طبقاتی خویش را که با آن درجنگ بود، را به عنوان بخشی از انقلاب و یا جنبش انقلابی نام ببرد.

"جنبش انقلابی کردستان" بعد از جدایی کمونیسم کارگری، با تعریف متفاوتی توسط این کومه له کاربرد پیدا کرد؛ جنبشی اساسا متشکل از تمام تحکرات و موجودیت سیاسی نظامی و حزبی در کردستان و متشکل از دو جریان کومه له و دمکرات. تولد حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در کردستان عراق و حمایت تمام عیار کومه له از آن "دولت خودی"، چفت شدن کومه له در افق و آرمان با جنبش کردایتی را بیش از هر زمانی عملی کرد. در متن آن فضای ناسیونالیستی در منطقه، مناسبات دوستانه، آمد و رفت ها و همکاری های سیاسی دو جریان به تدریج به تثبیت این عنوان برای اشاره به جنبشی بکار رفت که این دو سازمان مشترکا در رهبری آن نقش داشتند. پیروزی "جنبش کردستان" با شرکت همه نیروهای ناسیونالیست کرد در عراق، بطور اتوماتیک تصویری از نوع و شیوه پیروزی را در دل رهبری کومه له هم تثبیت کرد، که ملاقات ها و همکاری ها و دوستی نزدیک با دمکرات ها از عوارض و تأثیرات رسوب آن تصویر از پیروزی در رهبری کومه له بود. زمینه های رشد همکاری های وسیع تر با جریانات ناسیونالیست کرد و شرکت و عضویت در کنگره ملی کرد که ظرف سیاسی ارتجاع ناسیونالیستی کرد از تمام مناطق کردنشین در کشورهای منطقه بود، در این پروسه هموارتر شد. شرکت در کنگره ملی کرد و دسترسی رهبری کومه له به جنبشی نسبت قدرتمند در منطقه، هیچ اما و اگرّی برای تعریف خود به عنوان جناح چپ آن جنبش باقی نگذاشت. کومه له از آن تاریخ رسما به آن جنبش پیوست. و عبارت "جنبش انقلابی کردستان" و یا "جنبش کردستان" در منطقه، از آن تاریخ، عملا و رسما عنوان یک جنبش واحد سیاسی برای کمونیست ها و ناسیونالیست ها و اسلامیست ها، دسته جمعی با هم است.

فرمول جنبش ملی با دو جناح راست و چپ، به جای دو جنبش متفاوت طبقاتی در کردستان

در مقابل نقد ما به این حرکت ارتجاعی کومه له در پیوستن به کمپ ناسیونالیسم کرد در منطقه، این جناح چپ های این سازمان بودند که به نقدهای ما عکس العمل تند نشان دادند و از کمونیستی بودن اقدام شان تعریف و تمجید کردند. جناح رهبری کومه له نیازمند تراشیدن فرمولاسیون کمونیستی برای اقدام خویش نبود، و سفت وسخت پای آن ایستاده بود. نتیجتا این جناح مقابل آنها بود که به قلم صلاح مازوجی و محمد نبوی به افشاگری های ما عکس العمل نشان دادند.

در مقابل افشاگری ما به خاطر ورود رسمی کومه له در جنبش ناسیونالیستی هم، این نه جناح رهبری کومه له، که از جناح مقابل آن، عکس العمل نشان دادند و در مصاحبه تلویزیونی و مباحث شفاهی ادعا کردند که آنها در جنبش ملی، جناح چپ آنرا نمایندگی میکنند. عوامفریبان چپ این سازمان ما را درس میدادند که جنبش ملی هم مانند جنبش کارگری جناح های مختلف دارد! از این طریق، آنها تصمیم گرفتند که جایگاه جنبش طبقاتی کارگر را با جنبش ارتجاع ملی هم وزن کرده و از تعلق طبقاتی متفاوت و متضاد این دو جنبش بگذرند. **با این تعریف، کارگر در کردستان میتواند بعضی روزها به عنوان کسی که برای رفاه و خوشبختی و لغو مناسبات استثمارگرانه بورژوایی در مقابل سرمایه و سرمایه**

دار بایستد، بعضی روزها هم برای اعتراض به ستم ملی، کنار همان سرمایه دار بایستد و دست در دست او برای رسیدن به یک هدف مشترک سیاسی مبارزه کند! روزی سرمایه دار را به عنوان دشمن طبقاتی ببیند و نقشه سرنگونی اش را بکشد، و روز بعد برای پیروزی ملی، نقشه یک پیروزی مشترک در پیش بگیرند!

اولویت مسئله ملی؛ علنی شدن کلاهدراری "کمونیستی"

اعلام تحکیم موقعیت در جنبش ملی به عنوان اولویت اول در دستور این دوره، توسط دبیر اول این کومه له در یک سخنرانی که از تلویزیون این سازمان پخش شد، رسما و علنا پایان عمر این جریان به عنوان جریانی که روزی، کارگر و جنبش کارگری و به پیروزی رساندن کارگر در مبارزه اش، هدف اول و آخرش بود، اعلام شد.

ابراهیم عزیزاده در آن سخنرانی اعلام کرد که از این تاریخ، مسئله ملی اولویت اول کومه له در لیست اولویت های آنها است. او تاکید کرد که سند پلنوم این سازمان، به همین روشنی بر در الویت گذاشتن تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی تاکید کرده است.

سنتا سازماندهی کمونیستی طبقه کارگر الویت دائم وروتین یک حزب کمونیستی است، اما یک جنگ شبانه روزی برای نان، یک جنگ تمام عیار میلیونی برای طبقه کارگر از هر ملیت و قوم و رنگ و مذهبی است. در دو سال گذشته، این مردم، در این جنگ، هزاران قربانی داده اند و بخشی از اسرای این جنگ نیز به اتهام نان خواهی اعدام شده و تعداد بیشتری هم زندان رفته و شکنجه و شلاق دریافت کرده اند. درست در وسط این جنگ، یک سازمان سیاسی پیدا شده که خطاب به این مردم محروم از نان و معیشت، میفرماید به جای نبرد برای نان، حول حزب آنها برای حل مسئله زبان و فرهنگ و ستم ملی متحد شوند! کومه له سالهاست به جنگ مردم برای نان و آزادی بیربط شده ولی در عرصه ملی و "جنبش کردستان" همراه هم جنبشی هایش در میان احزاب ناسیونالیست، مشغول امر ملی خویش است. برای این کار نیازمند هیچ سندی نبوده است. اعلام این الویت ملی خطاب به جامعه، در شرایط امروز، ناشی از تعجیل این سازمان برای ایفای نقش جدی تر در این جنبش است. شرایط بحرانی جمهوری اسلامی، همه جریانات و جنبش های سیاسی را ناچار به ارائه نقشه خود برای آینده کرده است. کومه له به زبان رسمی، علنی و نه زیرجلکی مانند سابق، خطاب به جامعه اعلام کرده که حزب کدام جنبش سیاسی و طبقاتی در جامعه است. تصمیم راسخ اینها برای این امر، کاری کرده تا رو در روی میلیون ها مردم به زیر خط فقر رانده شده و گرسنه اعلام کنند که آنها، آنهم به عنوان کمونیست، امرشان نان و همراهی با مردمان کارگر نیست.

از طرف دیگر، آنها که در صدد فروش کالای بنجل شان به طبقه کارگر، با فرمولاسیون چپ بودند، حالا میتوانند مطمئن باشند که کلاهدرداری شان ناموفق است. به این دلیل ساده که قرار دادن امر ملی در اولویت سازمانی که عنوان کمونیست بدک میکشد، آنهم در این روزگاران سخت جنگ طبقاتی، شبیه ای باقی نمیگذارد که این سازمان برای تحکیم موقعیت خویش درقعر ارتجاع جنبش ملی تصمیم نهایی گرفته است.

تئوری های بی سر و ته برای توجیهه تغییر ریل؛ تلطیف ناسیونالیسم کرد

ابراهیم عزیزاده در مصاحبه اش با رادیو دیالوگ در هفته های اخیر، پرده از این واقعیت برداشت که ایشان مدتهاست که به تئوری هایی برای توجیهه تغییر ریل طبقاتی دست یافته است که برای اولین بار توسط او کشف شده اند! نظریات ظاهرا تازه او شامل موضوعات زیر است:

مبارزه ملی، چگونگی شکل گیری مبارزه ملی، ماهیت احزاب سیاسی درگیر در جنبش ملی در کردستان ایران، تعریف ناسیونالیسم، نقش انقلابی احزاب سیاسی کرد در امر حل مسئله ملی و در جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی، و غیره.

او در جواب سنوال مجری برنامه در مورد نقش ناسیونالیسم کرد، ضمن اشاره به مسائل متعدد در این زمینه، از پدیده ملت کرد شروع میکند و توضیح میدهد که: "ملت کرد یک واقعیت عینی است و تاریخ شکل گیری و رشد آن معلوم است. عمر آن از صد سال بیشتر نیست. دولت هایی تبدیل به ملت شده اند که تا جایی که تیغ شان بریده است مملکت خویش را گسترش و توسعه داده و نام آن را هم ملت خودشان گذاشته اند. هر تعداد ملت هم که زیر سلطه آنها بوده اند یا وادار کرده تا آسیمیله و ذوب شده و همانند

کمونیست ۲۵۰

ملت خویش کنند. ملت کرد واقعیتی بین چند کشور بوده که سعی کرده اند به قدرت زور و سرکوب به ملت خود تبدیل شان کنند. واقعیت دیگر ستم ملی است که یک واقعیت عینی است. دول دیگر سعی کرده اند با زور سرکوب هم شکل خودشان کنند و در لباس و آداب و رسوم و فرهنگ و زبان، و در مورد بویژه اقتصاد، آنها را عقب مانده نگهמידار ند. به کردستان که نگاه می کنید فقط از سیستان و بلوچستان عقمانده نیست؛ در زمینه مرگ و میر کودکان، شمار یاسودان، بیکاری و از نظر هر چیزی. می بینیم که نه ستم ملی و نه ملت کرد به هر دو پدیده های واقعی و به نقش ناسیونالیسم نامربوط اند. جنبش ملی هم هست که موجودیتی عینی است. این مردم در مقابل این ستم بر میخیز ند، آگاهانه است، خودبخودی است، به هر شیوه ای است، سیاسی است، نظامی است، به هر شکل که هست، ولی به هر شکلی، مقاومت است. این جنبش در تاریخ کردستان واقعی است. بعضی ها را احزاب سیاسی رهبری کرده اند، بعضی ها را شاید رئیس عشیره ای رهبری کرده باشد، و این جنبش هم ربطی با ناسیونالیسم ندارد. مسئله دیگر حزب سیاسی است که برنامه دارد و خط و مشی دارد و بعضا ایدئولوژی دارد. احزاب دخیل در جنبش های کردستان متنوع بوده اند؛ کمونیست ها، رفرمیست ها، لیبرال ها حضور داشته اند، آنوقت ناسیونالیست ها هم دخیل بوده اند. ناسیونالیسم به عنوان یک ایدئولوژی اینجا وارد بحث ما میشود. اینجاست که حزب سیاسی بر مبنای ناسیونالیسم شکل میگیرد."

(نقل قول بالا بخشی از سخنان دبیر اول کومه له است که توسط همین قلم مکتوب شده است.)

ادعای ابراهیم عزیزاده در شیوه شکل گیری ملت مبنی بر کاربرد زور و ایدئولوژی در شکل دادن به آن، و اعمال ستم و تبعیض علیه مردمان منتسب به ملل دیگر، واقعی و علمی است. اما این ادعا که رشد و شکل گیری "ملت کرد" و جنبش ملی کرد به عنوان یک محصول طبیعی و خارج از کارکرد ایدئولوژی، غیر علمی و بی پایه است. این "تنز" یادآور لطیفه ای در مورد ملا مصطفی بارزانی است که میگویند، نامبرده زمانی که در شوروی سابق در تبعید بوده ، کلاس درس میرفته است. روزی معلم کلاس توضیح میدهد که انسان محصول تکامل میمون است. ملا مصطفی دستش را به عنوان اعتراض بالا می برد و میگوید که نظر جناب معلم در مورد همه مردم جهان واقعی است، اما کرد نه از میمون که از نسل شیر است!

زمانی که در کشورهای دارای مردمانی کرد زبان ، دول مدرن دوران سرمایه داری شکل میگیرند، طبقات حاکمه در مناطق کردنشین هم به تبعیت از همان ایدئولوژی دنیای مدرن، و شیوه ای که بقیه عمل کرده اند، مدعی میشوند که "کرد" هم یک ملت و شایسته دولت مستقل خویش است و برای رسیدن به قدرت در مناطق خویش دست به مبارزه میزنند، که بطور طبیعی با تبلیغات ایدئولوژیک و پاشیدن تخم آگاهی کاذب در سرزمین خود شروع میشود. اگر تا دیروز کرد رعیت ارباب در خانه بود، حالا می بایست به عنوان ملتی واحد، که گویا منافع مشترکی با همان فنودال و زمیندار و مالک و صاحب خویش داشت، برای تشکیل دولت خویش جان فدایی کند. در پروسه شکل دادن به این "ملت" ناموجود، روشنفکران طبقه حاکمه در طول زمان مشغول تزییق آن آگاهی کاذب در مغز مردم شدند، کتاب ها نوشتند، داستان ها ساختند، تاریخی مکتوب کردند و فرهنگ و ادبیاتی به حجم خروارها کاغذ تولید کردند، تا به این پدیده خرافی در ذهن مردم شکل دهند. اگر فرهنگ و ایدئولوژی حاکم بر جامعه فرهنگ و ایدئولوژی طبقه حاکمه است، چرا زمانی که به کرد میرسد، حکم بی پایه دیگری داده میشود. شکل گیری "ملت کرد" همان اندازه محصول خودبخودی تاریخ است که شکل گیری "امت" در اسلام. این احکام نه ادعای این قلم که ادعای روشنفکران و محققین خود طبقه حاکمه امروز هم هست که در اینمورد کتاب ها و رساله های متعدد، نوشته اند. این بحث نمیتواند موضوع مفصلی در این نوشته باشد، اما علاقمندان میتوانند برای پیگیری این بحث، به منصور حکمت و بحث او با عنوان "ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری" مراجعه کنند.

شکل گیری جنبش ملی کرد هم به همین روال، محصول تقلای بورژوا و طبقه حاکمه در مناطق کردنشین، برای شکل دهی به دولت و قدرت خویش بوده است. چگونه میشود در دنیای مدرن شاهد جنبشی برای استقلال و کسب قدرت و ایجاد دولت جدید تصور کرد که بدون یک افق سیاسی روشن در مورد هدف و استراتژی و آمال و آرزوهای معین، جنگ و تبلیغات جنگی سازمان میدهد و به مذاکره و معامله و معاهده مبادرت میکند، و به اتحاد و ائتلاف می پیوندد و سیاست و تاکتیک اتخاذ میکند؟ مهم نیست موقعیت طبقاتی تا دیروز سازمانده و رهبر این جنبش، فنودال یا رئیس عشیره و قبیله و ملا و یا روشنفکر متعلق به طبقه بورژوا بوده است. مهم این است که همه اینها در دوره ای که بقیه حاکمان در لباس رئیس و رهبر ملت ظاهر میشوند و برای

کمونیت ۲۵۰

کومه له در ...

خود عمارت و دولت و مملکت و ملت می سازند، طبقه حاکمه منطقه کردنشین و روشنفکران آن هم عین همین ابزار نوین یعنی ایدئولوژی را برای شکل دهی به چیزی که میخواهند، بدست گیرند. بعلاوه حضور دانشجویان کرد زبان در کشور های غربی، در گذشته های دور و نزدیک، که بطور طبیعی از طبقات ممتاز و بالای جامعه بوده اند، چرا نباید حامل ایدئولوژی مدرن روز خود به جوامع اولیه شان باشند؟ چرا کشورگشایی های طبقه مدرن و سازماندهی و شکل دهی به ملت و بازار اقتصادی خویش، نمیتاند الگوی طبقه حاکمه در مناطق کردنشین ایران و عثمانی هم باشد؟ ملی گرایی و رگه های ناسیونالیستی در اشعار احمد خانی در سه قرن پیش، نشانی بر این واقعیت است که نه فقط از قرن قبل بلکه از دوران خیلی قبل تر ، ناسیونالیسم به عنوان یک دستگاه فکری عقیدتی در مناطق کردنشین هم منشا تغییرات فکری روشنفکران طبقات حاکمه بوده است. در ادامه به علت انکار عزیزاده در وجود نقش ناسیونالیسم در شکل دهی به جنبش ملی کرد خواهیم پرداخت.

در ادامه مصاحبه، عزیزاده به نکاتی در ربطه با همین موضوع اشاره میکند و میگوید که " **ناسیونالیسم ایدئولوژی است که خط و مشی خود را دارد، زبان و موسیقی خود را دارد، بر اساس جدا کردن خود از دیگران بنیاد گذاشته میشود. تفاوت ویژه ای برای خود قایل است. دور تاریخ این ملت دیواری می کشد. احزاب موجود در کردستان تماما به عنوان ناسیونالیست توضیح دادنی نیستند؛ ترکیبی هستند از لیبرالیسم و ناسیونالیسم. مثلا هیچکدام از احزاب کردستان خواهان استقلال حتی در آن کشور خویش هم نیستند. در همان کشور خود به خودمختاری راضی اند، به خودگردانی و فدرالیسیم راضی اند، حتی راضی اند که فقط حزب شان به عنوان یک حزب سیاسی فعالیت داشته باشد. آنچه که در این دوره در مورد احزاب سیاسی گفته میشود که ناپیگیر اند، یا فرصت ها را از دست میدهند، تنها با ضعف رهبران و اشتباه محاسبه سیاسی توضیح داده نمیشود. علت در آن جایگاه اجتماعی است که بدست نیآورده اند؛ آن موقعیت اجتماعی که در کشور های دیگر داشته اند، با اتکا به آن بازار خود را تشکیل داده و مرز ها را توسعه داده اند. اینجا در غیبت این توان اجتماعی، به خودمختاری و خودگردانی راضی است. به نمونه کردستان عراق اشاره میشود که چرا از فرصت های پیش آمده استفاده نکردند. آنها قادر به استفاده از آن فرصت ها نبودند. حالا میرسیم به سؤال شما. ناسیونالیسم ایرانی چه در شکل اپوزیسیون و چه در شکل حاکم، ناسیونالیسم کرد را تحریک میکنند، تشویق میکنند، انگیزه برایش می سازند، طوری با او رفتار میکنند که زنده بماند، نه به خاطر حل مسئله ملی، که توسط آنها حل شدنی نیست، چون بلحاظ اجتماعی ضعیف اند. چون پایگاه اجتماعی و اقتصادی شان شکل نگرفته است، بوجود نیامده و به آنها متکی نبوده است. سرمایه دار کرد برای حفظ حقوق خود، حالا به حزب سیاسی کرد متکی نیست. کسی مانع سرمایه گذاری او در جایی نیست. این مشکل کارگر کرد است که در شرایط بیکاری مجبورا آواره مناطق دیگر میشود...به همین دلیل رفع ستم ملی بر عهده نیرو های چپ و کمو نیست می افتد اگر به وظایف خویش عمل کنند..."**

حالا که به ماهیت سیاسی احزاب ناسیونالیست میرسد، مدعی میشود که اینها نه ناسیونالیست بلکه ترکیبی از گرایشات لیبرال و ناسیونالیستی اند. این ادعا بی پایه است؛

اولا لیست خواسته های ناسیونالیستهای کرد از دولت مرکزی، یا بطور کلی اهداف سیاسی آنها، برعکس ادعای عزیزاه، نه تابعی از درجه غلظت ایدئولوژیک، بلکه محصول تناسب قوای سیاسی نظامی بین طرفین است. پ ک ک در دوران جنگ سرد، که حمایت بلوک شرق را پشت خود داشت، خواستار استقلال کردستان بود. بعد از شکست بلوک شرق و هنگامی که جایش در سوریه هم تنگ میشود، از خواست استقلال میگذرد و به داشتن حق شهروندی در ترکیه رضایت میدهد. نمونه دیگر حزب مسعود بارزانی است که بنا به تناسب قوای سیاسی لیست مطالباتش را بالا و پائین برده است؛ روزی که احساس قدرت کرده فراخوان رفراندم برای استقلال میدهد. روز بعد که تناسب قوا تغییر کرد، نجیروان بارزانی اعلام میکند که به عراقی بودن خود افتخار دارد. در هر دو نمونه ذکر شده، هویت سیاسی ایدئولوژیک شان همان است که بود. این فاکتور ها در مورد تمام احزاب ناسیونالیست کرد، بدون استثناء ثابت است.

ثانیا، هر حزب سیاسی در جامعه به یک سنت سیاسی معین تعلق دارد. نمیشود یک حزب سیاسی همزمان ریشه در دو سنت سیاسی داشته باشد؛ مثلا هم ناسیونالیست و در عین حال هم سوسیالیست باشد، یا هم شبیه فمینیست و هم سوسیالیست باشد، یا هم اسلامی و هم آزادیخواه باشد. در هرکدام این مثال ها، اولی

ناسیونالیست است اما تمایلات چپ هم دارد. دومی هم فمینیستی است که تمایلات چپگرایانه دارد.

ثالثا احزاب سیاسی ریشه در سنت های معین دارند؛ برای مثال، جنبش فمینیستی که احزاب و گروههای ایدئولوژیک متعددی از راست تا چپ را در درون جنبش شکل داده است، اما سرچشمه همه آنها سنت سیاسی فمینیستی است. ناسیونالیسم ایرانی هم به همان شیوه، احزاب متعددی را شکل داده است؛ نوع آریایی آن فاشیست تر، نوع جبهه ملی لیبرال تر و نوع اسلامی آن مذهبی تر و غیره. اما سنت مشترک دسته جمعی شان متعلق به ناسیونالیسم ایرانی است. همین نوع دسته بندی ها در درون جنبش ناسیونالیستی کرد هم هست؛ احزاب دمکرات کردستان ایران و عراق محافظه کارتر، پ ک ک شبیه فاشیست تر، کومه له چپ تر، اسلامی ها مذهبی تر و... که دسته جمعی به سنت سیاسی ناسیونالیسم کرد تعلق دارند.

رابعا لیبرالیسم نمی تواند سنت جا افتاده نه فقط در کردستان بلکه در دنیایی باشد که کارگر ارزان و خاموش یک ضرورت اقتصادی برای بورژوازی حاکم است. دولت های استبدادی محصول چنین نیازی از طرف طبقه سرمایه دار اند. لیبرالیسم سنتا مدافع یک سری حقوق معین، مانند آزادی بیان و عقیده و حق تشکل و تحزب و... است. با وجود چنین حقوق "طلایی"، کدامین دولت در دنیای شرق میتواند بیش از یک شبانه روز سر پا بماند؟ به همین دلیل هیچ بخش بی عقل طبقه بورژوا حاضر نمی شود حزب سیاسی برای چنین مطالباتی در جوامعی با این ویژگی سازمان دهد. همین امروز، در صورت وجود چنین حقوقی برای مردم، دولت بارزانی و طالبانی در کردستان عراق، یک شبانه روز هم عمر نمی کند. این واقعیت ها به ما میگوید که این یکی ادعا جزو بی پایه ترین ادعاهای دبیر اول کومه له است.

تلطیف ماهیت احزاب ناسیونالیست کرد تنها علت تئوری بافی های عزیزاده است. ایشان تازگی ها رسما وارد جنبش این احزاب شده است و میخواهد چشم در چشم کارگر و زحمتکش کردستان بگوید احزاب کردی آن اندازه هم که گفته میشوند، بد نیستند! اما از شناس بد این کومه له، ناسیونالیست های کرد، امروز بسیار مضرتر از ناسیونالیست های قدیم تر اند. علت آن دو اتفاق، یکی تاریخی و دیگری امروزی رخ داده اند که ماهیت و نقش ناسیونالیسم را چیز دیگری کرده است. تاریخا امروز ناسیونالیسم در هیچ مملکتی در جهان امروز، نماینده یک ذره مطالبه مترقی و آزادیخواهانه نیست. نه عنصر آزاد کردن دهقان از دست ارباب است، چون این مسئله دوره طولانی قبل تر حل شده است، و نه عنصر جارو کردن جهالت مذهبی و ناموسی و قومی و قبیله ای دوران جهالت بشر است چون در غیبت یک هویت مترقی خواهانه، برای تعریف خویش به کهنه ترین و عتیق ترین خرافات دوران جهالت بشر دست برده است. به لحاظ مادی و اقتصادی هم پیام آور ذره ای گشایش در زندگی انسان کارگر و زحمتکش نیست. حاکمیت ناسیونالیسم در کردستان عراق مشکل ما برای توضیح را حل کرده است. اینها از صدام حسین مذهبی تر و از ناسیونالیسم صدام حسین زن ستیز ترند. تعداد مساجد در حکومت اینها و شمار کشته های زنان در دوران صدارت اینها را با دوران صدام حسین مقایسه کنید. این در عرصه فرهنگ. در عرصه اقتصاد، نه تنها کاری نکرده اند بلکه همان مراکز صنعتی دوران صدام هم نابود شده اند. اگر کارخانه سیمان سلیمانیه روزگار صدام بزرگترین مرکز از نوع خود در خاورمیانه بود، حالا چیزی شبیه ویرانه باقی نمانده است. کارخانه های دخانیات و لباس و غیره تماما تعطیل شده اند. در عرصه خدمات شهری و آب و برق و بهداشت و دکتر و درمان، تمام آنچه که در دوران صدام موجود بود را از زندگی مردم حذف کرده اند. دکتر و درمان ها و بیمارستان های رایگان دیروز دوران صدام، امروز جای شان را مراکز لوکس خصوصی ویژه طبقات مرفه گرفته است. برق و آب دوران صدام جایش را به ویرانه داده است. این تغییرات جهمی در منطقه حزب برادر رفیق عزیزاده، یعنی حزب مام جلال شان، که جناح چپ دولت کرد عنوان میشوند، بیش از منطقه مسعود بارزانی مشهود است.

تغییر دیگر در ناسیونالیسم کرد، در نقش آن و لذا در ماهیت آن در دوران کشمکش قدرتهای امپریالیستی برای تقسیم مجدد جهان، و تحرک قدرتهای منطقه ای برای گرفتن سهمی متناسب با قدرت شان است. در متن این کشمش، ضعیف ترین های این بازی، سربازان پیاده نظام جنگ های نیابتی اند. ناسیونالیسم کرد جزو دسته سوم و مامور پیشبرد جنگ های نیابتی است. همکاری دولت اقلیم و شخص بارزانی با داعش در عراق و تحویل شهر سنگال که در آن دهها هزار نفر اسیر و هزاران زن به بردگی جنسی گرفته شدند، فاجعه ای بسیار باورنکردنی تر از بمباران شیمیایی صدام در حلبجه بود، آنهم توسط نیرویی که تمام تاریخ سیاه خود را به عنوان دفاع از همین " ملت کرد " نوشته است. حزب دمکرات کردستان در ایران و گروه تبه‌کاری مانند عبدالله مهتدی در سالهای

۱۳

گذشته نشان داده اند که تماما اهل این کاراند. با این وصف، ابراهیم عزیزاده میتواند پاسخ دهد که چرا بورژوای جامعه شهری سرنوشت خود و سرمایه اش را به سرنوشت چنین موجوداتی گره بزند؟

بورژوای کرد انتگره شده در یک طبقه قدرتمند اجتماعی مانند ایران، چرا و برای کدامین گزینه بهتر به نفع خویش، سراغ امثال هجری و مهتدی برود؟

اگر ناسیونالیسم کرد حمایت طبقه سرمایه دار کردستان را پشت سر ندارد، به این دلایل مربوط به نقش و ماهیت سیاسی احزاب ملی گرای کرد در این دوره است. به همین دلیل، طرف حاضر است جناح چپ اصولگرایان به عنوان اصلاح طلب کرد، اعتراض ناسیونالیستی اش را به گوش مقامات و هم طبقه ای هایش برساند، تا امید به نیرویی ببندد که پشت مرز، برای پذیرش توسط جمهوری اسلامی گدایی ملاقات یک مامور درجه چند وزارت اطلاعات بکند.

ابراهیم عزیزاده کسی نیست این واقعیت ها را در مورد این ناسیونالیست ها نداند. تئوری پردازیهای او برای دل سوزاندن به این احزاب، هدف روشنی دارد. اول میخواهد ثابت کند که اینها ناسیونالیست نیستند، بعد میخواهد ثابت کند که شکست پشت شکست اینها نه از ماهیت شان، که از ضعف پشتوانه اجتماعی شان است. در قدم بعدی هم میخواهد ثابت کند که ناسیونالیسم کرد جزئی از جنبش برای رفع ستم ملی است. این در حالی است که تمام تقلای این احزاب، برای پذیرش اینها توسط جمهوری اسلامی به عنوان شریک و یا گرفتن سهمی از قدرت سیاسی برای شرکت در استنثار طبقه کارگر و داشتن حساب بانکی هایی مشابه مقامات فعلی است. حتی وقتی به جنگ نیابتی برای دول منطقه خیز برمیدارند، و یا برای فاشیستی مانند ترامپ دم می جنبانند، هدف ایجاد فشار برای پذیرفته شدن در تهران به عنوان شریک سیاسی - اقتصادی در همین سیستم است.

به عنوان خلاصه در مورد سخنان عزیزاده؛ بحث بی پایه او در مورد شکل گیری خودبخودی جنبش ملی و بی ربطی آن به ایدئولوژی ناسیونالیسم کرد، برای این است تا بگوید پیوستن رسمی شان به جنبش ملی به معنی شیفت طبقاتی آنها و پیوستن به کمپ ارتجاع ملی نیست. ادعا میکند ناتوانی احزاب ناسیونالیست کرد مبارزه برای رفع ستم ملی از ناتوانی تاریخی و ماهیت سیاسی شان نیست، تا از قبح پیوستن به کمپ آنها بکاهد. تازه او از اینهم فراتر میروود و آنها را انقلابی معرفی میکند! برای این **شعبده بازی دو کارت در دست دارد؛ اینها در مبارزه برای رفع ستم ملی حضور دارند، پس در این جنبش نقش ضد انقلابی ندارند. در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی هم شرکت دارند، نتیجتا در انقلاب علیه آن شرکت دارند و انقلابی اند!** کاربرد شکل سلبی در ادعای خود مبنی بر اینکه "ضد انقلابی نیستند"، به جای شکل اثباتی "انها انقلابی هستند، باز هم برای پائین آوردن درجه قبح ادعای خویش در ارزیابی از ماهیت ارتجاعی آنهاست. در صورت صحت تئوری من درآوردی او، باید تمام شاخه های ناسیونالیست ها از مکتب قرآنی های قدیمی تا مفتی زاده ای های جدید، تا سازمان خبات، تا گروههای ناسیونالیست اسلامی کردستان عراق و تمام جریانات ناسیونالیست اسلامی که امروز از طریق کنگره ملی کرد، در صفوف انقلابیون هم جنبشی این کومه له اند.

راستی حالا که ناسیونالیست های کرد به دلیل شرکت شان در مبارزه علیه جمهوری اسلامی در صف انقلاب نوع کومه له قرار میگیرند، سلطنت طلبان و بقیه ناسیونالیست های ایرانی در اپوزیسیون، که از ناسیونالیست های کرد، ضد جمهوری اسلامی ترند، هم در صف انقلاب مد نظر ابراهیم عزیزاده قرار میگیرند؟ البته که نه! بحث عزیزاده تنها شامل نیروهایی میشود که خون کرد در رگ دارند یا به قول ملا مصطفی بارزانی فقط کرد از نسل شیر است.

از نظر کمونیست ها، تنها انقلاب، انقلاب کارگری است و بس. شرکت در سرنگونی جمهوری اسلامی هیچ ناسیونالیست و فاشیست و لیبرالی را انقلابی نمیکند، اینها بالقوه ضد انقلاب کارگری و در حال حاضر هم برای انزوای کمونیست ها و خون پاشی به کمونیسم مسابقه دارند. چنین نکاتی اما برای ابراهیم عزیزاده نیست، چون او و سازمان متبوع شان از این موانع کمونیستی گذشته است. برای آنها، کمونیسم فقط اسمی است و روشنی تمحیل شده از دوران منصور حکمت، که فعلا در آن گیر کرده اند.

علت جنگ احزاب چپ و راست

در همین مصاحبه در مورد جنگ احزاب چپ و راست میگوید:

←

کومه له در ...

"**ما با مرکز همکاری احزاب کردستان همکاری میکنیم و ما عقیده نداریم آینده کردستان را به میدان جنگ ایدئولوژیک احزاب دو جبهه چپ و راست کنیم... مسئله قدرت میتواند با شرکت مردم و در یک تناسب قوای معیین حل و فصل شده و هیچ درگیری نظامی به دنبال نداشته باشد...**"

علیزاده بی پرده و البته تلویحی دارد میگوید در جنگ کومه له و دمکرات، نه به دلیل خصومت دمکرات با آزادی های سیاسی و فعالیت کمونیستی، بلکه به خاطر نگاه ایدئولوژیک به حزب دمکرات کردستان بوده است. توضیح منطقی گفته ایشان این است که امروز سازمان ایشان از خر شیطان پائین آمده، سماجت کمونیستی در دفاع از کارگر و زحمتکش را کنار میگذارد، و به عنوان یک نیروی ملی و هم جنبشی با دمکرات، وارد تعامل و همکاری برادرانه میشود. رفع اتهام از حزبی که قبل از دوره جنگ سراسری علیه کومه له، به همه گروهای چپ و راست در کردستان تعرض مسلحانه کرده بود، بهتر از این نمیشود.انهم گروههایی که هیچگونه توان مقابله و مزاحمتی برای دمکرات نداشتند. همه میدانند که علیرغم فرصت سه ماهه ای که کومه له کمونیست به دمکرات داد تا کشتار دوازده نفر از رفقای ما در اورامان را محکوم و قاتلین را به جامعه معرفی مجازات کند، حزب ارتجاع که در کنگره قبلی ترشان تصمیم جنگ سراسری علیه کومه له برای "جارو کردنش" گرفته بود، حاضر به قبول خطا نشد و از سیاست قلندری خود عقب نیامد، حتی زمانی که هیئتی از جانب نیروهای سیاسی از جمله کومه له و دمکرات و دفتر شیخ عزالدین حسینی و ... به منطقه رفتند و حزب دمکرات به عنوان عامل جنگ شناخته شد. ابراهیم علیزاده یادش رفته است که در تمام جنگهای مختلفی که حزب دمکرات به ما تحمیل کرد و از جمله در جنگ سراسری آخرش، تنها زمانی عقب نشست که با قاطعیت در مقابل اش ایستادیم و با زور او را پس زدیم. در همه جنگهای پراکنده مجبورش کردیم پای مذاکره بیاید و در آخرینش زمانی که شکست خورد، ما یک جانبه اعلام آتش بس کردیم. لذا ممانعت از جنگ و استفاده از اسلحه در کردستان، ممانعت از تعرض به کارگر و به نهادهای کارگری و شوراهای مردم و به چپ و کمونیست، تمحیل آزادی فعالیت سیاسی به آنها و نیروهای از نوع دمکرات، از کانال بالا بردن زور کمونیستها، از کانال قدرت بودن کمونیستها و افزایش دامنه نفوذ و بعلاوه نقد صریح ماهیت سیاسی و طبقاتی ناسیونالیستها مقدور است نه مماشات و آوانس دادن. سیاست جدید این کومه له در مورد علت آن جنگ تمحیلی، برای تحریف علت آن جنگ، فقط پیام جدیدی به دمکرات نیست. او میخواهد بگوید تعلق سیاسی و عقیدتی آنها به ایدئولوژی کمونیستی اگر نه تمام علل بلکه یک علت اصلی در جنگ دمکرات علیه کومه له بود. فراخوان علنی تر از این که کمونیسم برای کومه له و کرد چه مضراتی میتواند داشته باشد، ممکن نیست. او در این گفته با عمر ایلخانیزاده کاملا هم رای است که میگوید پرچم کمونیستی در جنبش کردستان جنگ داخلی راه می اندازد. ایلخانیزاده در مصاحبه اش با تلویزیون کردی "ان آر تی"، علنا تهدید میکند، که اگر کمونیست ها میخواهند در کردستان نقش داشته باشند، باید مطمئن باشند که با جنگ و خون طرف اند. عمر ایلخانیزاده البته میداند تهدید او را به رسمیت می شناسیم و از جنگ دمکرات علیه کومه له به این طرف قانع شده ایم که ناسیونالیسم کرد، احتمالا تنها با یک شکست در مقابل کمونیست ها، به همین آسانی عقب نمی نشیند. **اما مشکل ایشان این است که فکر میکنند چون پول عربستان و اسرانیل و ترکیه و... وارد خزانه "جنبش کردستان" میشود، میتواند با اعتماد به نفس تر در مقابل کمونیست ها ظاهر شود.**

نقش دو فاکتور موثر دیگر در سرنوشت کومه له؛

اول؛ غیبت افق استراتژیک برای یک پیروزی سوسیالیستی در رهبران کومه له و حزب کمونیست آن

به لحاظ تاریخی، سنت سیاسی الیت کادری اولیه کومه له، به عنوان گروهی چپ با خطوط فکری اساسا مانوئیستی، ریشه در سنت ناسیونالیسم کرد و جناح چپ حزب دمکرات کردستان ایران دارد. بخشی از ادبیات منتشره در میان محافل کومه له ای در مقطع تظاهرات های توده ای سال ۵۷ علیه شاه که در کنار اطلاعیه هایی با عنوان هم میهنان مبارز، انتشار می یافت و دست به دست می گشت، از جمله کتابچه های مربوط به سرنوشت جنبش و تحرک سیاسی شاخه های میلیتانت حزب دمکرات کردستان، یعنی کسانی مانند ملا آواره، سلیمان معینی، اسماعیل شریفزاده و امثال اینها بود. در اولین اطلاعیه کومه له در مقطع بعد از قیام، در سالروز قتل سلیمان معینی از کادرهای جناح میلیتانت جریان حزب دمکرات، از او به نام یک انقلابی که توسط ملا

مصطفی بارزانی "خائن" به شهادت رسیده بود، اسم برده شده بود. در ظاهر آن ادبیات و تبلیغات، به روشنی چهره یک سازمان کردی با تمایلات چپگر ایانه نمایان بود. تغییرات بعدی در آن کومه له در متن تحولات عظیم بعد از سرنگونی شاه، اگرچه قادر به تحول سیاسی فکری در آن شده و نهایتا یک پای تشکیل حزب کمونیست ایران شد، ولی الیت رهبری کومه له، علیرغم عضویت در کمیته مرکزی و دفتر سیاسی حزب کمونیست ایران، هیچگاه در نقش تعیین کننده تعیین مسیر استراتژیک آن حزب ظاهر نشد. حتی در مسیر پیشروی کومه له به عنوان یک سازمان کمونیستی، رهبری سازمائی آن، هیچ وقت حتی در نقش تعیین استراتژی مسیر پیروزی سیاسی نظامی سازمان خویش ظاهر نشد. در هر دو عرصه فوق، این تماما کادرهای حزبی سابقا اتحاد مبارزان کمونیست در رهبری اند، که این نقش را هم برای حزب در سطح سراسری و هم برای کومه له در کردستان ایفا میکنند. اسناد معرف جهت گیری های استراتژیک تماما به قلم منصور حکمت است. آنچه که برای الیت کادری برآمده از سنت کومه له باقی بود، در بهترین حالت، عملی کردن آن سیاست ها و آن استراتژی در عرصه جامعه بود.

علت اصلی این کمبود فکری در الیت کادری کومه له، ناتوانی در بریدن از سنت و ریشه ای بود که از روز اول از آن و ادامه آن شروع کرده بود؛ سنت سیاسی ناسیونالیسم کرد.

ناسیونالیسم کرد، همانطوریکه تاریخا تجربه شده است، یک استراتژی بی برای پیروزی روی پای مستقل خویش ندارد. پیروزی در این سنت میتواند در هر مقطعی، در هر شرایطی و هر روزی، در نتیجه توافق با دولت مرکزی عملی شود. به این دلیل ساده که ناسیونالیسم کرد تاریخا نیازمند یک نقشه استراتژیک برای پیروزی نهایی نبوده است. به این دلیل که پیروزی خود را هیچگاه به سرنگونی نظام حاکم گره نزده بوده که هیچ، پیروزی همیشه در متن یک سازش و معامله طی یک مذاکره با دولت مرکزی ویا در متن یک شرایط منطقه ای و یا جهانی، در افق بوده است. به همین دلیل، سیکل جنگ-انتظار - مذاکره در جنبش ناسیونالیستی کرد، تنها استراتژی دم دست و تنها مسیر مستقیم این جنبش و احزاب آن برای طی کردن مسیر بوده است. علت ریشه ای تر این مسئله، رسیدن به قدرت و یا شریک شدن در قدرت، و از این طریق شرکت در استثمار طبقه کارگر، همراه طبقه حاکمه در کشور محل زندگی، تمام هدف بوده است. (بحث مفصل مستقل در اینمورد را جای دیگری باید کرد.)

اگر فرماندهان نظامی کومه له و دمکرات هیچگاه طرح استراتژیک برای پیروزی نداشتند، اگر آموزش فرماندهان هیچ گاه مسیر علمی و جا افتاده در جهان را در پیش نگرفت و کسب توانایی فرماندهی تنها و تنها از مسیر فداکاری و از خود گذشتگی و کسب تجربه شخصی ممکن بود، و اگر پیشمرگ کومه له و دمکرات هیچگاه حتی توان کاربرد نقشه و یک قطبنمای ساده در کار نظامی نیاموخت، همه و همه، به این دلیل ساده بود، که در این سنت سیاسی، نیروی نظامی برای یک کار استراتژیک و برای یک پیروزی نهایی بر دشمن، سازمان نیافته بود.

رهبری کومه له اگر چه در دوره کار در حزب کمونیست ایران، فرصت یافت تا پوسته سنت افق محدود خود در کردستان را بشکند. اتفاقات بعدی نشان داد که نه فقط آن الیت رهبری بلکه بخش بسیار وسیعی از لایه کادری در همان سنت محدودنگر باقی مانده بود. الیت کادری آن سازمان، در نبود مشغله های استراتژیک در سیاست و افق مبارزاتی، در چهارچوب تنگ سرنوشت مبارزه در کردستان، در چهارچوب همان "جنبش کردستان" شکل گرفت و قوام پیدا کرد. اگر بیش از نود و نه درصد الیت کادری پرورش یافته در آن سازمان و جنبش، تا به امروز از ناتوانی در داشتن یک سیستم فکری منسجم، از یک افق سیاسی باثبات و محکم رنج می برد، علت همین بود و هست. در این بی افقی از بدشانسی رهبری این سازمان، زمان جدایی کمونیسم کارگری، دوره عروج ناسیونالیسم بشدت عقب مانده در کشورهای اروپای شرقی بعداز شکست دیوار برلین بود؛ دوره هار شدن ناسیونالیسم، با حمایت های همه جانبه ناتو و غرب بود. و البته دوران به قدرت رسیدن برادران تاریخی کومه له در لباس ناسیونالیسم کرد عراق، به دنبال ویرانی این کشور توسط بوش پدر بود. چنین پدیده های بزرگی زمینه را برای عروج ناسیونالیسم کرد با پلاتفرم و سخنگوی خود در حزب کمونیست وقت را فراهم کرد.

دوم؛ نقش تجربه فردی از تصویر پیروزی

در کنار بی افقی در مبارزه کمونیست، فاکتورهای متعددی در شکل دهی به سنت سیاسی و شیوه نگرش به چگونگی کسب قدرت و پیروزی نقش دارند. یکی از این فاکتورها تصویری است که از طریق تجربه فردی در ذهن حک میشود. برای خیلی ها، این

کمونیست ۲۵۰

تصاویر میتواند محصول تجربه مستقیم فرد و نوع نگاه به آن تجربه باشد. رهبری این کومه له، در دوران حیات سیاسی خود دو بار تصویری زنده از نوعی از پیروزی تجربه کرده است؛ اول، تجربه انقلاب ۵۷ است. در آن انقلاب، کومه له شاهد انقلابی میشود که پیروزی آن در شکل سرنگونی شاه، محصول نقشه از پیشی و یا حتی شرکت فعال آن سازمان نبود. در نتیجه آن انقلاب خلا قدرتی در کردستان بوجود می آید که کومه له را در تبدیل شدن به یک نیروی وسیع اجتماعی کمک میکند.

تجربه دوم پیروزی ناسیونالیست های کرد عراقی در اوایل دهه نود میلادی و در متن حمله نظامی آمریکا به عراق است. ترجمه تجربه دوم نزد رهبری کومه له این است که در حالیکه رژیم در مرکز ضعیف است، نیروی کرد میتواند طی یک حمله نظامی به مراکز دولتی، قدرت در منطقه خویش را بدست بگیرد. در تجربه دوم، رهبری این کومه له یاد میگیرد که اگر در سال ۵۷ یک نیروی نظامی حاضر و آماده داشت، میتواندست از همان روزهای حتی قبل از سرنگونی، کردستان را ار دست ارتش شاه در آورد و به فاصله کمی حاکمیت ایدآل خویش را هم سازمان دهد. در تجربه دوم یاد گرفته که سرنگونی مانند دفعه اول در مرکز کشور، خودش سر می رسد. در چنین حالتی کافی است از قبل نیروی نظامی آماده و حاضر در منطقه داشت، تا در یک خیز، با کمک و حمایت مردم قدرت را قاپید.

تصویری که از دو تجربه در ذهن رهبری این کومه له نقش بسته است، از همین حالا، تصویر اینها از گرفتن قدرت سیاسی، چیزی دقیقا مانند تکرار همین دو دفعه گذشته است. ظاهرا، در اثر تحولات سیاسی پیش رو، و خارج از اراده آنها، شرایطی پیش می آید که رژیم در مرکز تضعیف و امکان حمله نظامی نیروی پیشمرگ به مراکز دولتی در کردستان برای قاپیدن قدرت فراهم میشود. با اتکا به این احتمال که از نظر آنها تکرار تصویر حک شده در ذهن شان است، از حالا، تنها کار اساسی، آمادگی مسلحانه از قبل، انتظار برای روز موعود، و در فرصتی که برای آنها دست میدهد، که همان تضعیف دولت مرکزی است، برای کسب قدرت وارد عمل شوند. بر پایه چنین تصویری، سراغ احزاب برادر در جنبش خویش میروند تا همراه آنها، اقدام هماهنگ نظامی برای کسب قدرت و شیوه تقسیم قدرت بین خود را به بحث بگذارند. متمرکز کردن نیروهای نظامی احزاب تحت یک فرماندهی نظامی، ترجمه دوران گذار به زبان چراغ راهنمایی و رانندگی و بقیه ساز و کارها، ناشی از همین نگرش در پیش بینی احتمالی رویدادها در ایران دوران سرنگونی جمهوری اسلامی است. این تصویر از پروسه قدرت گیری، تصویر تمام ناسیونالیست های کرد دیگر هم است. زبان مشترک احزاب ناسیونالیست در مورد شیوه پیروزی، وظایف زیادی برای آنها و منجمله این کومه له، جز تقویت نیروی نظامی خویش در اردوگاه و بعضی آمادگی های دیگر ندارد. نتیجتا شعار اینها برای حکومت شورایی و سازماندهی شوراهای کارگری و محلات و انواع نهاد و تشکل توده ای دیگر، همان اندازه در دستور است که حزب مصطفی هجری برایش نقشه میریزد.

نگاهی به انتقادات جناح چپ این سازمان

این جناح هم در تمام دوران سه دهه گذشته، در تمام "فتوحات" این سازمان جهت خاک کردن سنن انقلابی و کمونیستی گذشته، گام به گام همراه با رهبری کومه له مسیر دگرذیسی تا به امروز را پیموده است. پیوند انکار ناپذیر و مداوم با اتحادیه میهنی و جلال طالبانی، کسب افتخار عضویت در کنگره ملی کرد، ورود رسمی به جنبش ملی و به رسمیت شناختن صندلی چپ در این جنبش برای خود، تعیین امر ملی به عنوان الویت اول این سازمان در دوره حاضر، تبلیغ جنبش ناسیونالیستی تحت رهبری پ ک ک در کردستان سوریه به عنوان جنبش انقلابی، و...از نمونه های کار مشترک کومه له و حزب کمونیست با هم اند. حالا که کل مسیر را مشترک پیموده اند، در پایان کار ، یک هو به فکر این می افتند که انگار دارند راست میروند! بگذارید چند نمونه از انتقادات شان را با هم مرور کنیم تا نشان دهیم که تفاوت اینها از هم، به سختی قابل رؤیت و هر دو جزو یک سنت سیاسی واحد اند؛

کیس پ ک ک و پژاک؛

شخص اول منتقدین، صلاح مازوجی، در تصویری که از انتقادات چپ داده است، منجمله به همکاری های نزدیک این سازمان کردستان با پ ک ک و پژاک، به دلیل حضورشان در کمپ جمهوری اسلامی، انتقاد دارد. این در حالی است که از همین پ ک ک در کردستان سوریه بنام انقلابی و نمونه اعمال قدرت توده ای اسم می برد و قضیه برای او آنقدر مهم شده که عبارت عوامفریبانه

←

کومه له در ...

و پوچ "خودمدیریتی" اختراع پ ک ک، وارد ادبیات " کمونیستی" او هم شده است.

اجازه بدهید داستان سوریه را برای بار چندم توضیح دهیم؛

در شروع سناریوی سیاه در سوریه، دولت این کشور پ ک ک را به کمک دعوت کرده و منطقه کردنشین را به شرط دفاع از آن، تحویل این سازمان میدهد. پ ک ک این ماموریت را بعهده میگیرد و از این طریق نقش سفیدی در دوران سناریو سیاه ایفا میکند و به همین خاطر مورد حمایت تمام بشریت آزاده و ما کمونیست ها هم واقع میشود. پ ک ک در این ماموریت موفق درآمد و در مناطق تحویل گرفته، حاکمیت خود را اعمال کرد.

در چشمان تمام چپ ناسیونالیست، در این پروسه ناگهان نیروی یک جریان ناسیونالیست افراطی به کموناردهای پاریس تغییر ماهیت داد، ایدنولوژی اش انقلابی شد، سازماندهی حاکمیت نمایندگان قومیت ها و مذاهب زیر عناوین پرطمطراق خودمدیریتی و کانتون، حاکمیت انقلابی مردم نامگذاری، و در پایان تنها با یک شعبده بازی "سوسیالیستی"، "انقلاب روزآوا" متولد شد!

متوجه میشویم که یک پیشنهاد دولت سوریه به اضافه حمایت نظامی و مالی آمریکا، و البته قبول مسئولیت توسط پ ک ک، برای حفظ منطقه واگذاری شده، یک انقلاب، یک حاکمیت و یک دمکراسی مستقیم توده های مردم عنوان گرفت. رئیس حزب کمونیست ایران در این وسط به نقش سازمان خویش افتخار میکند که به خاطر تقبل نقش سناریو سفید توسط پ ک ک، هرچه عنوان کمونیستی تاریخ بشریت را تقدیم سازمان سوپر ناسیونالیستی کرده و از این طریق نه فقط جامعه را نسبت به ماهیت ارتجاعی آن متوهم، بلکه ماهیت سازمان خویش را عینا از آن جنس کرده و در درون خود طیفی پ ک کایی دو آتشه در سطح رهبری و بدنه این جناح تولید کرده است.

در آخر ماجرا هم، اساسا تحت فشار جریانات ضد رژیمی در چپ پروغرب ایرانی، برمیکردد به رهبری کومه له انتقاد میگیرد که چرا با سازمانی که صلاح مازوجی حب انقلابی گری اش در سوریه را قورت داده است، همکاری نزدیک میکند! اگر فشار این چپ ضد رژیمی رئیس جناح رهبری حزب کمونیست ایران را

وادر به این موضع گیری آبکی نکرده است، دوستی و رفاقت چند دهه با جریان جلال طالبانی که صد برابر پ ک ک به جمهوری اسلامی خدمات رسانده است، چرا یکبار هم مورد انتقاد نبوده است؟ یا چرا به مرثیه خوانی کومه له برای مرگ مام جلال طالبانی شان اعتراضی نشده است؟

جنگ اسناد؛

در حالی که تمام عمر کومه له در سی سال گذشته در یک اتحاد اعلام نشده با کل جبهه ناسیونالیستی کرد به سر برده است، در حالیکه تمام سالهای گذشته این حزب مشغول غزل سرایی در کنار جریانات منقرضه تاریخ، در صف راه کارگر و هسته های فدایی و رنجبران، مشغول انشا نویسی وسرگردانی بوده است، و در حالیکه تمام دوره های گذشته، همراه تولید تنفر علیه منصور حکمت به کمونیسم زدایی در این حزب و کومه له مشغول بوده اند، حالا برمیکردند به غیبت سند برای یک صدم آنچه مشترکا کرده اند، آنهم وقتی دسته جمعی تابوت کمونیسم در این جریان را روی دست دارند، تقاضای سند میکنند!

حقیقتا تماشایی است؛ این "چپ" پذیرفته است که کومه له جریانی در درون جنبش ملی است. وقتی تعیین کرده اند کومه له در متن این ارتجاع ملی جای پایش را مستحکم کند، وقتی دسته جمعی وارد کنگره ارتجاع ناسیونالیستی اش کرده اند، و بعد از اینکه پیشبرد همین نقشه را در پیش گرفته و امر ملی را الویت این سازمان کرده اند، تازه چرت شان پاره میشود که راستی قضیه شورا و حاکمیت شورایی ملت چه میشود!

راستی فراموش شد سنوال شود که منظور از سند حزبی، اسناد آن حزبی است که در دوران حضور منصور حکمت در آن حزب مصوبه شدند، یا بعد از ظهور " کاک " عبدالله مهتدی و نشریه " افق سوسیالیسم" در راس حزب؟

بی اعتقادی به سوسیالیسم در یک کشور!

برای نیرویی که تمام بارقه های انقلابیگری کمونیستی را از خود زوده است، برای نیرویی که توسط سنت ناسیونالیستی تسخیر شده و امر ملی به الویت اول آن تبدیل شده است، بود و نبود عقیده به امکان پذیری سوسیالیسم در یک کشور، کدامین مشکل را حل میکند؟

حیات ، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم وروح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمارانسان ممنوع است. کارمزدی، که اساس استثمارانسان در دنیای امروز است، و همچنین هر نوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر

پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکاراندازد.

هرکس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از

نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از ضروریات زندگی متعارف در جامعه

امروزی برخوردار باشد.

از بیان‌ه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک

از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ارگانهای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و

بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میدانند و با

تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

سرنوشت حزب کمونیست و کومه له؟

مژده به همه چپ های سرگردانی که امروز همراه این سازمان شورای همکاری و "الترناتیو کمونیستی" دارند، این است که این کومه له از این بیشتر راست نمی شود. این جریان به اندازه لازم راست شده است، به اندازه لازم کردی شده است، و به اندازه لازم دگرپییسی کرده است. این حد و مرز البته در اختیار آنها نیست؛ در جنبش ناسیونالیستی کرد، صندلی جناح راست و محافظه کار ناسیونالیسم توسط حزب آقای مصطفی هجری اشغال است. صندلی راست افراطی هم توسط گروه عبدالله مهتدی اشغال است. تنها جای باقیمانده، دست چپ مصطفی هجری، در هیبت یک جریان سوسیال دمکرات کردی، مشابه حزب مام جلال طالبانی که احتمالا از رویاهای ابراهیم علیزاده است. برای حزب دمکرات دوم و سازمان زحمتکشان دوم، اگر بخواهند از انزوا خارج شوند، جایی جز پیوستن به این راست و چپ ندارند.

دلیل دیگر ماندگاری این کومه له بر صندلی یک چپ سوسیال دمکرات کرد، سرنوشت دو کومه له دیگر است که به امید اشغال یک صندلی اصلی در جوار حزب دمکرات، چپگرایی را از وجود خود زدودند.

جناح رهبری حزب کمونیست، با تصویری که شخص اول آن از تفاوت با جناح مقابل بدست داده است، اگر حتی با تمام قوا به عنوان یک سازمان مستقل جدا شود، فاصله سیاسی آن با این کومه له کم، و بعد از دوره کوتاهی همان مسیر را طی میکند. در درون خود کومه له هم، در شکل فعلی تحمل شدنی نیستند، به این دلیل ساده که اولا ابراهیم علیزاده تعجیل دارد خود را یکدست کند، و دوما به نیروی کادری دست راست خود طمع کرده است که بعد از سالها جدایی، به تبعیت از جامعه، به پیوستن به دو سازمان زحمتکشان رضایت نداده اند. کومه له با اخراج و یا منزوی کردن طرف مقابل خود، با دست بازتری میتواند نیروی چندین برابر کادرهای چپ و قدیمی خود، نیروی تازه نفس تر دو آتشه ناسیونالیست جذب کند، و از این طریق موتور تغییر خود را هم پرسوخت تر نگهدارد.

کمونیست ۲۵۰

بدلیل اینکه او لا ما سالها است در افشای این جناح و سیاستهای آن حرف میزنیم و دوما امروز حتی در درون حزب کمونیست ایران روی "افراطی گری" این راست افشاگری و صحبت میشود و مباحثات قدیمی تر و درون سازمانی را علنی میکنند.

تا آنجایی که به جناح منتقد یا "جناح چپ" برگردد ما در بیانیه و بحثهای قبلی هم گفتیم این جناح ممکن است جناح منتقد راست درون حزب کمونیست ایران و کومله به رهبری ابراهیم علیزاده باشد و به سیاستهای راست در هبری کومله انتقاد و اعتراض دارد. اما همانطور که ما قبلا و در این بیانیه اخیر هم اشاره کرده ایم، این جناح فاقد یک رادیکالیسم کمونیستی و کارگری است. نمی توان به آن گفت یک جریان انتقادی کمونیستی! این جناح در تاریخ سه دهه گذشته کومله و حزب کمونیست ایران، در کمونیست زدایی در حزب کمونیست ایران وکومله سهیم بود، در تدوین سیاستهای راست در کومله سهیم بوده است. تعدادی از آنها بعنوان اشخاص، اعضا رهبری و عناصرمهم و شناخته شده در آن حزب وسازمان در عمده کردن نقش کومله و عملا حاشیه ای کردن حزب کمونیست ایران و تبدیل شدنش به یک تابلو و فقط یک نشریه، در اینکه موجودیت اجتماعی در ایران نداشته باشد، در اینکه هیچ تاثیر سیاسی واقعی در جامعه ایران نداشته باشد، در تعیین سیاستهای راست روانه و گردش به راست کومله بطرف احزاب ناسیونالیست کرد چه در ایران و چه در منطقه نقش تعیین کننده ای داشته اند.

برای نمونه به مباحث در باره حضور کومله در کنگره ملی کرد، که رسما پروژه قدرتهای منطقه ای و احزاب ناسیونالیست در کردستان عراق و ترکیه بود، نگاه کنیم. ما شرکت در این نشست، رفتن پای بستن یک پیمان مشترک با احزاب بورژوا-ناسیونالیستی، را نقد کردیم. گفتیم اساس شرکت در چنین پروژه ارتجاعی، آمادگی همکاریهای استراتژیک، تشکیل ائتلاف و جبهه با احزاب بورژوا-ناسیونالیست کرد، آنهم از طرف جریانی که به خود می گوید کمونیست و نماینده کارگر، نشانه گردش به راست کومله و بیربطی کامل آن با کمونیسم و کارگر و رادیکالیسم کارگری است.

سران و شخصیتهای اصلی جناح منتقد (جناح چپ) که امروز از گردش به راست کومله اعلام نارضایتی می کنند، آن موقع مدافعین، قلمزنان و مدافعین و سخنگویان پروپا قرص این گردش به راست بودند. در دفاع از شرکت کومله در کنگره ملی کرد نوشتند و درست با فرهنگ و توجهاتی که درکومله رایج است و همه گردش به راستهای خود را با آن توجیه میکنند، نوشتند ما حزب و جریانی اجتماعی هستیم و یک جریان اجتماعی احزاب راست را نجس نمی داند و هر کس به ما انتقاد می کند چپ حاشیه ای و غیراجتماعی است. با همین ادبیات از حضور کومله در کنگره ملی کرد، از نزدیکی کومله وروابط "دیلیماتیک" (اسم رمز نزدیکی سیاسی) با احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه حمایت کردند. امروز هم که کادرهای این حزب از اینکه اسناد کنگره ها منجمله سند "تنظیم روابط با احزاب کرد در منطقه" دست پخت مشترک سران دو جناح است، میگویند و میویسند.

سران این جناح از عناصرجدی در تدوین و تثبیت این گردش به راست و نزدیک شدن کومله به ناسیونالیسم کرد، در فاصله گرفتن سریع کومله وحزب کمونیست ایران از کمونیسمی که این حزب و این سازمان در سالهای ۶۰-۷۰ نمایندگی می کرد نقش جدی داشتند. آنها در راه اندازان کمپین های ضد کمونیستی ودرست کردن دیوارنفرت علیه کمونیسم کارگری و در اصل دیوارنفرت از گذشته کمونیستی کومله و حزب کمونیست ایران نقش داشتند. این جناح می تواند چپ درون کومله و حزب کمونیست ایران باشد ولی به هیچ عنوان نمایندگی یک جریان رادیکال کمونیستی و کمونیسمی که از سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران و کومله کمونیست با اعتماد به نفس دفاع میکند و اجازه تعرض به آن نمی دهد و با صلابتی کمونیستی در مقابل تمام گردش به راستهای این سازمان و این حزب می ایستد، نیست. این جناح فاقد رسالت وفاقد خط کمونیستی است که بتوان به آنها گفت جناح کمونیستی گفت!

در مورد اختلاف نظر، اینطور نیست که صحنه سازی می کنند. قطعا این جناح انتقاداتی از علیزاده و رهبری کومله دارد، اما این انتقاد به کل پروسه گردش به راست نیست بلکه به افراطیگری وتعیین تلکلیفی است که رهبری کومله و در راس آن ابراهیم علیزاده میکنند. اولین پلنوم کمیته مرکزی کومله پس از کنگره ۱۷ اعلام کرد که تثبیت موقعیت کومله درجنبش ملی کرد و در رهبری آن، در اولویت کومله است واین به معنای دست شستن کامل و بدون اما و اگر از هر چیزی که رنگ وبوی کمونیستی، کارگری، چپی در آن سازمان می دهد، بود. ما شاهد نقدی به این جهتگیری از طرف جناح منتقد نبودیم. جناح منتقد اما به پراتیک این سیاست آنهم پیوستن کامل و قطعی کومله به احزاب کردی، و به این



به همین دلیل مجموعه جدلهای سیاسی ما، تا آنجاییکه به کردستان بر می گردد، ملو از افشاگری، جدال سیاسی علیه ناسیونالیسم کرد، علیه احزاب سنتی آن، علیه جناح چپ آن، که تا دوره ای کومله آن را نمایندگی می کرد، است. تلاش ما در نشان دادن طرح های ارتجاعی احزاب کردی برای کردستان، مانند کشیدن جنگ نیابتی رقبای جمهوری اسلامی به کردستان ایران، افشاگری ما از جبهه ارتجاعی احزاب کردستانی، نقد و افشا شرکت کومه له در کنگره ملی کرد، افشا پیوستن این سازمان به جبهه راست ناسیونالیسم کرد بخشی از این جدال است. بخصوص که رهبری کومله و رهبری حزب کمونیست ایران تلاش جدی دارند که خود را با آن تاریخ پرافتخار تداعی کنند، از اعتبارو محبوبیت و ارزشی که آن تاریخ در اذهان مردم کردستان و ایران دارد، برای گردش به راست شان استفاده کنند و بیرطی امروز خود به مبارزه طبقه کارگر و رادیکالیسم و کمونیسم که در آن جامعه هست را لاپوشانی کنند.

بهرحال بدلیل تداعی شدن حزب کمونیست ایران وکومله با یک دوره پر افتخارازمبارزه کمونیستی و توده ای نه فقط علیه بورژوازی مرکزی بلکه علیه بورژوازی کرد در کردستان و حزب نماینده آن، حزب دمکرات کردستان، است، حزبی که امروز متحد یار و یاور کومله است. ائتلاف ها و همکاری های استراتژیک و برنامه های برای همکاری های استراتژیک کومله نه فقط با حزب دمکرات بلکه با باندهای ارتجاعی ناسیونالیستی در کردستان دیگر از کسی پوشیده نیست. امروز هر کسی به کومله نگاهی بیندازد تصویر کاملا متفاوتی از کومله کمونیست، رادیکال که زرده ای امتیاز به بورژوازی کرد و احزاب آن نمیداد، از کومله ای که صریح و روشن از منافع طبقه کارگر در ایران دفاع میکرد و علیه عقب ماندگی سیاسی و اجتماعی در کردستان میجنگید اثری نمیبیند. به جای آن "دیلیماسی" و رابطه با احزاب کردی در منطقه، حضور در پروژه های آنان و...میبیند. دیدن این بیربطی کومله امروز به کومله کمونیست سالهای شصت تا هفتاد؛ بیربطی به آن مبارزه کمونیستی و سیاستهای رادیکال و کمونیستی، در بی اعتبار شدن کومله بی تاثیر نبوده است.

بهرحال دفاع از آن تاریخ و دستاوردهای آن، دفاع از کمونیسم در کردستان، رسالت و وظیفه هر کمونیستی است. وظیفه ما است که بحران امروز حزب کمونیست ایران و کومله را آنطور که هست توضیح دهیم، پیوستن کامل کومله به جناح راست ناسیونالیسم کرد وتعیین تکلیف نهایی آن با گذشته خود را نشان دهیم و اجازه ندهیم این چرخش باعث بی اعتباری آن تاریخ، باعث بی اعتباری کمونیسم وباعث بی اعتباری نمایندگان واقعی آن تاریخ شود. نباید اجازه داد که کومله آن تاریخ را دستمایه به راست چرخیدن خود و معامله با احزاب رقیب خودش در جنبش ناسیونالیسم کرد بکند.

وریا نقشبندی: در دل این اختلافات و بحرانی که بوجود آمده ما شاهد عروج دو جناح "جناح چپ" و "جناح راست" در درون حزب کمونیست ایران وکومله هستیم. سوالی که من از شما دارم این است که مختصات این جناح چپ را چگونه ارزیابی می کنید؟ آیا این جناح چپ نمایندگی کمونیسم در درون این حزب را میکند یا شما طور دیگری مسئله را می بینید؟ دوست داشتم بیشتر در اینمورد برای بینندگان وشنوندگان رادیوینیا توضیح بدهید.

آذر مدرسی: ببینید اینکه در هر حزب وسازمانی جناح چپ وراست داشته باشد هنوزچیز زیادی درمورد اینکه این چپ چقدر کمونیست هست یا نیست نمی گویند. در احزاب سیاسی در تمام کشورها جناح چپ و راست داریم. شما در حزب محافظه کار انگلیس هم جناح راست و چپ دارید. در حزب لیبرانگلیس هم جناح راست وچپ داریم. درنتیجه اگر جناحی به خودش می گویند چپ، چپ آن جریان یا آن حزب است، چپ به معنای کمونیست نیست بلکه چپ آن حزب، آن جنبشی که آن حزب نمایندگی میکند، است. اینکه جناح منتقد رهبری کومله به خودشان می گویند جناح چپ هنوز چیزی در مورد خود این جناح، در مورد سیاست، ماهیت جنبشی، سیاسی وتشکیلاتی آن نمی گویند. در نتیجه ما با اینکه جناح منتقد علیزاده به خود بگویند جناح چپ مشکلی نداریم و به آنها می گویم جناح چپ حزب کمونیست ایران ولی جناح چپ درون یک حزب معین که متعلق به جنبش معینی است. این به معنای کمونیست بودن آن جناح نیست.

در مورد "جناح راست" شاید توضیح زیادی لازم نداشته باشد.

پیرامون بحران در حزب کمونیست ایران و کومله

مصاحبه رادیو نینا با آذر مدرسی

وریا نقشبندی: بحران در حزب کمونیست ایران و کومله موضوع این برنامه ما است که امروز با رفیق آذر مدرسی از رهبری حزب حکمتیست (خطر رسمی) مورد بحث و گفتگو قرار می دهیم.

آذر مدرسی همانطوری که می دانید بحث اختلافات و بحرانی که امروز در حزب کمونیست ایران و کومله بوجود آمده اگر تا دیروز درون سازمانی بود و بروز پیدا نمی کرد اما امروز در این دوره شکل علنی تری به خودش گرفته است. در همین رابطه حزب حکمتیست (خطر رسمی) بیانیه ای با عنوان "بحران در حزب کمونیست ایران و کومله" منتشر کرده است.

سوالی که از شما دارم این است که چرا در این رابطه اصلا بیانیه ای داده شده و اهمیت این موضوع و بحرانی که در حزب کمونیست ایران وسازمان کردستان آن بوجود آمده، چرا برای حزب در این درجه اهمیت از قرار گرفته است؟ آیا اگر در نیروهای سیاسی دیگر اختلافاتی بوجود بیاد با همین درجه از اهمیت و با همین درجه از احساس مسئولیتی که ما در این بیانیه نشان دادیم در آن مورد هم همین کار را انجام می دهیم؟

آذر مدرسی: همانطورکه شما هم گفتید ازمدتها قبل روشن بود که درحزب کمونیست ایران و کومله اختلاف نظرهایی وجود دارد. اما اینکه وضعیت حزب کمونیست ایران وکومله بحرانی است چند هفته ای هست که از طرف رهبری حزب کمونیست ایران رسما اعلام شده است. بنظرمی رسد اعلام علنی این ماجرا و شکستن سکوت چند ساله درمورداختلاف نظر ها و اصطکاکهای سیاسی و تشکیلاتی، تقاضای هست از نیروهای سیاسی بخصوص نیروهای چپ که در این ماجرا دخالت کنند و تاثیرگذار باشند.

در مورد اهمیت مسئله به دلایلی که توضیح میدهم اهمیت اختلاف در حزب کمونیست و کومله و سرنوشت این جریان، برای ما مانند اختلاف یا بحران در سازمانهای چپ علی العموم نیست.

برای ما مسئله ازیک زاویه بسیارمهم است وآن هم تاریخی است که حزب کمونیست ایران و کومله با آن تداعی میشوند و یا تلاش دارند تداعی شوند. مستقل از اینکه حزب کمونیست ایران فعلی وکومله فعلی چقدر به آن تاریخ ربط دارند، که بنظر ما ربطی ندارند، مستقل از اینکه تا چه اندازه ادامه آن تاریخ انقلابی و کمونیستی هستند، که به نظر ما نیستند، و یا اینکه آیا این حزب و سازمان کردستان آن، واقعا نمایندگی آن رادیکالیسم کمونیسم وبه اصطلاح نمایندگی کمونیستی آن حزب وسازمان در سالهای ۶۱ تا ۷۱ را می کنند یا نه، که به نظر ما نمیکند و بالاخره مستقل از ارزیابی ما وحتى مستقل از موقعیت اجتماعی و سیاسی واقعی که امروزحزب کمونیست ایران و کومله درجامعه، چه در کردستان و چه ایران، و درجدلهای طبقاتی دارند، این دوسازمان با این تاریخ تداعی میشوند. اهمیت پرداختن به سیاستها و سرنوشت سیاسی این جریان از این زاویه و به این دلیل است.

پس از انقلاب ۵۷ کردستان برای مردم انقلابی و در راس آنها برای کمونیستها درایران به سنگری در دفاع از انقلاب تبدیل شد. کسانی که آن دوران زندگی و در آن جدال بزرگ طبقاتی شرکت داشتند، به یاد دارند که شعار "کردستان سنگردفاع ازانقلاب" سراسر ایران را فرا گرفته بود. انقلابی که ضدانقلاب حاکم کمر به سرکوبش بسته بود. با لشکرکشی به کردستان واشغال بخشهای جدی از آن با هدف پس گرفتن آخرین دستاوردهای انقلاب بود. اهمیت و وزن کردستان در این مقاومت و مبارزه رادیکال و انقلابی در ایران ناشی از این جایگاه است. تاریخ یک دهه مقاومت در مقابل ضد انقلاب اسلامی، همزمان با نام حزب کمونیست ایران و کومه له تداعی میشود. تاریخ پرافتخاری که سازندگان و ادامه دهندگان آن از آن دفاع میکنند. از این زاویه پرداختن به حزب کمونیست ایران و کومله، که مدتها است سیاستها و پراتیک این حزب و سازمان کردستان آن کومله نشان داده است که کمترین ربطی به آن تاریخ ندارند، برای ما از اهمیت ویژه ای دارد. توجه و تعقیب اتفاقاتی که در این جریان میافتد، به چرخشهای که در این حزب و سازمان صورت میگیرد ، تحلیل دلایل گردش به راستها، سازشها، کوتاه آمدنهایشان در مقابل بورژوازی کرد، به ورودشان به جبهه ها و بلوک بندی های احزاب ناسیونالیسم بخشی از دفاع نه فقط از این تاریخ بلکه بخشی از دفاع ما از کمونیسم و دستاوردهای آن و فضای رادیکال و سیاسی در کردستان و ایران است.

کمونیت ۲۵۰

پیرامون بحران در ...

تعیین تکلیف، نقد دارد. به نظر من جناح منتقد به اینکه کومله بعنوان یک جریان چپ ناسیونالیست درنشت‌های احزاب کرد حضور داشته باشد، راضی است و خواهان ادامه و ماندن در سطح سیاستها و پراتیک دوره کنگره ملی کرد است.

جناح چپ خواهان این است که کومله بعنوان نیرویی چپ بعنوان "طرفدارکارگر و زحمتکش"، بعنوان اهرم فشار و منتقد راست روی های احزاب راست "کرد" درتمام این ائتلافات حضور داشته باشد. سیاست و موقعیتی که بنظر می رسد این برای رهبری کومله کافی نیست. زمانیکه رهبری کومله کسب و موقعیت بهتر و موقعیت بالاتری را در جنبش ملی کرد دردستورخود میگذارد، دیگر در حاشیه احزاب اصلی قرارگرفتن کافی نیست. باید با هرچیزی که نشانه ای از رادیکالیسم و کمونیسم دارد، تعیین تکلیف کند. این مسیری است که رهبری کومله و علیزاده در پیش گرفته است و ظاهرا رهبری حزب کمونیست ایران وجناح منتقد با **این درجه** از چرخش وبا این تعیین تکلیف نهایی مشکل دارند. انتقاد از **این درجه** از راست روی ربطی به دفاع از کمونیسم ندارد.

امروز گردش به راست را نه فقط درسیاست بلکه در فرهنگ، اخلاقیات، تشکیلات میتوان دید. عقب گردهای فرهنگی و اخلاقی، عقیدگردهای تشکیلاتی که هر کمونیستی از شنیدن آن شوکه میشود. رواج فرهنگ و سنتهای عقب مانده و ناسیونالیستی دریک سازمان کمونیستی بدون اینکه این سازمان ابتدا از نظر سیاسی توسط ناسیونالیسم کرد تسخیر شده باشد، ممکن نیست.

وریا نقشبندی: شما در بیانیه به این اشاره کرده اید که این راست روی و این تعیین تکلیف براساس مولفه و فاکتورهای است. در این دوره چه فاکتور ها ومولفه های این امر را بیشترتسریع کرده است؟

آذر مدرسی: قطعاً مولفه های متعددی تاثیرداشته اند، از مولفه های درونی که من به بخشی از آن اشاره کردم تا مولفه های بیرونی. در مورد مولفه های بیرونی میشود به مولفه های متعددی اشاره کرد، اما فکر می کنم سه مولفه، تعیین کننده بودند یکی اینکه بعد از دی ماه ۹۶ ما شاهد پولاریزه شدن فضای سیاسی ایران هستیم. طبقه کارگر در اعتراضات و زدن مهر خود براعتراضات در جامعه ایران، جامعه ایران را به درجه زیادی پولاریزه کرد نه فقط جامعه ایران و احزاب سیاسی را، بعلاوه جمهوری اسلامی را هم در مقابل انتخابها و تصمیمات جدی قرار داد.

صورت مسئله جمهوری اسلامی این بود که چگونه جناح بندی درونی خود را برای مقابله با بحرانهای آتی که کلیت جمهوری اسلامی را هدف قرار داده سامان دهد. ارتجاع منطقه ای وارتجاع جهانی را در مقابل یک وضعیت جدید قرارداد و این سوال که در تحولات آتی ایران چگونه می توان مانع قدرنگیری طبقه کارگر وکمونیست شوند، را در مقابلشان قرار داد. اینها فعلاً موضوع بحث ما نیست.

آنجا که به فضای سیاسی در ایران برمیگردد، در جامعه پولاریزه شده احزاب بینابینی، احزاب حاشیه ای، احزابی که در حاشیه جنبش های اصلی جا خوش کرده اند و منتقدین جنبشهای اصلی خودشان و جناح چپ جنبشهای خود هستند، باید انتخاب میکردند. ما این پولاریزاسیون را درتمام نیروهای سیاسی و جنبش های سیاسی دیدیم، راست پروغرب رفت ناب ترین و فاشیستی ترین نوع ناسیونالیسم ایرانی، فرشگرد، را بعنوان سخنگوی خود علم کرد. بر متن قدرت گیری طبقه کارگر و "خطر" حضور طبقه کارگر و انقلاب کارگری بر علیه کل بورژوازی و کل سیستم سرمایه داری فرشگرد آلترناتیو کل راست شد وتمام جریانات دیگرراست که تا قبل ازآن ماجرا بروبیایی داشتند وحرفی برای گفتن داشتند عملاً حاشیه ای شدند و این جریان سخنگو و شمشیر زن این صف شد.

در طیفی که به چپ موسوم است هم همین اتفاق افتاد. شاهد این بودیم که چپی که صرفاً ضد رژیمی و صرفاً ضد اسلامی بود، از نظرسیاسی و استراتژیک به اپوزیسیون راست پروغرب نزدیک می شود و از تمام سیاستهای امریکا در منطقه و در ایران حمایت می کند و به ناسیونالیسم پرو غرب نزدیکتر میشود. احزاب و نیروهای سیاسی در کردستان، منجمله کومله، هم شامل همین ماجرا هستند. کومله هم از یک طرف یک جنبش عمومی با مهر رادیکالیسم طبقه کارگر ابراز وجود می کند و تپش بالایی در جامعه دارد و آنرا تحت تاثیر و اتورپته خود قرار می دهد، را میبیند و از طرف دیگر در کردستان احزاب کردی که کفش و کلاه کردند که "ارتش ملی کرد" و بلوک خود را تشکیل بدهند که در تقابلهای آتی صاحب سهمی شوند، را داشت. شرایط به کومله هم امکان اینکه کماکان درحاشیه احزاب اصلی بایستد را نمیداد، کومله باید انتخاب می کرد یا بر می گشت به صفوف کمونیسم و کارگر، یا راهی که تا حالا آمده بود را تمام می کرد

و با کمونیسم و کارگر و ... تعیین تکلیف کند. رهبری کومله رسماً اعلام کرد که راهی که تا نیمه آمده است را ادامه خواهد داد،، ظاهراً کشمکش بر سر این دگرذیسی و تعیین تکلیف از کنگره ۱۵ شروع میشود. کنگره ۱۷ و پلنوم بعد از آن، مهر این جناح را و پیروزی جناح علیزاده را برخود دارد.

موقعیت ناسیونالیسم کرد درمنطقه در این تعیین تکلیف تاثیر جدی داشت. به قدرت رسیدن دولت و احزاب کردی در کردستان عراق، تشکیل دولت اقلیم و به نان و نوایی رسیدن احزاب کردی در آنجا، اگر در ابتدا نقطه امیدی برای ناسیونالیسم کرد بود، اما با گذشت زمان، ضدیت کامل این احزاب با زندگی مردم کردستان با طبقه کارگر وزحمتکشان در کردستان به تقابلهای جدی در کردستان عراق کشیده شد بطوریکه امروز دولت اقلیم و احزاب بی آبروی کردستان عراق، برای جنبش ناسیونالیستی کرد لکه ننگی است و به پاشنه آشیل آن تبدیل شده. امروز هر کسی که روزی به "دولت خودی کرد" توهمی داشت امروز میگوید اگر دولت کردی این است ما نمی خواهیم، اگر به قدرت رسیدن احزاب کردی یعنی این! ما نمی خواهیم. بهرحال این تجربه یک بی آبروی و بی اتورپته ای جدی را برای احزاب کردی به ارمغان آورد.

دولت اقلیم پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد بود، اما نقش حزب خواهر پ ک ک در دل بحران سوریه و کوبانی آبروی دوباره ای برای ناسیونالیسم کرد و احزاب آن خرید. ببینید اگر کوبانی اتفاق نیفتاده بود، اگر آن مقاومت موجود نبود و اگر پ ک ک و سازمان تابع آن در سوریه در راس آن مقاومت قرار نمی گرفت، امکان نداشت کومله امروز با پژاک، که دست ساز پ ک ک است و در ایران هیچ ریشه اجتماعی ندارد، بعنوان یک جریان سیاسی و جدی در کردستان رابطه بگیرند و اصرار داشته باشد که باید پژاک در نشستها وپروژهای مشترک جبهه دیگر قرار گیرد. در نتیجه بحران سوریه، مقاومت کوبانی برای ناسیونالیسم کرد آبرو خرید و این شرایط را برای جناح ناسیونالیستی درون کومله و تعیین تکلیف نهایی کومله فراهم کرد.

مولفه دیگر اردوگاه نشینی و معضلات آن است. اردوگاه در سیستم هر دو جناح تقدس بالایی دارد. از دید هر دو جناح اردوگاه یعنی مراکز کارگری و صنعتی، اردوگاه یعنی مراکزی چون پتروشیمی، نفت، خودرو سازی و اگر نیرویی اردوگاه نشین نباشد انقلابی نیست، اجتماعی نیست و فوری انگ خارج کشوری میخورد. گویی اردوگاهی که در خاک عراق است پالایشگاه نفت آبان است و اگر نیرویی آنجا را ول کند پالایشگاه نفت آبان را ول کرده است! این اردوگاه نشینی و تن دادن به قوانینی که دولت اقلیم و احزاب کردی برای فعالیت آنها علیه جمهوری اسلامی تعیین میکردند و میکنند، با خود محدودیتهای جدی را برای کومله بوجود آورد و درمقابل این محدودیتها کومله مجبور بود جوابی بدهد. جواب برون رفت از این بن بست نزدیکی و وارد ائتلافها و بلوکهای منطقه ای شدن با بخشهای راست و "میلیتانت" ناسیونالیسم کرد بود.

همانطور که گفتم میتوان به مولفه های زیادی اشاره کرد اما این سه مولفه به نظر ما مهمترین مولفه های بود که شرایط را برای چرخش به راست و تعیین تکلیف کامل در کومله را مهیا کرد.

وریا نقشبندی: اینزوها در رسانه های اجتماعی نوشته ای از ابراهیم علیزاده منتشر شد است تحت عنوان اینکه چگونه اختلاف نظر در درون حزب کمونیست ایران را بزرگ نمایی می کنند. علیزاده مانند مصاحبه های رادیویی که داشته از اینکه نبود فرهنگ دمکراتیک در نقد و حل اختلاف نظرات صحبت کرده و از این سر بیشتر وارد این جنگ و این جدال شده است ، دوست داشتم نقد شما را در این رابطه بشنوم تا به سوالات بعدی بپردازیم.

آذر مدرسی: راستش فکر می کنم ابراهیم علیزاده "اعتماد به نفس" زیادی دارد که از بزرگنمایی اختلافات و بحران درون حزب کمونیست و کومله حرف میزند. بخصوص زمانی که نه فقط رهبری این جریان بلکه طیفی از اعضای کمیته مرکزی حزب و طیف وسیعتری از کادرهای آن حزب با فاکتهای متعدد از جدالهای سیاسی، از اعتراض ها به گردش به راست میگویند. زمانیکه نمونه های متعدد از زیرپا گذاشتن تحزب و موازین حزبی، از تصفیه حسابهای تشکیلاتی با مخالفین سیاسی را از طرف ابراهیم علیزاده و جناحش با فاکت علنی کرده اند، اعلام اینکه این بزرگ نمایی است، راستش بیشتر از هر چیزی سر خود را زیر برف کردن و امید به اینکه خوب حرف من را عده ای بدون چون چرا قبول می کنند و همزمان دستمایه تبلیغات جناحی برای از سر گذراندن این بحران است.

فکر نمی کنم "تاکتیک انکار" و "پز" حال حزب و کومله خوب است" بیش از این کارایی داشته باشد و بتواند فضا را به نفع علیزاده تغییر دهد. فکر نمی کنم کسی در خارج این جریان قبول کند که این یک بزرگنمایی است. سیاست من سرم را زیربرف

۱۷

میکنم به امید اینکه دیگران هم همراه من سر را زیر برف کنند و قبول کنند که اینها بزرگ نمایی است و هیچ اتفاقی نیافتاده، شما آسوده بخوابید ما بیدار هستیم و همه چیز را تحت کنترل داریم و کارمان را ادامه می دهیم، دیگر کار نمیکند.

بخش دیگری از ادعاهای ابراهیم علیزاده بنظرمن درست است و آنهم شراکت جناح مقابل در گردش به راست کومله و در تثبیت سیاستهای راست در کومله است. علیزاده حق دارد می گوید جناح مقابل با من شریک است. از حضورم در کنگره ملی کرد، ارتباط با احزاب دیگر، خبر داشته و تائید کرده است. در این بخش علیزادهکه حق دارد. در نتیجه اینطور نیست که جناح منتقد با کل این چرخش به راست و ناسیونالیسم مقابله کرده و میتواند مدال چپ و کمونیستی را به سینه بزند.

اما در مورد "فرهنگ غیر دمکراتیک" و نقش آن در بحران امروز این جریان، من کمتر شخصیت سیاسی، نه فقط کمونیست، را دیدم که در توضیح بحران سیاسی یک حزب، در توضیح اختلاف سیاسی یک سازمان تا این حد اخلاقی و غیر سیاسی اظهار نظر کند. حداقل من در تاریخ فعالیت سیاسی ام کمتر چنین تحلیل اخلاقی وغیرسیاسی را برای توضیح دادن پدیده های سیاسی مهم دیده ام. شما هیچ حزب سیاسی را نمی توانید بخاطر "بد اخلاقی"، "غیر دمکرات" بودن کسی با بحران روبرو کنید. در بررسی تجربه شوری و دلایل شکست انقلاب اکتبر هم نقد عده ای این بود که چون استالین دیکتاتور بود توانست حزب بلشویک را به طررف دیگری ببرد. همان موقع نقد ما این بود که این غیر سیاسی ترین و غیرمارکسیستی ترین تبیین است. گفتیم هیچ حزب سیاسی جدی، هیچ سازمان سیاسی جدی بخاطر "بد خلقی"، "دیکتاتور" بودن، "غیر دمکرات" بودن کسی یا حلول روح غیر دمکرات و دیکتاتوری در جسم کسی به راست و یا به چپ نمی چرخد و یا دچار بحران نمی شود.

البته این اولین باری نیست که ابراهیم علیزاده چنین "تبیین" غیر سیاسی و روانکاوانه ای از اختلافات میکند. در دوره اختلافات در حزب کمونیست ایران در سال ۹۰-۹۱، همین نوع "تبیین" را داشت. همان موقع و امروز هم البته مقداری محتاط تر و "سیاسی تر" از اینکه ۹۰ درصد از رهبری و کادرهای حزب و کومله، منجمله سیاستگذار اصلی آن (منصور حکمت) روحیه خود از دست داده اند، اینکه فضا برایشان تنگ شده و منفعل شده اند و انواع توضیحات اخلاقی و روانکاوانه را بعنوان تبیین سیاسی ارائه داده و میدهد.

هیچ آدم سیاسی نمی تواند اتفاقات سیاسی را به این شکل توضیح دهد و هیچ آدم سیاسی با این توجیه و توضیح قانع نمیشود، مگر اینکه بنا به مصالح سیاسی یا نادانی یا اینکه تصمیم گرفته هر چه ایشان بگویند قبول است. اما کسی که دو روز در آن جامعه فعل وانفعالات سیاسی را دیده باشد امکان ندارد یک چنین تحلیل روانکاوانه ای را نه از اختلافات سال ۹۰-۹۱، نه از اختلافات امروز در این جریان را از کسی بخرد.

این ادعا در عین حال عدم احساس مسئولیت سیاسی حتی در مقابل جناح خود است. من فکر می کنم ابراهیم علیزاده باید بایستد و با صراحت بگوید بله این سیاست و تصمیم است. نمی شود شما در پلنومی بگویید من می خواهم موقعیت سازمان خود را در جنبش ملی کرد تثبیت کنم، دست به تصفیه مخالفین بزنید و همه را به "جرم" گرایش به کمونیسم کارگری تحت فشار سیاسی قرار دهید و زمانیکه از سیاست و پراتیک شما انتقاد می کنند بگویید شما غیر دمکرات هستید و روح غیر دمکراتیک در جسم شما حلول کرده و تحمل اختلاف نظر ندارید. نمی شود شما کودتای تشکیلاتی بکنید و بعد هم منتقدتان را به "غیر دمکرات" بودن و عدم تحمل آن متهم کنید. نمی شود عضو کمیته مرکزی رسماً در کنگره به مهندسی شدن انتخاب کنگره اعتراض کند و جواب شما این باشد که شما روحیه غیر دمکراتیک دارید و تحمل نمی کنید من انتخابات کنگره را مهندسی کنم!

باید پرسید بالاخره حقوق ویژه شما هم مرزی دارد؟ آیا "متمدن بودن"، "فرهنگ بالای سیاسی"، "قوانین" و "تحمل نظر مخالف" شامل همه میشود یا فقط شامل مخالفین و منتقدین شما؟

وریا نقشبندی: در حالیکه کومله که در کنگره ملی کرد حضور داشت و مدعی بود باید بعنوان صاحب خانه نقش ایفا کند نه بعنوان مهمان! همزمان هم شاهد بودیم جبهه چپ کمونیست در کردستان را تشکیل می داد و بحث از آلترناتیوسوسیالیستی را با احزاب چپ و کمونیست تشکیل می دادند در این رابطه سوالی که پیش میاد این است که بیرون از خود این سازمان چه جریانهایی شریک این امر بودند؟ چه جریانهای در مهیا کردن شرایط برای تقویت راست در کومله و موقعیتی که امروز کومله بدست آورده،

←

پیرامون بحران در ...

با تائید یا تمکین به آن، نقش داشته اند؟ چه جریاناتی می توانند در تسهیل شرایط برای علیزاده شریک باشند؟

آذر مدرسی: اجازه بدهید ابتدا نکته ای را توضیح بدهم. بطور واقعی حزب کمونیست ایران چیزی نیست جز همان کومله! قطعاً قدرتگیری و هژمونی ناسیونالیسم کرد در آن سازمان و حزب نتیجه حضور یا عدم حضور گرایشاتی در درون این سازمان است. اما نیروهای سیاسی دیگر، بخصوص نیروهای که به خود چپ و کمونیست می گویند، در این مسئله و تقویت ناسیونالیسم در کومله بی نقش و بی تاثیر نبوده اند. آوانس دادن به ناسیونالیسم در کومله، سکوت در مقابل راست روی های آن، انتقادهایی در سطح کاغذ اما دنباله روی در دنیای سیاسی و واقعی، مشخصه "رادیکالترین" و "منفقدترین" این "چپ" است. این نیروها عملاً با جناح چپ درون حزب کمونیست ایران همصدا بودند و انتقادشان از نوع انتقاد آنها بود. وقتی صدایشان در آمد که کومله با جریانات حاشیه ای و بدنام تر ناسیونالیستی مانند خبات، عبدالله مهتدی و پژاک وارد حشر و نشر شدند و به اصطلاح رابطه دیپلماسی برقرار کردند.

همان موقع که ایجاد "شورای همکاری نیروهای چپ در کردستان" مطرح بود، ابراهیم علیزاده سراغ ما هم آمد و با پیغام و پیغامکاری های غیر رسمی تلاش کردند که ما هم وارد این پروژه شویم. ما با وجود علم و آگاهی به چنین تلاشها و طرح هایی اصرار کردیم که کومله رسماً روشن کند که ماجرا چیست و طرح را سیاه روی سفید برای ما بفرستد و روشن کند طرح چیست آیا قرار است این ائتلاف و جبهه ای برای فعالیت در خارج کشورباشد و ابعاد آن چیست که موفق نشدیم و هیچکدام از نیروهای حاضر در این پروژه حاضر نشدند رسماً اعلام کنند که طرح چیست. زمانیکه متوجه شدیم جوابی روشن از کومله و سایر نیروهای سهیم در طرح نخواهیم گرفت تصمیم گرفتیم صریح و روشن سیاست خود را اعلام کنیم.

ما رسماً اعلام کردیم که تشکیل چنین ائتلاف ها و جبهه ها نه برای جواب دادن به نیاز طبقه کارگر و تقویت چپ و کمونیست در ایران بلکه تا آنجای که به جریانات چپ دیگربر می گردد برای جواب دادن به بی افقی و بن بست و سیاست انتظاری که بر همگی شان حاکم بود، است. در مورد کومله هم همین بود کومله برای اینکه بتواند سر میز با حزب دمکرات و جریانات ناسیونالیست دیگر بعنوان یک قدرت غیر قابل حذف و هم سطح ابراز وجود کند، احتیاج داشت به اینکه نشان بدهد در اس چپ در کردستان است و نیرویی است که می تواند چپ را جمع کند. البته امروزبه آن هم احتیاج ندارد شنیدیم که ابراهیم علیزاده گویا دریکی از پلنوم هایشان گفته ما در کردستان دنبال نخود سیاه رفتیم و این چپ هیچی نیست.

بنظر من جریانات چپ از سر بی افقی و ناتوانی خودشان علیرغم علم به اینکه هر ائتلاف، اتحاد عمل نیروهای چپ در کردستان به معنی رفتن سایر نیروهای چپ به معنی رفتن آنها زیر چتر و اتوریته کومله بود و کومله و شخص علیزاده شخصیت اول این ائتلاف و ... میشد، پای تشکیل این "اتحاد عمل" رفتند. با اینکار به این امر که کومله در راس این بلوک "چپ" در کردستان است، سهیم و شریک هستند. اینها شرایط را برای راس گرایش راست و ناسیونالیستی در کومله فراهم کردند که امروز اینطور با اعتماد به نفس می ایستد و با چپ و کمونیسم مقابله می کند و در مقابل منتقدین درونی هم اعلام می کند که من تصمیم خودم را گرفتم، به این سمت میریم و جواب کسی را نمی دهیم.

بنظرمن این چپ در کسب این موقعیت از طرف علیزاده شریک است. راه کارگر که بعنوان یک جریان ناسیونالیست چپ ایران همیشه به ناسیونالیسم بدهی داشته. اینها در دوره جنگ حزب دمکرات با کومله و حزب کمونیست ایران عملاً حزب کمونیست ایران را محکوم کرد. به درگاه حزب دمکرات تعظیم کرد و اعلام کرد که شما (حزب کمونیست) هستید که آشوب بپا می کنید و جنگ داخلی در کردستان راه میاندازید. ما همان وقت جوابشان را دادیم. حساب و پرونده راه کارگر که همیشه به ناسیونالیسم کرد کولی و امتیاز داده و روزی طرفدار فدرالیسم قومی میشود، روزی طرفدار خودمختاری، به فعالین سیاسی و مدنی هویت قومی می دهد و به شما می گویند فعال کرد و به دیگری می گویند فعال کارگری عرب، روشن است. اما جریاناتی که با یدک کشیدن اسم کمونیسم کارگری و منصور حکمت با علم به کمونیسم زدایی و دیوار نقرتی که به رهبری علیزاده، علیه منصور حکمت و

کمونیسم کارگری و علیه آن تاریخ کومله کمونیسندی، ساخته شده، وارد پروژه "اتحاد عمل" شدند و بخشا کاسه از آش داغتر هم بودند، نیروهایی که اعتبار کمونیسم کارگری و حکمت را پشت راست در کومله و شخص علیزاده بردند، امروز بی صلاحیت ترین نیروهای هستند که بتوانند به نام دفاع از چپ و کمونیسم در این مسئله اظهار نظر و دخالت کنند. این نیروها باید قبل از هر چیزی جوابگو باشند که چرا به ناسیونالیسم در کومله کولی دادند؟ چرا به آن امتیاز دادند؟ چرا با وجود اینکه ما گفتیم و نشان دادیم که برنده اصلی این "اتحاد عمل" ها در کردستان با گرایش راست کومله و علیزاده است، ناسیونالیسم را در کومله تقویت کردند؟ جز منافع خفیر سازمانی شان؟ این نیروها نه فقط به ما بلکه به طبقه کارگر و کمونیستها، به هر کسی که به آینده کمونیست و رادیکالیسم در ان جامعه فکر می کند جوابگو هستند. از نظر طبقه کارگر و کمونیستهای آن این جریاناتی هستند که اعتبار اتوریته و اعتبار ویژه منصور حکمت و کمونیسم کارگری را دستمایه منافع حقیر سازمانی خود کردند و شرایط تقابل کمونیسم را با ناسیونالیسم کومله سخت تر کردند.

وریا نقشبندی: بعنوان سوال آخر که در واقع دوسوال است که در قالب یک سوال مطرح می کنم. آنهم اینکه فکر میکنید سرنوشت این بحران به کجا ختم میشود؟ سوالی که شاید برای خیلی ها مطرح شود و مسئله و دغدغه شان باشد این است که این ماجرا به کجا ختم می شود و سوال دوم اینکه سیاست ما بعنوان حزب حکمیتست (خط رسمی) وکلا وظایف ما کمونیستها در رابطه با این مسئله چیست؟

آذر مدرسی: برای تشخیص اینکه این بحران از لحاظ تشکیلاتی چگونه حل می شود هنوز زود است. صلاح مازوجی بعنوان سخنگوی جناح منتقد در مصاحبه ای اعلام می کند که قول بدهید در کنگره بعد ما را حذف نکنید ما انشعاب نمی کنیم. یعنی ما راتحمل کنید و ما انشعاب نمی کنیم و از طرف دیگر ابراهیم علیزاده بعنوان راس جناح راست گفته خوب بیائید کنگره ما تحمل تان می کنیم. اینکه علیزاده تا چه حد به حرف خود وفادار می ماند برای هیچکس تضمین شده نیست. اما مستقل از نحوه حل تشکیلاتی این اختلاف یا بحران و اینکه از نظرتشکیلاتی چه اتفاقی در آن حزب می افتد، بنظرم از نظر سیاسی روندی که ناسیونالیسم کرد در کومله و حزب کمونیست ایران طی کرده قطعی است و جناح منتقد قابلیت مقابله با آن را ندارد. من سعی کردم در صحبتهای قبلی به ناتوانی های "چپ" در کومله، حداقل در رهبری آن، اشاراتی بکنم. از این زاویه امیدی به اینکه ما شاهد توقف این پروسه و تفوق "چپ" در پروسه باشیم، نیست. بنظر من اعلام بحران و مقابله ای که الان علنی راه افتاده نهایتاً میتواند پروسه تفوق رسمی و کامل راست را مقداری آهسته کند. بنظر من کومله و گرایش ناسیونالیستی در آن تصمیم خود را گرفته و تعیین تکلیف خود را کرده اند و امیدی به اینکه از درون کومله نیرویی بتواند در مقابل سدی ببندد و مانعی ایجاد کند نیست. روسای این "چپ" نه افق، نه سیاست، نه امکانات و نه جسارت این مقابله را ندارند.

شاخص ما در تعیین سیاست منافع طبقه کارگر ، دفاع از کمونسیت و دفاع از تاریخ و دستاوردهای جنبش کمونیستی در کردستان و ایران است. ما بعنوان بخشی از سازندگان آن تاریخ و ادامه دهندگان امروزی آن وظیفه مان دفاع از کمونیسم و حفظ دستاوردهای آن در جامعه است. طی دو دهه گذشته ما تلاش کردیم این گردش به راست کومله را به طبقه کارگر و کمونیستها نشان دهیم، تلاش کردیم نشان دهیم که کومله امروز به مبارزه امروز شما کاملاً بیربط است. امروز مستقل از ادعاهای کومله و علیزاده، بطور واقعی کومله در چشم طیف وسیعی از مردم ایران ربط زیادی به آن تاریخ ندارد. نه پراتیک، نه سیاست، نه سنت، نه رابطه اش با جنبش کارگری، نه رابطه اش با بورژوازی کرد و رابطه اش با احزاب ناسیونالیست کرد، نه رابطه اش با طبقه کارگر در ایران هیچ کدام ربطی به کومله کمونیستی سالهای ۶۰ و ۷۰ ندارد. ازاین زاویه فکر میکنم به درجه زیادی در کارمان موفق بودیم و کومله دیگر موقعیت و اعتبار قبلی را در دهن کارگر و کمونیست و بخش آگاه آن جامعه ندارد. بطور کلی پیوستن علیزاده به "کومله" های دیگر از نظر سیاسی-اجتماعی به هیچ عنوان به معنای پیوستن کمونیسم و جنبش کمونیستی و پیوستن کمونیستها در کردستان، به احزاب ناسیونالیست کرد و رفتن زیر پرچم ناسیونالیسم کرد نیست.

علاوه بر این ما در مقابل بدنه کمونیستی درون این حزب که دنبال جواب می گردند وظیفه جدی داریم. ما تقویت این طیف از

کمونیست ۲۵۰

کمونیستها چه در درون و چه در بیرون این حزب، کمک به نقد کمونیستی این گرایش راست و چرخشهای کومله، نشان دادن راهی که کومله علیزاده طی کرده و اینکه نهایتاً انتهای این راه پیوستن کومله به ناسیونالیسم کرد و رفتن کنار بقیه کومله ها مثل کومله عبدالله مهتدی، کومله ایلخانی زاده و هفت، هشت کومله دیگری که هستند، است. مسلح کردن این رفقا به نقدی کمونیستی و سیاسی کمونیستی در تقابل با کومله ناسیونالیست وظیفه ما است.

دفاع از کمونیسم امروز، نه فقط دفاع از حزب کمونیست ایران و کومله کمونیستی که در آن تاریخ نقش داشته و نگهداشتن یک صف قوی از کمونیستها در کردستان و کم کردن تاثیرات منفی این دگردیسی کومله بر مبارزه طبقه کارگر در ایران، مهمترین وظیفه ما در قبال بحران حزب کمونیست ایران و کومله، وظیفه ای است که در مقابل خودمان گذاشته ایم.

کومله و علیزاده تصمیم خود را گرفته اند که به کدام سو می روند و ما هم تصمیم گرفتیم بهای این رفتن را به هیچ عنوان طبقه کارگرد در کردستان و جنبش کمونیستی در ایران نپردازد.

با تشکر از رفیق آرام خوانچه زر برای کمک به پیاده کردن مصاحبه

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی قرار است کار کنم و غیره، چقدر سهم و نقش دارم . اولین شاخص اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود. منصور حکمت

زنده باد سوسیالیسم

برگ آس رحمان حسین زاده در مصاحبه با رادیو دیالوگ



مظفر محمدی

اخیرا رادیو دیالوگ مصاحبه ای تحت عنوان «کردستان، خاورمیانه و تحولات سیاسی» با رحمان حسین زاده داشته است. البته فقط بیست دقیقه اول این مصاحبه دو ساعت و اندی به بررسی اوضاع خاورمیانه و ایران اختصاص پیدا کرده است. یکساعت و نیم بقیه بر بررسی «ناکامی های» نیروهای چپ و کمونیست و بطور مشخص کمونیسم کارگری متمرکز میشود.

این مصاحبه برخلاف عنوان پرطمطراق خود، در اصل محاکمه کمونیسم کارگری و تلاش در اثبات «خیانت» این جنبش و تئوریسین آن منصور حکمت به «جنبش کردستان» و کومه له است. آنهم درست در شرایطی که بحران درون حزب کمونیست ایران و کومه له و اعلام هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومه له حتی از طرف بخشی از رهبری و اساسا از طرف بدنه این حزب علنی شده است. درایت و تشخیص زیادی لازم نیست تا هر فعال سیاسی با درجه کمی از تشخیص، هدف از مصاحبه را تشخیص دهد و به دام مصاحبه شونده نیفتد.

اما رحمان حسین زاده به سوالات جانبدارانه و معنا دار مجری رادیو که کمونیسم کارگری و حکمت را بر صندلی اتهام گذاشته است با زبان الکن به دفاع می پردازد. بحث من در مورد رادیو دیالوگ نیست و صاحبانش می توانند جانبدار باشند که هستند و این بخودی خود ایرادی ندارد. بحث بر سر ظرفیت سیاسی مصاحبه شونده در دفاع از کمونیسم، ظرفیت شخصی در به بازی گرفته نشدن و قدرت تشخیص وی است بخصوص که مصاحبه شونده از رهبری یک جریان مدعی کمونیسم و شخصا ادعای کمونیستی همیشه محق با انتخابهای سیاسی درست را دارد.

بخشی از سوالات را نقل به معنی در اینجا می آورم که اساسا سوال نیستند بلکه احکامی هستند از پیشی صادر و مجری قضاوتش را کرده است. مصاحبه شونده ی «بادرایت» ما هم ناشیانه به دام این احکام افتاده و مدام سعی می کند با مدارک و اسناد و نقل قول «صادقانه» به دفاع بپردازد.

بخشی از سوالات (نقل به معنی)

- بحث سیاسی و قطعنامه و اسناد بجای خود، اما شما ضربه کشنده ای به خودتان و کومه له زدید و افق عجیبی نشان ندادید.
- شما گفتید با ۱۰ کمونیست انقلاب کارگری و چه وجه می کنید. چرا نکردید؟
- شما کارگری شدید؟ در میان کارگران کم ترین نفوذ دارید. در انگلیس فقط ده نفر می توانید جمع می کنید!
- شما در رابطه با مردم کردستان گفتتان ناسیونالیسم ایرانی دارید. آیا ناسیونالیست نامیدن دیگران بهانه گیری نیست؟
- بعد از ۲۰ و چند سال جدایی از کومه له هنوز مشکل اصلی شما کومه له است. شما از تضعیف کومه له چه نفعی می برید؟
- چرا شما یک جانبه حرف می زنید. اتفاقا شما از اهرم تشکیلاتی استفاده کردید و دیگران را خلع مسوولیت کردید...

رحمان حسین زاده در پاسخ به احکام فوق، سیدی از اسناد و مصویبات و نقل قول از حکمت در جیب دارد که رونمایی کرده و قرائت می کند. دفاعیه ای که «والله ما نبودیم و آنها بودند!».

رحمان حسین زاده بجای بحث سیاسی، به جای جواب دادن به این تعرض سیاسی و پرونده سازی های اخلاقی و عقب مانده علیه «تقدس کومه له»، به داستانسرای تشکیلاتی می پردازد و اساسا محتوای سیاسی جدایی و علت سر راست کردن ناسیونالیسم در کومه له را نه در نتیجه عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به کمک بوش در جریان جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق و ویرانی کامل آن جامعه و کشتار وسیع مردم، و سر بلند کردن ناسیونالیسم کرد در درون کومه له و سخنگو پیدا کردن و بحث یافتن بیشتر دوستان در اتحادیه میهنی برای حال و آینده از زبان عبدالله مهدی، بلکه از بد ذاتی و بدرفتاری کسانی چون عمر ایلیخان زاده می داند که گویا در مقر بغداد چنین و چنان گفته و یا

آور و پیام بر منصور حکمت. می گوید، «من به او زنگ می زدم و او می گفت چنین و چنان کنید». در این ماموریت حسین زاده با کشف کلید اختلافات سیاسی و تشکیلاتی آن دوره یکی در دست عمر ایلیخان زاده در جناح راست و دیگری در دست مظفر در جناح چپ و با دو توییخ، بالانس حفظ شد و حق به حق دار رسید! این تبیین از یک صفتبندی سیاسی و تشکیلاتی در حزب کمونیست ایران و کومه له بر متن یک اتفاق مهم و تاریخی در جنبش کمونیستی ایران، در دل جدال میان کمونیسم و ناسیونالیسم، آنهم از طرف کسی است که خود را «کمونیست، مارکسیست و حکمتیست ارتدکس» قلمداد میکند. این همه درایت و ذکاوت سیاسی مدال می خواهد!

رحمان حسین زاده اما در اثبات «صداقت» و «پاکی» خود و کمونیسم کارگری، بدون این که مجری از او بپرسد، «سنگ تمام» میگذارد و قسم می خورد که دزدی نشده و همه پول و حساب ها به کومه له برگردانده شده است. ظاهرا با این پایان مظلومانه باید رحمان حسین زاده از این دیالوگ، قصر در رفته و سر بلند بیرون آمده باشد!

موضوع آخری که می خواهم اشاره کنم، تحریف موضوع اختلافات در حزب حکمتیست و خروج «هیئت دائم» از این حزب توسط رحمان حسین زاده در این مصاحبه است. حسین زاده می گوید اختلاف ما با دیگر اعضای رهبری حزب حکمتیست این بود که آن ها جمهوری اسلامی را رژیم متعارف می نامیدند.

واقیعت این است که در ادعای رحمان حسین زاده نمیتوان یک سر سوزن امانتداری و تعهد به حقیقت پیدا کرد. هیچ سندی در این حزب و یا بحث و جدلی بر سر متعارف بودن و نبودن به عنوان یک محور بحث و اختلاف در هیچ جلسه رسمی نداشته ایم. اسناد مباحث و محور های اختلاف در حزب در سایت ما قابل دسترسی است و خواننده کنجکاو میتواند به آنها مراجعه کند.

در ضمن بحث متعارف بودن یا نبودن جمهوری اسلامی یک بحث تحلیلی است و در هیچ حزب سیاسی عاقلی بر سر تحلیل انشعاب نمی شود. گیریم چنین باشد. آیا نتیجه اش این بود که پس رژیم متعارف را نمی شود سرنگون کرد؟ یا برعکس، چون غیر متعارف است پس باید سرنگون شود! از این ابلهانه تر تحلیل و توجیه، وجود ندارد. من همین امروز هم رژیم جمهوری اسلامی ایران را رژیم متعارف و بورژوازی ایران می دانم. مثل خیلی از رژیم های خاورمیانه و حزب من این را نمی گوید. و با این وصف استراتژی و تاکتیک های ما برای سرنگونی این رژیم متعارف یا غیر متعارف با یک قیام انقلابی و از پایین یکی است. پس بحث متعارف بودن و نبودن بخودی خود هیچ ایرادی ندارد. رحمان حسین زاده با این ادعا در اصل نزدیکی و خویشاوندی خود به هم جبهه ای های خود در «شورای همکاری» که گویا رژیم متعارف بورژوازی پدیده ای متفاوت، مثبت و ظاهرا قابل دفاع است، را نشان میدهد.

اما اختلاف در رهبری حزب حکمتیست چه بود؟

صرفنظر از اختلافی که در تحلیل و ارزیابی اوضاع سیاسی ایران داشتیم که رحمان حسین زاده و همفکرانش در دفتر سیاسی حزب معتقد بودند پس از لیبی و سوریه و مصر نوبت ایران است و انقلاب در پیچ بعدی است. قطعنامه پیشنهادی رحمان حسین زاده، مورد حمایت فاتح شیخ، حسین مردابیگی و عبدالله دارابی، به پلنوم بیست و یک کمیته مرکزی حزب روی همین تحلیل سوار بود و به تصویب نرسید. (لینک قطعنامه در سایت حزب موجود است.) ما اکثریت اعضا کمیته مرکزی با تحلیل و استنتاجات سیاسی آن مخالف بودیم و حتی مخاطرات طرح چنین موضوعی را خاطر نشان می کردیم. اما این هم هنوز دلیل انشقاق نبود و نمی توانست باشد. شخص فاتح شیخ در مصاحبه ای با رادیویی در یوتیوبی در همان زمان اعلام میکرد که بعد از مصر در ایران تحولاتی صورت میگیرد و حتی تاریخ هم برای آن تعریف میکرد و گفت تا اول مه «اتفاقی» خواهد افتاد. همانطور که اشاره کردم ما اکثریت کمیته مرکزی موافق این ارزیابی نبودیم اما و همچنانکه گفتیم این هم دلیل انشعاب نبود.

آن زمان رفقایای از طیف همراهان رحمان حسین زاده مرتب اینکه هیئت دبیران بدلیل اختلافات کارش پیش نمیرود، اینکه رحمان بعنوان دبیر کمیته مرکزی، در اقلیت است را طرح میکردند. پس از پلنوم ۲۲ حزب و پس از تغییر آرایش رهبری حزب، در جلسه دفتر سیاسی اعضای سابق هیئت دبیران که از طیف مخالف جناح رحمان و رفقاییش بودند کاندید عضویت در هیئت دائم نشده تا یک رهبری یکدست حزب را رهبری کند. بعد از این اتفاق هیئت دائم به سنت شناخته شده کومه له علاوه بر اقدامات تشکیلاتی برای تسخیر ارگانها، بیانیه ای رو به بیرون منتشر کردند که مضمون آن این بود که حزب تا امروز روی خط منصور حکمت نیست و باید تغییر ریل بدهد. این بیانیه بدون هیچ بحث مقدماتی، هیچ بحث

از بدرفتاری کمیته رهبری کومه له حرف می زند. گویا مشکل آن دوره، تشکیلاتی و بدعقی این و آن بوده است. موضوعی که محور گفتگویی را تشکیل می دهد که از قبل بر سر آن توافق کرده اند.

اما در میان اسناد و دفاعیه های حسین زاده یک ورق هست که می توان گفت برگ آس او در مقابل مجری رادیو دیالوگ است.

برگی که قرار است خودسیرینی او و نشان دادن «صداقت» وی در قضاوت و در اصل امتیاز دادن به نه فقط مجری رادیو، بلکه به راست آندوره در کومه له، که در جناح چپ هم «آدم های بدی» داشتیم و با نام بردن و اسم و رسم از او، دل مجری سمج را به دست آورد.

او در مقابل فشار مجری با دستپاچگی برگی از معایب چپ در جریان جدایی جریان کمونیسم کارگری از حکا و کومه له را از آستین در می آورد تا شاید فضا را آرام کند. او می گوید جناح چپ هم معایبی داشت و ما این معایب را برطرف کردیم. از جمله مظفر را بخاطر برخورد بد به جناح راست بر اساس شکایت ما نزد منصور حکمت، توییخ کردیم. او حتی پا را فراتر گذاشته و جزئیات مستندش را اینطور بیان می کند: «وقتی توییخ مظفر را به منصور حکمت خبر دادیم، ایشان گفتند هنوز به او ارفاق کردید!»

رحمان حسین زاده از افشای این «جرم»، اهداف حقیری هم دارد و می خواهد با این تیر چند نشان را بزند. اما همزمان یک واقیعت را در مورد ظرفیت شخصی خود نشان می دهد.

یکی- خود را در مخصصه ای که در آن گیر افتاده رها کند و با خودسیرینی امتیازی به مجری بدهد.

دوم - عضو رهبری یک حزب که حسین زاده با آن مخالف است را فرصت طلبانه بعنوان «آدم بده ی» آن دوران معرفی کند و داستان را یک بر هیچ به نفع حزبش تمام کند.

و بالاخره این «افشاگری» به طور زمختی جونیوریسم و ظرفیت پائین حسین زاده را در به بازی گرفته شدن توسط مجری «سینیور»، در سوء استفاده از «تاریخ» و «خاطره» در حمله به مخالف سیاسی امروز خود نشان میدهد. نام بردن از من بعنوان «مظفر» و همزمان نام بردن از دیگران بعنوان «کاک سید برایم»، «کاک عمر»، «کاک شعیب»، «کاک عبدالله» و ... هم بیشتر از هر چیزی وزن و جایگاه امروز این «کاک» ها بعنوان رهبران سیاسی قابل احترام، البته از نوع کردانه و فئودالی آن، را در ذهن شخصی و سیاسی حسین زاده نشان میدهد. وزنی که حسین زاده و حزبش را به تعظیم در درگاه کومه له و «کاک هایش» و کولی دادن به آن بعنوان یک جریان چپ و کمونیست، کشاند.

رحمان حسین زاده احتمالا نامه توییخ را هم در جیب داشت و وقت نکرد آن را قرائت کند. حقیقتش هم نمیدانم موازین و مسئولیت حقوقی، انسانی، اخلاقی و امنیتی نشر اسناد داخلی آن دوره حکا و کومه له را چه کسی بر عهده دارد. ظاهرا هر کسی برای خود یک سبد آرشو سند و نامه و جزئیات امور آن دوره را مصادره و در اختیار دارد. آرشو منازعات تشکیلاتی که در مقابل تحولات سیاسی آن دوره فاقد وجهه و ارزش است. بحث من مطلقا مباحثات سیاسی آن دوره نیست، خواندن این مباحثات حق نسل امروز است که از آن استفاده کند و در دسترس همگان باشد و به همین دلیل اسناد این مباحث در سایت حزب ما موجود است. اما در دل یک اتفاق بزرگ، در دوره حمله امریکا به عراق و عروج نظم نوین جهانی که چهره جهان را عوض کرد، در دل به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق توسط امریکا، در دل تحولات بزرگ جهانی آن دوره و شکست قطب شرق و اعلام پایان کمونیسم توسط قطب پیروز و سر بلند کردن انواع شاخه های ناسیونالیسم در کشورهای شوروی سابق، و در دل انشقاق در بزرگترین حزب کمونیستی آن دوره، عضو رهبری یک حزب، توییخ من را به عنوان پدیده ای مهم در آن جدال بزرگ که دهها کتاب در موردش نوشته شده را بیرون میکشد، این ماجرا مستقل از اینکه دامنه دید محدود و دنیای کوچک گوینده را نشان میدهد، همزمان موقعیت بشدت حقیر خود حسین زاده را به نمایش میگذارد.

جالب است که رحمان حسین زاده در همه ی این ماجراها سعی می کند مجری را قانع کند که او میانجی و آدم عاقله بوده و پیام

برگه آس رحمان حسین زاده در ...

سیاسی در هیچ ارگانی از کنگره تا پلنومهای مختلف کمیته مرکزی و حتی بدون طرح آن در دفتر سیاسی، رو به بیرون منتشر شد. این سند نه تنها علیه کل تاریخ و مصوبات حزب حکمتیست بود که بعلاوه علیه آخرین کنگره حزب بود که مصوبات تا آن زمان و خط و سیاست حزب را هم طی قراری تائید دوباره گذاشت.

تعدادی از اعضا دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تلاش کردیم این رفقا را متوجه خطای سیاسی و تشکیلاتی خود کنیم که بی نتیجه بود. در اولین جلسه دفتر سیاسی بعد از بیانیه، من و تعداد دیگری از رفقای دفتر سیاسی مجدداً تلاش کردیم رفقا را متوجه عواقب ناگوار و حتی تشکیلاتی این اقدام کنیم. گفتیم شما عملاً نه تنها کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بلکه کنگره را هم دور زده اید. گفتیم نمیتوانید پرچم حزب را عوض کنید، گذشته آنرا تخطئه کنید و بگوئید «ما هیئت دبیران هستیم و حق داریم!». حتی یکی از رفقا (خالد حاج محمدی) در جلسه گفت شما با این کارتان عملاً یک کودتای سیاسی را علیه حزب حکمتیست و همه مصوبات رسمی آن کرده اید و این قابل قبول نیست. رحمان و هیئت دبیران سند را پس نگرفتند و جدایی اساساً و انشقاق عملاً از اینجا شروع شد. مباحثات این جلسه دفتر سیاسی نزد فاتح شیخ، رئیس دفتر سیاسی وقت است. اگر ذره ای تعهد به حقیقت در این جمع وجود داشته باشد این اسناد را علناً منتشر میکردند که دنیا بداند حقیقت چه بوده است. این اساس و مبنای اختلاف بود. تصور کنید شما عضو رهبری یک حزب سیاسی هستید و بدون هیچ مقدمه و پیش زمینه ای ناگهان عده ای بیایند و بگویند حزب باید تغییر ریل بدهد. این برای شخص من هم مایه ی تعجب و هم به بازی کودکانه شباهت داشت. ما اقلیت ۵ نفره دفتر سیاسی دلیل این تغییر ریل را پرسیدیم و گفتیم چطور شما که یک کلمه از این ریل جدید صحبت نکردید از ما می خواهید تغییر ریل نامعلومی را امضا کنیم؟ تازه تغییر ریل حزب نه کار هیئت دائم و نه حتی کمیته مرکزی بلکه کار کنگره است. قطعنامه تان را به کنگره بیاورید و تا آنوقت هم برای ما و کل حزب توضیح دهید که منظور تان از تغییر ریل چیست و حزب را می خواهید به کجا ببرید!

ما گفتیم از آغاز تا امروز در یک قطار نشستیم و راهی توافق شده را طی می کنیم. چطور می شود سر قطار را بدون هیچ دلیل و توضیح و توجیهی به طرف دیگری برگردانیم که معلوم نیست کجا است؟ یا همه با هم در این قطار راه توافق شده را ادامه می دهیم یا اگر شما می خواهید تغییر ریل بدهید و دلیلش را حتی خودتان هم نمی دانید باید از قطاری که راهش را می رود پیاده شده و قطار دیگری را سوار شوید. ما صاحب این قطار و صاحب این حزب هستیم و اکثریت بودن شما آنها در هیئت دائم یا دفتر سیاسی، هیچ حقانیت سیاسی به شما نمی دهد!

این کل داستان است. صاحبان قطعنامه ی کذایی رفتند و باز نام همان حزبی را بر خود گذاشتند که سیاست ها و مصوباتش را قبول نداشتند و تغییر ریل آنرا ضروری میدانستند. بعداً در طول زمان کم کم معلوم شد معنای تغییر ریل شان چه بوده است.

جالب است رحمان حسین زاده می گوید «الان آن ها هم مثل ما فکر می کنند». یعنی چه؟ یعنی ما هم نکته و ندانسته تغییر ریل دادیم؟ در این جا مجال پرداختن به این ادعای مضحک نیست. دنیای سیاست امروز در ایران و خاورمیانه چیز دیگری می گوید، بروید ببرسید. آیا رحمان حسین زاده واقعا سیاست ما در قبال نیروهای چپ غیر کارگری، در قبال نیروهای ناسیونالیست کرد، بویژه کومه له، در قبال بحران خاورمیانه و نقش قدرتهای ارتجاعی منطقه ای و جهانی، در قبال اوضاع سیاسی در ایران، در قبال چپ غیر کارگری، پرو خاتمی و پرو سبز که امروز با حزب حسین زاده «الترناتوی سوسیالیستی» تشکیل داده اند، وده ها نمونه دیگر را یکی مبینند؟ به ایشان و حزبشان باید گفت از طرفی سمپاشی علیه ما و همزمان «همه ما حکمتیست هستیم» کلاه گشادی است که شما سالها است تلاش میکنید سر فعالین کمونیست بگذارید. و موق نشده اید.

شاید رحمان حسین زاده از نظر خودش، با عقده گشایی و تعرض شخصی به مخالف سیاسی امروز خود، بعنوان «نقطه ضعف چپ» در حزب کمونیست ایران و با جعل تاریخ و سمپاشی علیه حزب ما، پیروز از این مصاحبه و محاکمه بیرون آمد است. اما او در این مصاحبه بیشتر از هر چیزی دنیای کوچک خود و ظرفیت پائین سیاسی اش در روبرو شدن با مخالفی که زیرکانه جنبشی که حسین زاده خود را متعلق به آن میدانند، کمونیسم کارگری، را به محاکمه میکشد و در دفاع از آنرا در همه ابعاد سیاسی، تئوریک، فرهنگی، هوشیاری، درایت، قدرت تشخیص ... نشان داده است.

شهریور ۹۹ - سپتامبر ۲۰۲۰

جنبش کارگری و دورنماهای پیش رو!

گفتگو رادیو نینا با ثریا شهابی



و علنی اندازه گیری می‌کردند، غافلگیر کرد.

من فکر می‌کنم که این همبستگی و اتحاد وجود دارد و سوخت و ساز تامین این اتحاد و همبستگی در طبقه کارگر ایران شبکه محافل کارگران پیشرو است. شبکه محافل رهبران عملی، شبکه محافل آژیتاتور ها، سازمان دهندگان و کسانی که این اعتراضات را رهبری می‌کنند. هفت تپه که مرتب مشغول فراخوان دادن به اتحاد و همبستگی است و دارد مبارزه خودش را به پیش می‌برد. انتظار اینکه امروز ما شاهد نمایندگان اعتصابات، کمیته های مشترک اعتصاب و مثلاً فرستادن این نماینده به فلان کارخانه باشیم، شاید کمی زود باشد. این ها همه اشکالی هستند که همه در شرایط دیگری بروز پیدا می‌کند. اگر ما آن را نمی‌بینیم می‌تواند نتیجه‌ی درایت بالای رهبران دست اندر کار باشد که کار قانونی و غیر قانونی، علنی و غیر علنی را بلد هستند و میدانند که کی و چگونه در آن شرایط ابراز وجود کنند و رهبری متحد و متشکل تر و «فرا کارخانه ای» تر را تامین بکنند.

وریا نقش‌بندی: سوالی که در اینجا در رابطه با حرف های خودتان پیش می‌آید این است که شما از پیوستگی گفتید و اینکه این اعتصابات در یک روندی و در اشکالی به هم مربوط هستند. اگر اتحاد طبقاتی در بین صفوف طبقه کارگر وجود داشت – مثلاً در هفت تپه چند سال است که مکرراً در اعتصاب هستند و اعتصاب اخیرشان تا این لحظه بیش از هفتاد روز به طول انجامیده است و از طرف کارفرما و دولت سر دوانده می‌شوند و هر روز کارفرما و دولت با وعده هایی از کارگران مهلت می‌گیرند. در این شرایط می‌بینیم که به همان خواسته هایی که ما به آنها خواسته های صنفی می‌گوییم، مانند افزایش دستمزد، حقوق های معوقه و مزایای کار، نرسیده اند. در همین رابطه گمانه زنی های زیادی هم می‌شود که آیا اتحاد طبقاتی وجود دارد؟ روشن است که مبارزات کارگری همیشه در یک دوره‌ای دچار آفت و خیز می‌شود. شما چگونه می‌توانید به این مسئله پاسخ بدهید که هنگامی که نمی‌توانند این خواسته های صنفی شان را محقق کنند، این اتحاد طبقاتی، این اتحاد بین مراکز مختلف کارگری در کجاها می‌تواند خودش را نشان بدهد؟

ثریا شهابی: به نظر من، این به نحوه «نگاه شما» به اتفاقی که در جریان است بستگی دارد. اگر از یک زاویه به آن نگاه کنید و اگر آن را یک مبارزه‌ی منفرد تلقی کنید که مثلاً خواهان آزادی فلان زندانی سیاسی است، یا می‌خواهد عیدی بگیرد یا پاداشی دریافت کند، یا یک کارزار تبلیغاتی و یا سیاسی است یا یک کمپین مطالباتی است که بگوییم «از اینجا آغاز شد و به اینجا ختم شد و مطالبه‌اش را گرفت و رفت» و یا مثلاً مانند مبارزه‌ی کارگران برای بازگرداندن یک نفر به سر کار که به پیش می‌رود، پیروز می‌شود و برمی‌گردد. اگر شما آن را به عنوان تک مبارزات مطالباتی ببینید، حرف شما درست است. می‌گویید «چه پیشرفتی داشته است؟ دو سال است اعتصاب می‌کند و درجا می‌زند.» این واقعیت ندارد. این تحرکی که در جریان است یک مبارزه برای یک مطالبه نیست. یک جنبش کارگری است که به میدان آمده است. یک جنبش کارگری است که بعد از خیزش دی‌ماه – که خیزش همگانی گرسنگان بود – شروع شد و از هفت تپه و فولاد بیرون آمد. مهم نیست که به چه بهانه‌ای بیرون آمده است. و اندازه گیری آن با این معیار که «حقوق معوقه‌ی دو ماه را پرداخت کردند یا سه ماه را؟» اشتباه است (کما اینکه همان حقوق معوقه را هم ندادند). شما اگر به گذشته بازگردید و به این مبارزه‌ای که آغاز شد و تا امروز ادامه پیدا کرد، نگاه بیاندازید در آن صورت می‌توانید دستاوردهای آن را ارزیابی بکنید.

طبقه کارگر ایران به رهبری و تحرک هفت تپه و فولاد، حق اعتصاب، حق تشکل، حق تجمع، حق مذاکره، حق به پای پاسخگویی کشاندن، حق نظارت بر کارخانه، حق نظارت بر دولت و شهردار و استاندار و فرماندار را به دست آورده‌است. کارگر نگفت که «من حق مذاکره می‌خواهم.» این ها دستاوردهایی است که اگر از خود مطالبه بیشتر نباشد از آن کمتر نیست. این ها (حاکمیت) که حق اعتصاب را کاملاً خفه می‌کردند! امروز زندان و شکنجه و پرونده سازی و همه‌ی این ها کنار رفتند. اگر نظر من را می‌خواهید، می‌گویم رابطه‌ی طبقه و رابطه‌ی حاکمیت با جنبش کارگری، در دو سال اخیر را ببینید. این ها دستاورد هستند. چه عجله‌ای وجود دارد که آن را پایان بدهیم؟ این مبارزه در جریان

وریا نقش‌بندی: اعتصابات کارگری در ایران هر روز گسترش پیدا می‌کند و وارد فاز جدیدی می‌شود. کارگران هفت تپه که بیش از هفتاد روز است که در اعتصاب به سر می‌برند. از چند هفته پیش هم شاهد اعتصابات در مراکز کارگری در نفت و پتروشیمی و گاز – از جنوب ایران تا اصفهان و تبریز – بودیم. و همین باعث شده است که مسئله‌ی اعتراضات کارگری در ایران به طور کلی رونق بگیرد. در همین رابطه با ثریا شهابی، از رهبری حزب حکمتیست-خطر رسمی، در باره‌ی جنبش کارگری و دورنماهای پیش رو به گفتگو می‌پردازیم. سوال اولی که از شما دارم این است که آیا اتحاد طبقاتی‌ای که امروز در اعتصابات کارگری شاهد آن هستیم برای شما هم ملموس است؟ آیا ما واقعا شاهد یک اتحاد طبقاتی در سطح مبارزاتی طبقه کارگر هستیم؟ و وقتی که می‌بینیم بیش از سی نقطه و مرکز صنعتی در ایران در چند هفته گذشته دست به اعتصاب زده‌اند، آیا ما شاهد یک نوع پیوستگی در این عرصه هستیم؟ یا بیشتر تحت تاثیر فضای اعتراضی در جنبش کارگری در ایران بوده و عدم پیوستگی در این مبارزات وجود داشته است؟

ثریا شهابی: به نظر من بی تردید، اعتراضات اخیر تحت تاثیر فضای اعتراضی هست. هر اعتراضی در هر گوشه‌ای از جامعه تاثیرات خودش را بر جامعه می‌گذارد. به ویژه اگر که یک اعتراض تک واحده‌ی، منزوی و جدا افتاده در یک گوشه نباشد. اما من موافق نیستم که عدم پیوستگی وجود دارد. به نظر من یک پیوستگی عمیق و با محتوا و با نقش پر رنگ پیشروان طبقه کارگر، وجود دارد. تصادفی نیست که سی واحد صنعتی، آن هم صنایع نفت و پتروشیمی و گاز – بعد از هفت تپه – به میدان می‌آیند. بی تردید هفت تپه نقش کلیدی در این اعتصابات و این جنبش داشته است. و بی تردید بازتاب تپش هایی که در هفت تپه وجود دارد را وسیعاً در جنبش کارگری و تمام این واحد ها می‌بینیم. این پیوستگی وجود دارد. از مطالبه‌ی حقوق معوقه، مخالفت با خصوصی سازی ها، تلاش برای سر پا نگه داشتن واحد، جلوگیری از اخراج، بازگشت به کار تا افزایش دستمزد، بهبود شرایط کار، پیشگیری از مخاطراتی که در محیط کار وجود دارد، بهداشت، درمان و ... در همه‌ی این ها دامنه‌ی وسیعی از ابراز وجود طبقه کارگر را، می‌بینید. این اتفاقی نیست. این خود به خودی نیست. این پراکنده نیست. این ناپیوسته نیست، بالعکس دارای یک پیوستگی عمیق است. مهم این است که ما با چه دوربینی و چه مقیاسی به دنبال این پیوستگی بگردیم. مثلاً باید بگردیم که آیا در حمایت از همدیگر بیانیه داده‌اند یا نه، آیا در پیوستگی با هم قطعنامه داده‌اند، آیا در جایی کنار همدیگر جمع شده‌اند یا نه، آیا نمایندگان این واحد به آن یکی واحد سر زده‌اند یا نه؟ این ها همه مقیاس هایی هستند که با آن می‌توانیم اندازه بگیریم. اما اینکه آن ها را نمی‌بینید، اینکه این همبستگی شکل علنی پیدا نمی‌کند، اینکه صدور بیانیه های مششع همبستگی و پیوستگی را نمی‌بینیم – البته در بقیه‌ی واحد ها، چون هفت تپه فرق می‌کند – همه این ها به شرایطی بر می‌گردد که این مبارزات در آن جریان دارد. طبقه کارگر در شرایطی دست به گریبان حکومت، نمایندگان آن، کارفرما، شهردار، استاندار، فرماندار، قوه قضاییه و ... است تا مطالباتش، معیشتش و رفاهش و آزادی‌اش و «جلوگیری از بیکاری‌اش» را بگیرد، که گفته می‌شود پس از هفت تپه فضای خیلی از صنایع کلیدی مانند پتروشیمی و گاز و ... را امنیتی کرده‌اند! مبدا که در سطح جامعه هیچ گونه نشانی از همبستگی بروزی داشته باشد.

وقتی در سطح جامعه این بروز همبستگی را نمی‌بینید به این معنی نیست که وجود ندارد. اینکه چون من نمی‌بینم که پتروشیمی و یا گاز به هفت تپه نماینده بفرستند، پس وجود ندارد، نمی‌تواند معیار باشد. این ها اشکال عالی تری از همبستگی است و ما در مقطعی شاهد آن خواهیم بود. اگر این روند قیچی نشود، ما شاهد این خواهیم بود که این اشکال، از این سکو به سکو دیگری عروج خواهد کرد. اما این ها تنها اشکال و سطوح مختلف بروز این همبستگی و پیوستگی است، نه خود آن. دقیقاً مانند ارزیابی های تعدادی از فعالین پیش از شروع اعتصابات هفت تپه! که بسیاری معتقد بودند که «طبقه کارگر تشکل ندارد و اعتصاب به نتیجه نمی‌انجامد و کارگر صنعتی دست به کلاه است و بیرون نمی‌آید»! و دیدیم که چگونه بیرون آمد و بالاترین و عالی ترین شکل، یعنی مجمع عمومی را از خود نشان داد. و برپایی سکوهای سخنرانی ها و .. و عروج رهبران عملی را شاهد بودیم. امری که کسانی را که به درجه‌ی زیادی این جنبش را تنها با اشکال بروزات وسیع

جنبش کارگری و ...

است. پیش می‌رود. تا اینجا پیش رفته است. تجمع روزانه دارند، سکو گذاشته اند، کارگر پشت کارگر؛ دارند آزادی بیان‌شان را اعمال می‌کنند، حرف می‌زنند، فحش می‌دهند. علنا و ”قانوناً“. کارگر می‌گوید «من استنثار نمی‌خواهم، من این فقر را نمی‌خواهم، فرزند من چرا باید اینگونه زندگی کند؟» به کودک احترام می‌گذارد. می‌گوید «حق زن چرا باید اینگونه باشد. چرا اعدام می‌کنید؟ غلط می‌کنید کارگر را به زندان می‌اندازید. غلط می‌کنید کارگری که فسادتان را افشا کرده است را به زندان می‌اندازید و بعد خودتان می‌گویید ،بی گناه بود، و بعد او را به کار بر نمی‌گردانید.» این طبقه کارگر و این جنبش کارگری را با زمانی مقایسه کنید که آن را در سکوت و خفقان می‌زدند. کسی جرات نداشت حرف بزند. طبقه کارگر را به جنگ فرستادند. از آن باج و خراج جنگی گرفتند و خفه نگه داشتند. می‌خواهید هفت تپه را اینگونه ارزیابی بکنید که دو ماه حقوق گرفت یا سه ماه؟ با چنین مقیاس و چنین زاویه‌ی دیدی؟ با این تقلیل گرایی؟ اگر به این صورت می‌بینید، نه؛ دستاوردی نداشته است. اما اگر با این زاویه به جنبش کارگری نگاه بکنید که این مبارزه توازن قوا را در جنبش کارگری و بین دو طبقه تغییر داده است. مطالبات ش را به زور خودش به دست آورده است. مطالبه‌ی طبقه کارگر معیشت هست، رفاه هست، اما کارگر اگر قدرت نداشته باشد، قدرت‌ش هم با اتحاد و تشک‌ل‌ش و با تغییر توازن قوا بدست میاید، نمی تواند پیشروی کند. یکی دیگر از این دستاورده ایجاد تشکلی است که می‌تواند در ایران به صورت امن ایجاد بشود ،مجامع عمومی، است. در مجمع عمومی هفت تپه همه صحبت می‌کنند. ده‌ها و ده‌ها آژیتاتور، سخنگو، نماینده و غیره در آن ساخته شده است. حرف زدند، فکر کردند، راه پیدا کردند. چه عجله‌ای وجود دارد که این روند تکوین و تامین رهبری جنبش کارگر را سریع تمام کنیم؟ مثلاً بگوییم «خب، حقوق دو ماه را گرفتید، حالا بروید.» اگر شما آن را به عنوان یک تک مبارزه‌ی به قول شما ،صنفی، هم می‌بینید، به هرحال این جنبش کارگری ایران است. جنبش کارگری ایران است که پس از دی‌ماه با مطالبه‌ی اقتصادی طبقه کارگر به میدان آمد و نه مطالبه‌ی صنفی. می‌گوید «شیره‌ی من را مکیده‌ای حالا حق نداری من را دور بیاندازی و بگویی که من دیگر به تو احتیاج ندارم و می‌خواهم کارخانه را ببندم.» طبقه کارگر به نماینده‌ی تعرض به اختلاس، زدوی، فساد و دروغ‌گویی تبدیل شده است. به نماینده مجلس و فرماندار و همه می‌گویند «اگر عرضه ندارید کنار بروید.» چه کسی این را می‌گوید؟ کارگر از همان سکویی که کارگران گذاشته‌اند. آیا این‌ها دستاورد نیستند؟ آیا این باعث تسهیل اعتراض کارگر صنعت نفت و پتروشیمی و گاز نشده که بیاید و بگوید که افزایش دستمزد می‌خواهد؟ چرا؛ این کار را کرده است. کل طبقه را در یک موقعیت دیگری گذاشته است.

مطمئن باشید اینها علاوه بر پیوستگی جنبشی توسط نقش رهبران عملی، سازمان دهندگان، آژیتاتور ها و محافل کارگران رادیکال-سوسیالیست در لایه های زیرین به هم پیوند داده شده‌اند. چگونه؟ من نمی‌دانم. منتظر بمانیم تا ببانیه بدهند؟ ممکن است یک روزی ببانیه بدهند. آیا الآن وقت آن است؟ من فکر نمی‌کنم. به خاطر فضایی که حکومت به وجود آورده و می‌گوید که «مواظب باشید، ما نمی‌خواهیم مانند هفت تپه را تکثیر کنیم.» میدانند که نمی‌توانید جلوی تکثیر آن را بگیرید. فی‌الحال تکثیر شده. فی‌الحال طبقه کارگر ایران یاد گرفته است که برای پیشروی باید مجمع عمومی درست کنیم. برای پیشروی باید سکو بگذاریم و ده‌ها و ده‌ها کارگر باید بیایند و حرف‌شان را بزنند. برای پیشروی باید مدعی باشید. باید اعتماد به نفس داشته باشید. باید خوشبین باشید. کاسه‌ی گدایی به دست نگرفته که مثلاً «فلان امام جمعه به خاطر خدا فلان کار را برای ما انجام بده.» می‌گوید «تو دولت هستی؟ بالاخره این مملکت صاحب دارد یا نه؟ چگونه است که هنگام زدوی و اسلحه سازی و موشک کروز درست کردن شما صاحب مملکت هستید؟ وقتی که بحران کرونا می‌آید یا سود نمی‌کنید می‌گویید صرفه اقتصادی ندارد و می‌خواهم کارخانه را بفروشم، پس از اختلاسگر و دزد جدا نیستی و هیچ مسئولیتی نداری.» الآن در پتروشیمی و نفت می‌گویند که هیچ کس مسئول نیست! اعتصاب کرده‌اند و می‌گویند که هیچ کس مسئول نیست.

مطمئن باشید که طبقه کارگر ایران درس های هفت تپه را از حفظ است. هم در پتروشیمی، هم در نفت، هم در گاز و هم در سراسر ایران. با این تفاسیر من می‌گویم که این جنبش در جریان است. قرار نیست اینگونه باشد که «خب، شما مطالبه‌تان را گرفتید حالا به خانه برگردید.» عقب نشینی که در کار نیست. تسلیم در کار نیست. همه‌اش پیشروی است. چگونه پیشروی می‌کنید؟ کجا کمی می‌ایستید؟ کجا نفسی تازه می‌کنید؟ خب، این ها به دست رهبران عملی و سازماندهندگان آن مبارزه است. اما تا جایی که می‌توان مشاهده کرد و ما می‌توانیم اظهار نظر کنیم یک اتحاد طبقاتی عمیق و یک پیوستگی نه تنها جنبشی بلکه پیوستگی یک گرایش

معین است که متکی بر مجمع عمومی است، متکی بر پاسخگویی نمایندگان است، متکی بر تصمیم گیری جمعی است، متکی بر قدرت طبقه کارگر است و مخالف ایجاد تفرقه در صفوف کارگران به بهانه ملیت و مذهب و قومیت و استانی است و اتحاد و تشک‌ل‌ش برایش مقدس است؛ این گرایش، گرایش کمونیستی طبقه کارگر است. شما در طبقه کارگر گرایش های دیگر هم دارید. رفرمیست و غیره؛ همه‌ی این ها را هم زیر پرچم خودش آورده است. این اتحاد و این استحکام توسط این گرایش تامین شده است. چگونه تامین شده است؟ اگر قرار بود من و شما ببینیم خب، حکومت هم می‌دید! اما اینکه من و شما آن را نمی‌بینیم نشانه‌ی نبودن آن نیست. آن چیزی که با قطعیت می‌توان گفت نشانه‌ی وجود آن است، آن سطحی از مبارزه است که دارد تامین می‌کند. و آن سطحی از درایت سیاسی است که شما شاهد آن هستید، آن هم در مقابل یکی از وحشی ترین و غیر متعارف ترین حکومت های جهان. طبقه کارگر ایران یکی از غیر متعارف ترین و پیچیده ترین طبقه کارگرهای جهان است. و ما شاهد آن هستیم.

وریا نقشبندی: اجازه بدهید به موضوع کارگران نفت و پتروشیمی بپردازیم. همانطور که اشاره کردم کارگران نفت و پتروشیمی هم چند هفته است که دست به اعتصاب زده‌اند. و اعتصابی در این حد در چند دهه‌ی گذشته، حداقل بعد از انقلاب، بی سابقه بوده است. این ما را با سوالات و مسائل مختلفی در این رابطه روبرو می‌کند. اینکه مثلاً از پنجاه سال پیش تا امروز شعار «کارگر نفتِ ما، رهبر سرسخت ما» به عنوان نماد مبارزاتی طبقه کارگر همیشه سر داده شده است. و کارگر نفت را به عنوان رهبر اعتصابات و رهبر پیشرو در خط مقدم مبارزات کارگران جا انداخته‌اند و از آن اسم برده‌اند. اما مسئله‌ای هم که در این مورد می‌توان به آن اشاره کرد این است که ما قبل از انقلاب را می‌بینیم که استخراج و صادرات نفت روال عادی خودش را طی می‌کرد به این دلیل که تحریم های اقتصادی و نفتی شامل حال حکومت آن زمان نمی‌شد و همین مسئله به پاشنه آشیل سیستم آن دوره تبدیل شد که آن را به زیر بکشد. و از آن دوره تا الآن می‌بینیم که جمهوری اسلامی با چنین شکلی روبرو نیست و سیر دیگری را طی می‌کند. و آن روال عادی تولید و صدور نفت، حداقل در این دوره که تحت تحریم قرار گرفته است امکان پذیر نیست. آیا این مسائل می‌تواند تعریف دیگری از جایگاه کارگر نفت ارائه بدهد؟ و سوال اساسی من از شما این است که جایگاه کارگر نفت چقدر در این دوره می‌تواند به عنوان نقطه عطفی در متشکل کردن اتحاد طبقاتی در عرصه های مختلف کارگری و پیوستگی مبارزاتشان، چه به خواسته های‌شان برسند و چه نه، تاثیر گذار باشد؟

ثریا شهابی: ببینید جایگاه نفت و پتروشیمی برای بسیاری رجوع به انقلاب پنجاه و هفت است و شعار «کارگر نفتِ ما، رهبر سرسخت ما.» کارگر نفتِ ما در انقلاب پنجاه و هفت نقشی تعیین کننده داشت. من با صحبت های شما موافقم. اما من موافق نیستم که اقتصاد ایران خودکفا شده است. برخی می‌گویند که اقتصاد ایران آنقدر صنعتی شده است که اتکای آن به نفت از بین رفته است. چنین چیزی صحت ندارد. اتکای اقتصاد ایران از نظر ارزی اساسا بر نفت است تا صدور ماشین آلات و محصولات دیگر. این صنعت ها جایگاه خیلی کمی دارد به خصوص با توجه به این که محصولات صنعتی‌اش قدرت رقابت با کشور های پیشرفته را ندارد. مثلاً تولید خودروی «پراید» به این دلیل که بسیار غیر استاندارد است کم کم دارد متوقف می‌شود. جایگاه نفت و «کارگر نفتِ ما، رهبر سرسخت ما» برای ما کمونیست ها و برای جنبش کارگری مانند جایگاه «مصدق» است برای جنبش مشروطه. مشروطه قابل تکرار نیست. انقلاب پنجاه و هفت قابل تکرار نیست. اما هنگامی که به آن رجوع می‌شود و گفته می‌شود که «این هم مانند آن انقلاب است» دارد قدرت مشابه را در مقایسه با آن شرایط نشان می‌دهد. قدرت یک جنبش را نشان می‌دهد. شاید هفت تپه آن اثر را دارد. تا الآن که هفت تپه آن اثر را داشته است اما این به این معنی نیست که کارگر نفت مهم نیست. برخلاف شاه که نماینده تمام و کمال اقتصاد انحصاری بزرگ در ایران بود، و با تغییراتی که در نفت و پتروشیمی صورت گرفته است، با شکستن بخش های مختلف کارگران نفت و پتروشیمی با طرف حساب شدن نه با دولت و بخشا سپاه، که با پیمانکار های متعدد و به این طریق مخفی شدن دولت پشت این بهانه که ،من طرف حساب نیستم و مشکلات مربوط به پیمانکار است، دولت حائلی بین خود و طبقه کارگر گذاشته بود. این حائل ها روز به روز فرو می‌ریزد.

کارگر نفت جایگاه خیلی مهمی دارد. از نظر اقتصادی، از نظر انتظاراتی که دارند و از نظر موقعیتی که کارگر نفت داشته است، اعتصاب نفت و پتروشیمی بسیار مهم است. به علاوه از نظر جنبشی برای جمهوری اسلامی یک زنگ خطر است. وقتی که می‌گوید «کارگر نفتِ ما، رهبر سرسخت ما» دارد تکرار می‌شود، مانند این نیست که انقلاب مشروطه برای راست دارد

تکرار می‌شود. انقلاب پنجاه و هفت تکرار نخواهد شد، مبارزه‌ی کارگری سطح دیگری دارد. کارگر صنعتی امروز ایران بسیار بسیار آگاه تر است نسبت به کارگر سال پنجاه و هفت که ضد استبداد بود، به حق ضد استبداد بود اما منافع مستقیم طبقاتی‌اش را به اندازه امروز نمی‌شناخت. ضدیت با استبداد را پشت ضدیت با آمریکا، ضدیت با امپریالیسم و نه پشت استبداد سیاسی‌ای که حاصل ساختار سیاسی اقتصاد کاپیتالیستی است، برده بود. هنوز طبقه کارگر آن رشد را نداشت. می‌توانست در دل آن انقلاب داشته باشد. با همان موقعیتی که داشت آن انقلاب می‌توانست انقلاب کارگری باشد. بگذاریم از آن. کارگر امروز در ایران کارگر آگاه تری است. چهل سال تجربه‌ی کلنجار رفتن با یک حکومت را دارد. حکومتی که با اسم «انقلاب مستضعفین» آمده و به اندازه‌ی کافی خون پاشیده و جنایت کرده و فقر و تباهی آورده است. (پیشروان این طبقه امروز منافع مستقیم ش را می‌شناسد.)

جایگاه نفت از نظر عملکرد روزمره‌ی مبارزاتی، اگر انتظار داشته باشیم که مانند انقلاب پنجاه و هفت باشد، پس باید انتظار داشته باشیم انقلاب پنجاه و هفت تکرار شود. یا راست انتظار دارد دوباره انقلاب مشروطه‌ای بشود. چنین چیزی نیست. من مخالفتی با این به اصطلاح نوستالژی ندارم. اما به دلیل ندیدن اینکه آن جایگاه را ندارد انکار کردن موقعیت امروز طبقه کارگر، به نظر من بیشتر شبیه نوستالژی راست و بورژوازی ایران است که فکر می‌کند که حتما انقلاب مشروطه‌ی دیگری می‌شود. این یک پیوستگی جنبشی است و به طبقه کارگر ایران احساس قدرت می‌دهد. به این معنی نیست که نفت می‌خواهد آن نقش را بازی بکند. اعتصاب کارگر نفت و واحدهای صنعتی نفت بسیار مهم هستند. اما امروز ما شاهد در صف مقدم بودن هفت تپه هستیم. آیا اعتصاب هفت تپه نقش «کارگر نفت ما، رهبر سرسخت ما» را ایفا می‌کند؟ تا الآن که نقش رهبری را ایفا کرده است. در ادامه چه خواهد شد؟ این مبارزه در جریان است. نمی‌توان یک جنگ در جریان را قدم به قدم پیشگویی کرد. تا اینجا که به نظر می‌آید که آن را تامین کرده است. آیا در سطح دیگری، هنگامی که شوراها‌ی کارگری درست می‌شود، هنگامی که کمیته های کارخانه ها درست می‌شود و وقتی که وارد یک سطح دیگری می‌شود باز هم می‌تواند آن را تامین کند؟ امروز است یا فردا؟ باید اجازه بدهیم که این مبارزه ادامه پیدا کند. آیا هفت تپه آن جایگاه را دارد؟ آیا واحد دیگری خواهد آمد؟ قابل پیش بینی نیست. تا امروز هفت تپه این جایگاه را داشته است.

درنتیجه اگر بخواهم به مثال شما برگردم، نفت از نظر تحرک طبقه کارگر جایگاه بسیار مهمی دارد. از نظر نقش هدایت سیاسی که در انقلاب پنجاه و هفت داشت، ما امروز شاهد آن نیستیم. امروز شاهد آن هستیم که هفت تپه این نقش را ایفا می‌کند. به عنوان «پایتخت اعتصاب جهان» از آن یاد می‌شود. درنتیجه در ادامه چه خواهد بود، مبارزه‌ای در جریان است و باید دید سطح پیشروی و سطح دستاوردهایی که تا به امروز کسب شده، که دستاوردهای بسیار مهمی هستند و این ها را باید دید، به کجا خواهد رفت.

طبقه کارگر ایران با قدرت خودش حق اعتصابش را عملاً گرفته است. اعتصاب الآن دیگر حق است. می‌شود آن را گرفت. می‌شود اعتصاب کرد. کسی نمی‌تواند (در مقابل آن) کاری انجام بدهد. بگیرید، ببینید، زندان کنید، پرونده سازی کنید؛ نمی‌شود. آزادی عقیده و بیان حق است. کارگر این را بر بالای سکو فریاد می‌زند. احساس اعتماد به نفس، احساس خوشبینی و اینکه می‌گوید «من انسان هستم و برده نیستم.» کارگر بودن الآن در آن جامعه محترم است. و شما شاهد هستید که خانواده‌ها و مادرانی که از سندیکا حمایت کرده‌اند و کسانی که فریاد می‌زنند که «ما هم کارگریم.» کارگر بودن به معنای انسان توسری خور نیست. بلکه به معنای کسی است که برای گرفتن حقش پا به میدان می‌گذارد. همه‌ی اینها دستاورد هستند. و به نظر من مبارزه تازه آغاز شده است. در یک سطح دیگری. و من فکر می‌کنم که این سطح به سطح بالاتری عروج خواهد کرد. فی‌الحال کرده. آیا این به این معنی است که مسئله‌ی معیشت حل شده؟ نه. آیا به این معنی است که همه‌ی حقوق ها پرداخت شده‌اند؟ نه. همانطور که گفتم اگر کسی آن را به عنوان یک کمپین یا یک آکسیون می‌بیند که ،ای کارگران اعتصاب کنید و سرنگون کنید، یعنی چه که سرنگون کنند؟ چگونه سرنگون کنند؟ من هم طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی هستم و شما هم هستید اما بگذارید این اعتصاب کارش را بکند و به پیش برود.

این سلسله اعتصابات، از قوه قضائیه و قوه مقننه و فساد و زدوی و اختلاس و همه‌ی اینها را آورده به سطح جامعه و به پای حسابرسی! نماینده مجلس را مجبور کرده که بیاید، صدا و سیما را مجبور کرده که آن را پوشش بدهد، آنها را مجبور کرده که کارگر را به رسمیت بشناسد، شورای اسلامی را کنار زده، خانه‌ی کارگر را کنار زده؛ همه این ها آرزو بود. که الآن برآورده شده. آن را تقویت

جنبش کارگری و ...

کنید، حمایت کنید تا پیشتر برود. کسی آن را به آکسیون کمپین سرنگونی تبدیل می‌کند، کسی هم می‌گوید که «یک مطالبه‌ی صنفی است و آیا برآورده شد یا نه؟» خب، برآورده نشد. چه کار کنیم؟ باز هم اعتصاب کنیم؟ جواب من این است که من چه مخالفتی دارم با مبارزه‌ای که در جریان است و ده‌ها و ده‌ها کارگر حرفشان را می‌زنند و اعتراضشان را می‌کنند و تصمیمشان را می‌گیرند و تا اکنون این پیشروی‌ها را داشته و باید منتظر پیشروی‌های بیشتری باشیم؟ و به هم پیوستگی آن واحد‌هایی که مشغول شروع این اعتصابات هستند غیر قابل انکار است. و اینکه من بروز آن را نمی‌بینم به نظر من حاصل تصمیم، رای گیری و درایت دست اندرکاران آن است و فکر می‌کنند که الان درست نیست، الان ضربه می‌خوریم، الان فضا را امنیتی کرده‌اند و.... اگر جمهوری اسلامی می‌خواهد “سر خودش را زیر برف بکند”، خب بکند. اما ما به اصطلاح بی‌موقع سرمان را بیرون نمی‌آوریم. در نتیجه جمهوری اسلامی با این امنیتی کردن و گفتن «باید جلوی تکرار هفت تپه را بگیریم» می‌خواهد سر آن را زیر خاک می‌کند، اما پیشروی این جنبش با این روش‌ها متوقف نمی‌شود.

وریا نقشبندی: در رابطه با کل توضیحی که شما در مورد جنبش کارگری و مبارزاتی که تا اکنون به صورت پیوسته پیش رفته است و ادامه دار هم خواهد بود؛ سوال آخر من این است که چه دورنمایی را برای جنبش کارگری می‌بینید؟ و جنبش کارگری به کجا می‌رسد؟ و این روند مبارزه اقتصادی و سیاسی، چه مسیری را طی می‌کند؟

ثریا شهابی: خوشبینانه ترین دورنما و سناریویی که ما می‌خواهیم اتفاق بیافتد، قلبا دوست داریم که اتفاق بیافتد و سعی می‌کنیم اتفاق بیافتد این است که این سیر سرنگونی جمهوری اسلامی با پرچم طبقه کارگر و انقلاب کارگری باشد. کاش سرنگونی جمهوری اسلامی با انقلاب کارگری توأم باشد. می‌شود و امکان پذیر است اگر دشمنان ما این همه امکانات نداشتند و این روند را قیچی نمی‌کردند و علیه آن توطئه نمی‌کردند. اگر این جنبش بر سکوی خودش همینطور ادامه پیدا می‌کرد یک فاز از انقلاب کارگری می‌بود. انقلاب کارگری چگونه اتفاق می‌افتد؟ ما نمی‌توانیم غیب گویی بکنیم. مبارزه در جریان یک مبارزه اقصای-سیاسی است. من این‌ها را از هم تفکیک نمی‌کنم. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر همیشه توسط حکومت سیاسی شده. این که روشن است. خوشبینانه ترین سناریو این است که طبقه کارگر که قدرت، آمادگی فکری، تئوری و سیاست خودش را دارد. و به نظر من طبقه کارگر طیفی از رهبران و دست‌اندرکاران، چه در سطح حزبی و چه در سطح خود طبقه کارگر را دارد. (انقلاب کارگری را با سرنگونی جمهوری اسلامی توأم کند.) منتها این‌ها هنوز برای تامین آن سناریو کافی نیست. اگر شما وارد سطح دیگری از تشکل، شکل دادن به اتحاد و رهبری سراسری و آماده برای مقابله با اتفاقات بزرگ نباشید. آیا «شورش گرسنگان» دیگری سر خواهد گرفت. از جای دیگری طغیان دیگری سر خواهد گرفت. نا معلوم است. ممکن است سر بگیرد. آیا این شبکه رهبران آماده هستند که دست به اقدامی بزنند تا به استیصال کشیده نشود؟ خلا قدرت ایجاد نشود؟ اگر خلا قدرت ایجاد شد بلافاصله توسط شوراهای مردمی و شوراهای محل کار پُر بشود و اجازه ندهند این خلا قدرت توسط دسته‌جات سپاه و جبهه النصر و ترامپ و اردوغان و ... پر بشود؟ این‌ها همه سوالاتی باز هستند. این‌ها همه کارهایی هستند که باید از پیش برای آن آماده باشید تا به آن سناریوی خوشبینانه برسید.

هیچ جایی امروز برای دورنما، پتانسیل و انقلاب کارگری، مناسب تر و آماده تر از ایران نیست. چگونگی محقق شدند آن وابسته به آمادگی رهبران آن دارد. رهبران پیشرو مبارزات کارگری، گرایش کمونیستی طبقه کارگر، از حزب آن تا شبکه محافل رهبرانی که دارند این مبارزات را سازماندهی می‌کنند و این اعتراضات را به پیش می‌برند؛ این‌ها باید آمادگی برای مقابله با اتفاقات بزرگ را داشته باشند. یکی از این اتفاقات بزرگ همین خیزش‌ها هستند.

جمهوری اسلامی هیچ راهی ندارد که از این تقابل اجتناب بکند. راه تخریب دارد، راه مقابله مخرب دارد اما راه بقا ندارد. ایجاد شکاف و تفرقه ملی و قومی، از احزاب ناسیونالیست گرد بگیرد تا دروازه قومیت و شکاف قومی مذهبی در کردستان، می‌تواند توسط جریانات ناسیونالیست گرد باز شود، و در آن صورت وظیفه‌ی کمونیسم و کل جنبش کارگری و گرایش کمونیستی طبقه کارگر است که با این تحركات قومی مذهبی از کردستان تا بلوچستان و خوزستان مقابله کند؛ کردستان به درجه‌ای یک جامعه‌ی تحزب یافته و قطبی است. این قطبی شدن در بقیه ایران تا درجه‌ی زیادی یک قطب آن طبقه کارگر و جنبش کارگری است که هم اکنون این موقعیت بی‌نظیر را دارد. و قطب دیگر آن جنبش راست است.

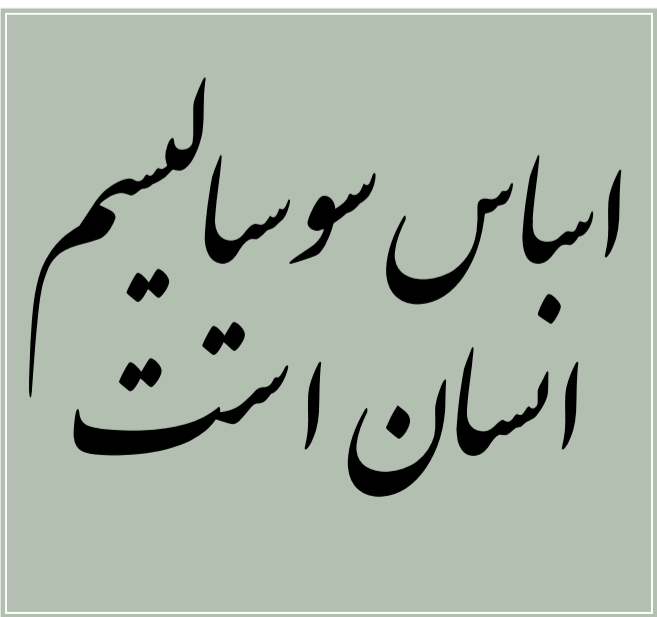
راستی که از فرسگرد و پروژه های امید به ترامپ بستن و اتکا به دسته‌جات درون خود سپاه و حکومت و دسته‌جاتی که باقی می‌مانند و می‌خواهند خون بپاشند و سناریوی سپاه درست کنند، را تشکیل می‌دهد. جمهوری اسلامی مانند شاه نیست که رها کند و برود. باید آن را کنار زد. خودشان فرار نخواهند کرد. جایی ندارند که فرار کنند.

راستی که به سپاه و امکانات آن و دسته‌جات مسلح‌ش امید می‌بندد. امروز در شرایط نامناسبی هستند. امروز از عراق و لبنان و ایران، تا آمریکایی که ترامپ در آن موقعیتی ندارد و ...؛ پروژه های راست در ضعیف‌ترین موقعیت قرار دارد. در نتیجه برای ما بهترین موقعیت است. موقعیتی که این‌ها دیروز داشتند. با فشار تحریم و خطر جنگ و ... آماده شده بودند و سرآسیمه “شورای دوران گذار” درست کرده بودند تا “اغتشاش” بشود و خلا قدرتی به وجود بیاید و این‌ها از بالا بیایند و بر جنبش سوار شوند، آن شانس را ندارند، زیرا راست در جهان در بن بست است؛ آمریکا از پاسخگویی به مردم خودش هم ناتوان و همچنان درگیر است. برای راست کیس ایران و این تحریم های اقتصادی و تلاش هایی که ترامپ دارد می‌کند، فعلا بازنده است. راست ایران به شدت افراطی، غیر متمدن، دیکتاتور مستبد و ضد کمونیست است. راست ایران مانند راست فرانسه و سوئد نیست. بلکه یک راست افراطی به شدت مخرب است که سلطنت را نمی‌تواند برگرداند. اما از مجاهد تا فرسگرد و “شورای دوران گذار”، این‌ها همه آماده هستند که با “اغتشاش” به یک نوعی این روند قطع بشود. ما نباید اجازه بدهیم که پیشروی جنبش کارگری توسط هیچکس قطع بشود. و باید در برابر هر اتفاق بزرگی در جنبش خودمان افتاد آماده باشیم. شورش گرسنگان جنبش ماست، تحرك زنان و اعتراض‌شان به تجاوز جنبش ماست، اعتراض به تخریب محیط زیست جنبش ماست، اعتراض به نحوه مدیریت بحران کرونا – که دارد از مردم فقیر و محروم کشتار جمعی می‌کند – جنبش ماست. اینها همه جنبش های ما هستند. و اگر به خاطر این‌ها هر جایی منفجر شود (شورش شود) و ما آماده نباشیم مطمئن باشید که راست تلاش خودش را می‌کند که کاری بکند.

در نتیجه دورنما این است که جامعه قطبی‌تر و قطبی‌تر می‌شود. ما یک جنبش برای سرنگونی جمهوری اسلامی نداریم، ما یک جنبش برای گذار از جمهوری اسلامی نداریم، ما یک نیرو نداریم بلکه دو تا هستند. دو سناریو هستند. فعلا سناریوی راست، از دسته‌جات درون حکومتی بگیرید تا دسته‌جات برون حکومتی و فرسگردی و “شورای ملی مقاومت” مجاهدین و “شورای دوران گذار” فرسگرد و پهلوی. اینها فعلا در دوران بیماری به سر می‌برند. چون رهبرشان ترامپ در شرایط خوبی نیست، و از این سو وضع سیاسی-اقتصادی خامنه‌ای هم خوب نیست. در نتیجه ما موقعیت بسیار بسیار بهتری داریم اما هیچ چیز تضمین شده نیست اگر ما خودمان را برای اتفاقات و رویداد های بزرگ و پیش‌بینی نشده در جنبش خودمان آماده نکنیم. این رویدادها کم نیستند. ما ابران را داشتیم، دی‌ماه را داشتیم. ابراز نگرانی خود حکومت را داریم. و همچنین باید برای تحركات راست آماده باشیم. لازمه‌ی این، تشکیل ستاد فرماندهی است برای جنبشی که در صحنه حضور دارد و اعتصاب‌هایی که در جریان است و مبارزاتی که می‌تواند همه‌ی جنبش های اجتماعی را هدایت کند. پایان

***با تشکر از رفیق سعید محمدی برای پیاده و ویرایش کردن متن گفتگو**

(تاریخ پخش ۳۰ اوت ۲۰۲۰ - ۹ شهریور ۱۳۹۹)



مروری بر شوراهای ...

بود، حزب دمکراتی که از بالای سر هیئت نمایندگی خلق کرد که مشغول مذاکره بودند،خودش به تنهایی و مخفیانه مشغول مذاکره بود برای سازش و توافق باجمهوری اسلامی،حتی در مدت آتش بس ستونهای نظامی رژیم را اسکورت میکرد که خودشان را به داخل پادگانها برسانند. نمونه مشخص آن شهر مهاباد بود. قبل از شروع جنگ ۲۴ روزه سنندج در بهار ۱۳۵۹ ستونی بزرگ نظامی از طرف رژیم میخواستند وارد پادگان سنندج شوند،حزب دمکرات قول اسکورت آنرا به رژیم داده بود،اما از همان نقطه وردی توسط مردم مبارز سنندج، جوانان انقلابی متشکل در بنکه ها و سایر نیروها(کومله، پیکار، چریک های فدایی خلق) مانع ورود ستون نظامی به شهر شدند، بنکه ها و سازمان های فعال در شهر با فراخوان راهپیمایی به طرف ستون نظامی ، دیواری هزاران نفره انسانی مقابل آن ایجاد کردند. ستون نظامی ستون اما میخواست با دور زدن شهر از راهی دیگر وارد پادگان شوند،اما با عکس العمل به موقع کومله،پیکار و سازمان چریکهای فدایی خلق دریک درگیری نظامی اطراف روستای ننه له کاملا در هم شکسته و تارو مار شد و هرگز به پادگان نرسید.

آموزش کمک های اولیه و تشکیل گروههای امداد (گروههای امداد تشکیل شده توسط شوراهای نقشی حیاتی در هنگام جنگ ۲۴ روزه سنندج ایفا کردند) در طول جنگ ۲۴ روزه شهر سنندج از زمین و آسمان زیر شدید ترین بمباران،خمپاره و توپ باران بود، بیمارستان هم از این قاعده مستثنی نبود، نصفی از بیمارستان در اثر اصابت گلوله توپ و خمپاره ویران شده بود. پزشکان و پرستاران در این شرایط زخمی ها و سایر بیماران را مداوا میکردند. دسترسی به تنها بیمارستان شهر در این شرایط اگر نگوییم غیر ممکن اما بی نهایت سخت و پر مخاطره بود. بدین منظور بنکه ها با همان امکانات اولیه شروع به دایر کردن بیمارستان های کوچک و مخفی کردند و باهمان امکانات اولیه جان صدها نفر از مردم غیر مسلح شهر پیشمرگان و ... را نجات دادند. مخفی بدین علت بیم آن میرفت که از طرف هسته های مخفی جریان اسلامی اخوانالمسلمین مفتی زاده و عوامل رژیم گره نظامی محل بیمارستان به پادگان مخایره شود و مورد حمله قرار بگیرد.

حل و فصل اختلافات و کمک های مشاوره ای به افراد ساکن محله.

دایر کردن کتابخانه و هسته های مطالعاتی.

۹- در نبود مراکز خدماتی در سطح شهر برای رفع نیازهای مردم (بهداشتی و درمانی، آذوقه و خواروبار وسوخت). به جای این مراکز و برای تسهیل امورات روزمره مردم کاری بایستی کرد،بنکه ها بطور شایسته ایی این امر را به انجام رساندند. بنکه ها در هماهنگی با اصناف و بازاریبان و گاهأ مصادره انبارهای مواد غذایی احتکار شده میحتاج مردم شهر را تامین میکردند.

۱۰- در طول اداره شهر توسط بنکه ها و سازمان های سیاسی دسته دسته جوانان و آزادخواهان از شهرهای مختلف ایران به کردستان می آمدند و به بنکه ها و سازمان های سیاسی سر میزدند،سوالات و نکته های خود را طرح میکردند و جواب میگرفتند، بخشأ حتی آموزش های اولیه نظامی را یاد میگرفتند و برمیگشتند. سنندج و کردستان بطور عام به سنگر دفاع از انقلاب تبدیل شده بود، اما این سنگر با ارزش،پروسه ارزشمند تداوم انقلاب با حمله رژیم به کردستان از دست رفت .

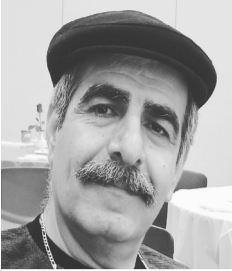
بطور عام چپ و کمونیست ها درگیر مسائل مردم از کوچکترین مسئله تا بزرگترین آن بودند و پایشان روی زمین سفت، گره خورده بودند به یک جنبش عظیم اجتماعی برای ادامه انقلاب. چپ و کمونیست بودن و از کمونیست ها دفاع کردن به داده ای نرمال تبدیل شده بود، غیر از آن جای تعجب بود.

۱۱- بنکه ها در جریان عقب نشینی نیروهای نظامی از شهر و با هماهنگی نیروهای سیاسی برای حفظ جان افرادی که در بنکه ها فعال بودند و بیم آن میرفت با اشغال شهر توسط رژیم اسلامی دسنگیر شوند، برای انتقال آنها به خارج شهر نقش بسزایی داشتند

۱۲- جمع آوری روزانه نشریات و خبر نامه از تمام سازمانهای مستقر در شهر و در دسترس قرار دادن آنها برای افراد محله.

سپتامبر ۲۰۲۰

مروری بر شوراهای محلات سنندج (بنکه ها)



احمد بهزاد مطلق

هدف از این نوشته قرار دادن تجربه ای ارزشمند از کار در محلات برای نسل امروز است و بیان نقش بنکه های محلات سنندج و شوراهایی است که شکل گرفتند. بنکه هایی که در دوره انقلاب و با سرنگونی حکومت پادشاهی به کمک کمونیستها شکل گرفتند و در طول عمر کوتاه خود نقش ارزنده ای در دفاع از آزادی و امنیت شهر و در اداره شهر سنندج داشتند.

بنکه های محلات نامی آشنا در مبارزه آزادیخواهانه مردم سنندج علیه ضد انقلابی اسلامی در سالهای ۵۷ تا اشغال کامل این شهر در اردیبهشت سال ۵۹ توسط نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی است. بنکه هایی که سبمل و ارگان دخالت مردم در مبارزه، در دفاع از شهر و اداره آن بود. این بنکه ها یکی از دستاوردهای مهم جنبش چپ و کمونیستی در ایران بود. این بنکه ها (شورای محلات) امکان شرکت وسیع، زنده، روزمره، فعال و مستقیم آنان را در تمام جوانب زندگی به وسیع ترین شکل مهیا کرد و تجلی زیباترین شکل اعمال اراده مستقیم و آزاد مردم در زندگی و مبارزه خود بود.

بوجود آمدن شوراهای محلات یا بنکه ها در سنندج رعد و برق در آسمان بی ابر نبود. برای درک این مسئله بایستی کمی به زمینه ها ی این پدیده پرداخت، البته بایستی خودمان را در شرایط چهل سال گذشته قرار دهیم. (اوضاع ایران بعد از انقلاب، اوضاع کردستان و نیروهای دخیل و فعال در آن شرایط).

در ایران رژیم سرکار آمده بود که همان رسالت رژیم قبلی را در سرکوب خواست های انقلاب به عهده گرفته بود، اما با این تفاوت بزرگ که توده ها، زحمتکشان خواهان ادامه انقلاب و رسیدن به خواست های خود بودند، به خانه برنگشته بودند و به اشکال مختلف (جنبش کارگری، زنان، دانشجویی، مردم آزادیخواه) پیگیر خواست های اساسی انقلاب بودند. از طرف دیگر ارگانهای سرکوب رژیم که در جریان قیام ضربه خورده بودند، به مقدار زیادی توان سرکوب و کنترل جامعه رو از دست داده بودند، و بطور کامل تثبیت نشده بودند.

ولی در کردستان این امر شدت بیشتری داشت، در شهر سنندج در جریان پروسه قیام و حتی بعد از سرکار آمدن جمهوری اسلامی جریانات چپ و بطور عام تفکر چپ دست بالا را داشتند، توانسته بودند جریان های اسلامی چه شکل محلی آن (دارو دسته مفتی زاده) و چه شکل نماینده حکومت مرکزی (جریان صفدری) لگام بزنند و منزوی کنند و از سوی دیگر جریان ناسیونالیسم کرد به رهبری حزب دمکرات هم نفوذ چندانی در شهر سنندج نداشت.

این امر به همت فعالیت تعداد زیادی افراد فعال چپ و خوشنام در بین مردم که به طور عملی درگیر تمام فعل و انفعالات بودند بوجود آمده بود، به یک معنی افرادی که پایشان روی زمین سفت بود و عملاً همگام و دوشادوش مردم در تمام زمینه ها مشارکت فعال داشتند.

بعد از قیام شهر سنندج شاهد رخدادهای زیادی بود (جنگ خونین نوروز ۵۸، تشکیل شورای شهر سنندج، راهپیمایی بطرف شهر مریوان در حمایت از آنها در جریان کوچ تاریخی آنها و...) که موضوع این نوشته نیست، اما این رخدادها زمینه ساز و بعنوان تجربه خوبی در بوجود آوردن شوراهای محلات بود.

در اینجا لازم است به طور اختصار مروری کنیم روی اتفاقاتی که رخ داد.

جنگ خونین نوروز ۵۸ سنندج در اساس ادامه انقلاب بود، مردم سنندج به ارگانهای تازه تاسیس رژیم اعتراض داشتند و خواهان برچیدن آنها از داخل شهر بودند. خواهان کنترل شهر توسط نیروهای مردمی مسلح بودند و خواهان برگشت تمام ارگانهای رژیم به داخل پادگانها بودند. ارگانهایی نظیر مکتب قران و کمیته صفدری.

مکتب قران همان دارو دسته مفتی زاده بودند، جریان اسلامی اخوان المسلمینی به شدت ضد چپ و ضد کمونیست. ورژن سنی جریان اسلامی، در مقابل جریان صفدری ورژن شیعه جمهوری اسلامی. از سوی دیگر انقلابیون و افراد چپ و کمونیست داخل پادگان شهر سنندج در اعتصاب بودند و خواهان تحویل دادن تمام فرماندهان به مردم و دادگاهی شدن آنها، تحویل انبار اسلحه به ارگانهای مردمی داخل شهر بودند.

در این کشمکش از طرف نیروهای چپ و کمونیست وضد انقلاب اسلامی تازه سر کار آمده جنگ نوروز سنندج شروع شد. رژیم اسلامی از داخل پادگان شهر شروع به توپ و خمپاره باران شهر کرد و تعداد زیادی از مردم غیر مسلح کشته شدند. در عوض این تعرض نیروهای چپ و کمونیست فرمان عمومی برای حمله به پادگان شهر صادر کردند، جانباخته صدیق کمانگر در رادیوسنندج

از طرف تمامی نیروهای چپ و کمونیست سخنرانی آتشی انجام داد و فرمان حمله پادگان را صادر کرد.

جنگ خونینی در گرفت که در نهایت مردم توانستند قسمتی از پادگان متعلق به هنگ ژاندارمری را تصرف کنند و تمامی اسلحه ها را مصادره کنند. البته تعدادی از مردم در جریان این حمله اسیر نیروهای رژیم شدند. مکتب قران و کمیته صفدری از داخل شهر برچیده شدند. در نهایت رژیم اعلام آتش بس کرد و هیأتی را به سرپرستی طالقانی راهی سنندج نمود، در نتیجه مذاکرات این هیأت با نمایندگان مردم قرار بر این شد شورایی پنج نفره اداره شهر را بدست بگیرد و اسرای مردم در پادگان آزاد شوند، نیروهای رژیم در پادگان بمانند و حق دخالت در امور شهر را نداشته باشند..

نطفه کنترل محلات از همان چند ماه قبل از قیام بسته شد، زمانی که رژیم شاه و ارگانهای سرکوب به حالت نیمه فلج در آمده بودند، ناتوان از ارائه خدمات شهری، تامین امنیت و خود منشا ناامنی بودند.

انقلابیون و افراد آزادیخواه، کمونیست ها، جوانان و روشنفکران ضد رژیم شاهی در صدد برآمدن که این خلاء قدرت را پر کنند، بدین خاطر در اکثر محلات تشکل هایی شکل گرفت برای توزیع مایحتاج ضروری مردم به شکل عادلانه، بخصوص نفت که بعلت اعتصاب کارگران شرکت نفت کمیاب شده بود.

همچنین این تشکل ها در حفظ امنیت محلات نقش فعالی داشتند هم در برابر عوامل رژیم شاهی و هم دارو دسته های ارزال و اوپاش که بیشترشان در خدمت رژیم بودند برای ارباب مردم به پا خواسته.

بعد از انقلاب این تشکل ها با سر کار آمدن رژیم اسلامی در فضای جدیدی به کار خود ادامه دادند

۱- بسیج و ترغیب مردم جهت شرکت فعال در انتخابات شورای شهر سنندج.

بعد از جنگ نوروز خونین سنندج و اعلام آتش بس موقت و تشکیل شورای موقت پنج نفره، قرار بر این بود که انتخابات وسیع و آزاد با شرکت تمام نیروها، احزاب و شخصیت های مستقل برگزار شود. بنکه ها نقش اساسی در ترغیب مردم برای شرکت هر چه وسیعتر به عهده داشتند. در ضمن عهده دار نظارت و کنترل کامل در اجرای درست، بدون تقلب از مرحله تبلیغ کاندیداها تا مرحله رأی گیری داشتند. در واقع میتوان گفت این اولین و تنها انتخابات آزاد در رژیم اسلامی بود.

در نتیجه شورایی یازده نفره تشکیل شد که متشکل بود از نیروهای چپ و کمونیست، افراد مستقل و افراد وابسته به مفتی زاده.

۲- بسیج و تبلیغ جهت شرکت در راهپیمایی بزرگ بسوی شهر مریوان برای پشتیبانی از مردم شهر مریوان جهت بیرون راندن ارتش و عوامل سرکوب رژیم جمهوری اسلامی از داخل شهر.

مردم شهر مریوان، انقلابیون و آزادیخواه به رهبری نیروهای چپ و کمونیست خواهان برچیدن مقرهای مکتب قران در سطح شهر بودند که مشغول تعرض به مردم به انواع و اشکال مختلف بودند، در این راستا درگیری بین مردم و نیروهای چپ و کمونیست از یکطرف و مکتب قران که از نیروهای رژیم در پادگان شهر مریوان حمایت و تقویت میشدند در گرفت که منجر به جانباختن تعدادی از نیروهای چپ و کمونیست شد.

مردم و آزادیخواهان مریوان به رهبری کومه بعنوان اعتراض و با خواست برچیدن مقرهای مکتب قران و عوامل رژیم اسلامی شهر را ترک کردند و به حومه شهر کوچ کردند، شهر کاملاً از سکنه خالی شد. لازم به ذکر است شخص زنده یاد فواد مصطفی سلطانی نقش جدی در این حرکت داشت.

در شهرهای دیگر کردستان از جمله سقز، بانه و سنندج راهپیمایی اعتراضی به سمت مریوان در حمایت از کوچ تاریخی مردم مریوان سازماندهی شد.

بنکه های شهر سنندج به اشکال مختلف نقش اساسی در برگزاری این راهپیمایی مردم شهر داشتند. برای محافظت از هزاران نفر در طول مسیر جاده سنندج به مریوان احتیاج به نیروی نظامی بود، افراد مسلح در تمام بنکه های سطح شهر توانستند بخش عمده این نیرو را تأمین کنند.

عمده دغدغه از لحاظ امنیتی حمله افراد قیاده موقت(حزب دمکرات کردستان عراق یا همان جریان بارزانی) بود که همکاری نزدیکی با رژیم اسلامی داشتند.

تهیه مواد غذایی و آب برای هزاران نفر در طول راهپیمایی که حدود یک هفته طول کشید کار آسانی نبود، باز هم افراد متشکل در بنکه ها در این امر نقش بسزایی داشتند. دهات اطراف مسیر راهپیمایی هم در تامین مواد غذایی هم پای اساسی این نیاز بودند.

۳- بسیج نیرو و شرکت فعال در دفاع از جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب شهر سنندج، زمانی که اسلامی های شهر (دارو دسته مفتی زاده) قصد حمله به آن را داشتند.

جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب مکانی بود متشکل از افراد، نیروهای چپ و کمونیست که در اداره شهر در همکاری با شورای شهر، امنیت و سایر نیاز های مردم دخیل بودند.

اما نیروهای مفتی زاده تنها نیروی اسلامی در سطح شهر همیشه مشغول سانتاژ بر علیه جمعیت بودند و در یک مقطع با بسیج در اوپاش و اوپاشان سطح شهر قصد حمله به مقرر جمعیت را داشتند. زیرا تحمل آزادیهای وسیع و امنیت کامل که در شهر به رهبری کمونیستها برقرار شده را نداشتند، این حمله با درایت جمعیت و وفراخوان بنکه ها برای حفاظت از جمعیت در نطفه خفه و خنثی شد.

در عرض چند ساعت صدها نیروی مسلح از طرف تمام بنکه های سطح شهر به طرف جمعیت روانه شدند. نیروهای مفتی زاده با آگاه شدن از این میزان پشتیبانی بدون اینکه جرأت درگیری داشته باشند عقب نشینی کردند.

۴- دایر کردن کتابخانه در محله، که به مرکزی برای تجمع مردم محل در جهت آموزش سیاسی و آشنا شدن به حقوق پایه ایی آنها تبدیل شده بود.

۲۸ مرداد ۵۸ رژیم ضد انقلاب اسلامی به فرمان خمینی و صدور فرمان حمله توسط بنی صدر که گفت بند پوتین هایتان را باز نکنید تا به غایله کردستان پایان میدهد، به شهرهای کردستان و عقب نشینی موقت سازمانها و احزاب فعال به خارج شهر فعالیت کمیته ها و هسته های محلی هم متوقف شد.

شروع دوباره فعالیت این تجمع ها و هسته ها بعد از آتش بس آبان ماه ۵۸ بود که بین حکومت مرکزی و گروه ها و سازمانها ی نظامی برقرار شد و دوباره تمامی گروه ها و سازمانها کنترل شهر را بدست گرفتند.

آتش بس زمانی صورت گرفت که رژیم شکست های نظامی مقتضاتنه از دست نیروهای مسلح و مردم خورد. رژیم برای تجدید قوا و به ناچار تن به این آتش بس داد، داشت وقت میخزید برای حمله مجدد و بدست گرفتن کنترل شهرها.

با تحت کنترل درآمدن مجدد شهرها، برای اداره شهر و پاسخ دادن به نیازهای روزمره زندگی مردم نیاز عاجلی احساس میشد، مخصوصاً وقتی رژیم به شهر کامیاران نزدیکی سنندج حمله کرد، آتش بس را شکست و شهر کامیاران را باز پس گرفت، در نتیجه این حمله تعداد زیادی آواره راهی شهر سنندج شدند، برای اسکان دادن این تعداد از مردم آواره نیاز بود کارهایی در کل شهر انجام بگیرد، قبل از این جریان آوارگی مردم کامیاران، شوارهایی تشکیل شده بود که هر کدام تقریباً جداگانه عمل میکردند.

اما بعد از آواره شدن مردم کامیاران جرقه تشکیل شورای مرکزی شهر سنندج زده شد. زیرا نیاز بود در کل شهر هماهنگ عمل شود و کل شهر را با نیاز های ماکرو پوشش داد.

این امر از طرف شورای محله "آغه زمان" شروع شد، با دعوت از تمامی شوارهای فعال در سطح شهر و انتخاب نمایندگانی از هر شورا، شورای مرکزی شهر تشکیل شد.

از این بیعد شوراها با تشکیل این مرکز هماهنگ تر و کارا تر عمل میکردند.

بطور اخص شورا های محلات با توجه به نیازهای آن وقت و درک نیروهای انقلابی از وظایف و نقش شورا و درجه همکاری سازمان های فعال در شهر (کومه له، چریک های فدایی خلق، پیکار و اتحادیه کمونیست های ایران به نام پیشمرگان زحمتکشان، در امور زیر دخیل بودند.

- ۱- توزیع خواروبار و مایحتاج مردم تا حد ممکن به شکل عادلانه در محل.
- ۲- نگهداری و حفظ امنیت محله در برابر هسته های مخفی عوامل مفتی زاده، رژیم، سرفت و بزهکاری (در اینجا بایستی متذکر شد که آمار سرفت و بزهکاری در دوران کنترل شهر توسط سازمانها و شورای محلات به پایین ترین حد خود در تاریخ شهر سنندج رسیده بود)
- ۳- تشکیل جلسات بحث و گفتگو روزانه حول مسائل مطرح روز.
- ۴- دعوت از سازمانها ی فعال در شهر برای سخنرانی و تشریح مواضع سازمانی آنها. این جلسات در مساجد محلات برگزار میشد، ملاها و خدمه و حشمة مساجد بطور کامل اتوریته بنکه های و چپ راپنیرفته بودند و حتی گاهاً همکاری میکردند. در مجموع مساجد توسط بنکه ها به محل بسیج نیرو تبدیل شده بود.
- ۵- آموزش نظامی افراد داوطلب. چونکه مردم و نیروهای چپ و کمونیست میدانستند دیر یا زود رژیم برای بازپس گیری شهرها حمله ایی همه جانبه را آغاز خواهد کرد، بدین خاطر آموزش نظامی هر چه بیشتر افراد برای دفاع از شهر ضروری بود. تنها حزبی که به توافق با رژیم دل خوش کرده بود حزب دمکرات

کووید ۱۹، بحران اقتصادی سرمایه جهانی و چشم انداز بیکاری

مصطفی اسد پور

"اقتصاد جهانی درگیر یک بحران اقتصادی عمیق است. بی ثباتی و تشنج در بازار سهام حکایت از عدم تعادل سرمایه دارد. البته پیش بینی بحران بعدی با اطمینان بیشتری غیرممکن است. اما از یک چیز می توان اطمینان داشت - اینکه یک بحران جدید اجتناب ناپذیر است و احتمالاً بسیار بدتر از بحران قبلی خواهد بود."

عبارت فوق از نشریه فاینشال تایمز است و با همه اشاره به یک واقعه بزرگ، تلخ و تکان دهنده هنوز از خوش بینانه ترین نمونه ها از میان خروار ها نظرات و تفسیرها درباره روندهای اقتصادی جهان امروز محسوب میشود. با چند روز فاصله، نهم آوریل رئیس صندوق بین المللی پول ارزیابی واقع بینانه تری ارائه داد: "هنوز نمی توان فهمید که اقتصاد جهانی از کرونا تا چه اندازه تأثیر می گیرد. اما اوضاع بد است. در حال حاضر واضح است که نرخ رشد اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۰ یک چرخش منفی شدید به خود خواهد گرفت. در واقع، ما انتظار بدترین رکود اقتصادی از زمان رکود بزرگ ۱۹۳۰ را داریم."

نوشته حاضر در باره بحران اقتصادی جهان کاپیتالیستی و مشخصاً درباره اهمیت و ابعاد بیکاری در این بحران است. نوشته ادعای بدعت های نظری اقتصادی را ندارد و در عوض در میان مندرجات مراجع و رسانه های اقتصادی سرخ رکود اقتصادی از نوع ۱۹۳۰ را دنبال میکند. هدف نوشته چشم انداز مقابله طبقه کارگر با تباهی و کابوس بیکاری، مشخصاً در تشابه با بحران ۱۹۳۰ است. هشدار در زمینه بیکاری و بحران در ابعاد تکرار کابوس ۱۹۳۰ از طرف الیت فکری بورژوازی کم نیست، اما بنظر نمی رسد از جانب طبقه کارگر جدی گرفته شود. خبری از آمادگی فکری و سازمانی را در کمتر جایی میتوان سراغ گرفت. تفکیک و تاکید بر هسته "اقتصاد سیاسی" بحران در مقابل جنبه های کرونایی بحران جاری بخش مهمی از نوشته را بخود اختصاص میدهد و برای روشنی بحث سیاست کمینترن در سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ مورد اشاره قرار میگیرد.

کووید ۱۹ و بحران اقتصادی

نظام سرمایه همزمان در دو بحران، یکی بحران اقتصادی و دومی بحران کرونا دست و پا میزند. این دو بحران بطرز تنگاتنگی با هم درآمیخته است. دولتها، بنگاه های مالی و اقتصادی، و همچنین نمایندگان فکری سرمایه در جهان هیچ فرصتی را از دست نمیدهند تا بحران موجود را به ویروس کووید ۱۹ مربوط سازند. بحران اقتصادی موجود با ریشه در بحران عمیق سال ۲۰۰۸ تناقضات و ابعاد عمیق تر رکود اقتصادی را پدید میکشد. کووید ۱۹ نقش یک چاشنی برای انفجار را ایفا کرد. این نوشته در مقابله با تصویر گمراه کننده بورژوازی از روندهای زیر استدلال میکند:

اول: تصویر وارونه و دروغین بورژوازی جهانی از ویروس کووید ۱۹ و اپیدمی کرونا

دوم: تبدیل کووید ۱۹ به یک نعمت و یک فرصت مغتنم برای تعدیل تناقضات اقتصادی یک کاپیتالیسم جهانی بیمار

سوم: تبدیل کووید ۱۹ به یک ابزار حمله به موقعیت و منافع طبقه کارگر و مردم زحمتکش.

هم ویروس و هم قاتل، هر دو خود نظام است!

کووید ۱۹ یک ویروس بسیار خطرناک و کشنده است. هیچ تردید در این مورد جایز نیست. خصوصیات و کاراکتر آن بعنوان یک ویروس، ابعاد ناشناخته آن در تجربه موجود پزشکی و قدرت مهیب آن در فعال ساختن سایر بیماری و نقاط ضعف بدن فرد قربانی؛ هر کدام به تنهایی کافی است تا این پدیده را جدی انگاشت. اما هیچ کدام از این خصوصیات توجیه قابل قبول برای یک مشت از خروارها رنج و درد و تلفات ناشی از کووید ۱۹ را بدست نمیدهد. سرطان بمراتب تهجمی و کشنده تر است. اپیدمی ویروس سرماخوردگی نیز در میان سالمندان و با مکانیسم های مشابه خطر مرگ را به گردش در میاورد. در مورد ویروس ایندز هم، نه از واکسن و نه از معالجه موثر خبری در میان نیست. مثالها در موازات و در تقابل راه چاره برای کرونا بسیار میتوان سراغ گرفت. اما نمونه ها و تجربیات زنده و موجود حکایت از قدرت و امکان تسلط بر مخاطره شیوع و ابتلا کرونا دارد. کووید ۱۹ با استفاده از دستکش، ماسک و مقررات بهداشتی قابل کنترل بوده و بیماران کرونایی، هر چند سالخورده در مراکز و با تجهیزات و مراقبت پایه موجود هم تا حد چشمگیری قابل نجات بودند.

پروپلماتیک گمراه کننده واکسن

گره زدن مقابله موثر و فوری علیه کووید ۱۹ با پروسه واکسن را باید گمراه کننده ترین حکم دنیای سیاست معاصر نامید. خاصیت این حکم دروغ در توجیه بی عملی جاری و در وقت خریدن برای قدرتهای حاکم نهفته است. واکسن - به فرض اینکه چنین چیزی (با توجه به خصوصیات مشترک با ویروس آنفلانزا) میتوانست

در معالجه و کنترل کووید ۱۹ موثر واقع شود - یک پروسه تولیدی حداقل یک - دو ساله را میطلبید، و یک توجیه برای تعلل و انتظار را فراهم میساخت. بورژوازی در قالب جهانی و در قالب دولت های محلی بدون وقفه و معطلی بر حلقه طلایی "واکسن" جنگ انداختند. در گوشه و کنار دنیای کاپیتالیستی هر چقدر که مقابله با کرونا چه در بیمارستانها و در چهارچوب بالینی، چه در سطح جامعه و در چهارچوب بهداشت و تندرستی جمعی عامدانه تعلل بخرج داده شد؛ به همان اندازه در تقلیل کووید ۱۹ و بیماری کرونا به پروپلماتیک و مسابقه بر سر واکسن از هیچ تلاش و پروپاگاندا فروگذار نشد.

در دنیایی که همه چیز مهر طبقاتی بر خود دارد، تشخیص "کرونای طبقاتی" زیاد غیر واقعی بنظر نمیرسد. کرونای طبقاتی برای کارگر ترس و مرگ، آنهم مرگی ارزانتر از هر وقت دیگر؛ کرونای طبقاتی برای بورژوازی شتاب و اشتها، ابتکار عمل و تقویت آقایی و آینده نگری را بهمراه داشت. کرونای طبقاتی برای طبقات پایین و عده سر خرمن حول واکسن بهمراه داشت و واکسن خود لغت و لعاب دنیایی از چرنیدیات عالمانه و محاسبات دلال منشانه به ارمان آورد.

کووید ۱۹ میراث بحرانی برای بحران بدتر

کرونا در بدترین وقت ممکن، در دل یک بحران اقتصادی در حال انفجار، سر زده هویدا گشت. کرونا موجد بحران نبود، بروز بحران را تشدید کرد، اما بلاگردان بحران اقتصادی قرار گرفت. سیاستهای اقتصادی ضد کارگری، صرفه جویی و خصوصی سازیها در اقصی نقاط دنیا و از جمله در کشورهای غربی به تخت و تاز مرگبار کرونا میان طبقه فروست میدان داد. اما در این میان، بورژوازی بحران گریبانگیر خود را به گردن کووید ۱۹ انداخت. در فاصله بسیار کوتاهی بورژوازی حاکم، کشور پس از کشور، در مسابقه ای نفسگیر، صدها و هزاران میلیارد دلار از بودجه عمومی و از کیسه مردم عادی را صرف نجات بانک ها و موسسات تولیدی نمودند و در گستاخی نفرت انگیز به عنوان جبران عواقب ناشی از کرونا توجیه گردید. این نسخه ها نه میخواست و نه میتوانست بحران اقتصادی مزمن جاری را تخفیف دهد. تناقضات پایه و عوامل بحران جان سخت به قوت خود باقی ماند و "بسته های اقتصادی کرونا" این تناقضات را اگرچه عقب انداخت اما دامنه و عمق بحران را افزود. اقتصاد کاپیتالیستی دنیای امروز با طناب کرونا هر چه عمیق تر خود را در منجلاب بحران اقتصادی اسیر ساخت.

در ابعاد مخرب پزشکی کووید ۱۹ به سختی میتوان اغراق کرد. خود واقعیت و شواهد باندازه کافی دهشتناک است. خوش بینانه ترین ارزیابی ها دلالت بر کابوس جان سخت برای چندین دهه آینده دارد. در عین حال بطور موازی کابوس ابعاد اقتصادی کووید ۱۹ جهان امروز را در چنگال خود گرفته است. برای تصویر درست باید "اقتصاد کرونا" را در متن بحرانهای ادواری کاپیتالیسم جهانی قرار داد. بحران کرونا بر متن پس لرزه های بحران بین المللی ۲۰۰۸ - ۲۰۰۹ و در دل نطفه های بحران آتی شکل گرفت و خود را تحمیل کرد. بحران ۲۰۰۹ با شروع از بازار وام و مستغلات امریکا جهان را در بر گرفت؛ و در یک فاصله ده ساله با همه تکاپوی دولت و سرمایه بین المللی با تناقضات بمراتب عمیقتر در سرازیر بحران قرار دارد.

"سوسیالیسم برای کاپیتالیستها و کاپیتالیسم وحشی برای کارگران" بعنوان مخرج مشترک سیاست دولتها در اقصی نقاط جهان برای سرشکن کردن عواقب بحران ۲۰۰۸ بر سر طبقات پایین، مشخصه پله دیگری در تعمیق نولیبیرالیسم، به ادبیات اقتصاد سیاسی اضافه گردید. اختصاص ارقام نجومی از خزانه عمومی برای تضمین و نجات سود دهی سرمایه ها با وحشی ترین سیاست های صرفه جویی در استانداردهای پایه ای بهداشت، مسکن، تغذیه، نگهداری سالمندان و اقشار نیازمند تلفیق شدند. لیست صدمات سنگین ناشی از کووید ۱۹ با سوابق سیاستهای نولیبیرالی دولت های اروپایی در مقابله با بحران اقتصادی ۲۰۰۸ بسیار گویا است. ایتالیا (دومین کشور صادرات صنعتی اروپا)، انگلیس (جزیره رشد و توسعه بی وقفه)، و سوئد (مهد دولت رفاه)؛ درگیر بزرگترین صرفه جویی در هزینه های بهداشت و بیمارستانها؛ به بزرگترین باتلاق توسعه بیماری کرونا تبدیل شدند. صنعت و توسعه و رفاه این دولتها و کل اروپا بر دوش کارگر استوار بود و بورژوازی در کرونا و با کرونا گلیم را از زیر پای طبقه کارگر بیرون میکشد.

تکرار رکود ۱۹۳۰ در پیش رو

در تاریخ پنجم نوامبر ۲۰۱۹، مجله اقتصادی معتبر انگلیس Financial Times نوشت:

"اکنون که اقتصاد جهانی با بدترین رکود از زمان بحران مالی

(اشاره به بحران و رکود سال ۱۹۳۰) روبرو شده است، تولید خودرو یک صنعت خاص است که هم مقصر است و هم یک قربانی. تولید کنندگان خودرو دارای زنجیره تأمین طولانی برای قطعات هستند. آنها همچنین عمده مصرف کنندگان مواد اولیه و مواد شیمیایی، منسوجات و الکترونیک هستند و اینکه چگونه این کار را انجام می دهند، میلیون ها شغل خدماتی در فروش، تعمیر و نگهداری را تحت تأثیر قرار می دهد». این روزنامه یک هفته بعد (۱۲ نوامبر) اظهار داشت: «رکود جهانی در صنعت اتومبیل به شدت به مجتمع صنعتی آلمان ضربه می زند.» و در تاریخ ۴ دسامبر ۲۰۱۹، همان Financial Times نوشت: «رکود در بازار جهانی خودرو سریعترین از زمان بحران مالی است.»

تاکید بر بحران اقتصادی جاری و هشدار بر عمق، دامنه و سرعت گسترش آن نه به Financial Times محدود میشود و نه تازگی دارد. این بحران به هیچ وجه به صنعت تولید خودرو نیز محدود نبوده است. بحران سال ۲۰۰۸ با ورشکستگی بانکها و بنگاه های مالی امریکایی شروع شد و با ورشکستگی کامل اقتصاد یونان، ایسلند و اسپانیا از اروپا جان تازه گرفت؛ و به نوبه خود نقشه های تشکیل اروپای مشترک، بعنوان قطب بزرگ اقتصادی جهان را نقش بر آب کرد. تلاش دولت های فرانسه و انگلیس و آلمان در نجات بانکهای خود با ناکامی فقط بحران را عمیق تر ساخت. در مجلات اقتصادی از بحران ده ساله میان ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸ نام برده میشود. این بحران با ریشه های اساسا سیاسی خود در جهان چند قطبی، با بلاتکلیفی قطب های جدید و قدیم اقتصادی، با دست و پا زدن در منتهی علیه سیاستهای ارتجاعی و کاپیتالیستی جز تعمیق بحران به "بدترین بحران جهان سرمایه بعد از رکود بزرگ ۱۹۳۰" به موقعیت بهتری نائل نگردید.

آمار و ارقام منتشره از جانب سازمان جهانی پول (IMF) در سند جنجالی خود "چشم انداز اقتصاد جهانی" در پانزده آوریل موقعیت را وخیم تر از رکود بزرگ ۲۰۰۸ ارزیابی کرد: "ما وارد بدترین رکود اقتصادی از زمان رکود بزرگ" شده ایم.

«شیوع کووید ۱۹ همچنان گسترده است و تلفات انسانی آن افزایش می یابد. توقف روندهای تولیدی اقتصاد جهانی را بطور جدی تحت تأثیر قرار میدهد. در نتیجه این اوضاع نرخ رشد اقتصاد جهانی ۳ درصد از میزان پیش بینی شده در سال ۲۰۲۰ کاهش خواهد داشت، این سطح بسیار وخیم تر از موقعیت سال ۲۰۰۸ است. در یک سناریو با فرض رفع خطر کووید ۱۹ در نیمه دوم ۲۰۲۰ و به شرط اقدامات هوشیارانه و مبتنی بر همبستگی کشورها، شانس آن که رشد اقتصادی به حدود شش درصد در سال ۲۰۲۱ برسد، منتفی نیست.»

(The Great World Economic Outlook, april ۲۰۲۰: "The Great Lockdown", www.imf.org)

در تاریخ ۲۹ آوریل، وقتی آمار منتشر شده برای ایالات متحده کاهش ۴.۸ درصدی را نشان داد، دیدگاه IMF تأیید شد. متعاقباً آمار برای منطقه یورو منتشر شد که در طی سه ماهه ۳.۸ درصد کاهش نشان داد. ضربات فاجعه بار ویروس کرونا، بحران اقتصادی را که از قبل در جریان بود، تشدید کرده است. بعلاوه نسخه "شرط اقدامات هوشیارانه و مبتنی بر همبستگی کشورها" از طرف IMF جز افاضه منجیان کارکرد کاپیتالیسم نمیتوانست باشد. رقابت از مکانیسم های ذاتی کارکرد سرمایه و تشدید مرگبار رقابت در دوره بحران پیش شرط همزیستی رقیب سرمایه با یکدیگر در دوره های رونق است. رقابت چه در دوره رونق و چه در دوره بحران ریشه در تحکیم کارمزدی و تشدید استثمار کارگران دارد.

US GDP change seasonally adjusted annual rate



Eurozone GDP seasonally adjusted quarterly



در انتظار بحران بزرگتر: رکود و بیکاری

کووید-۱۹ همه قدرت خود را به شرایط بحران اقتصادی جهانی مدیون است و قدرت مهیب خود را در بحرانی عمیق تر به نمایش خواهد گذاشت. کووید-۱۹ توسط دولتهای حاکم به یک هیولا علیه زندگی مردم طبقات پایین تبدیل شد و مورد مصرف این هیولا در شکل گیری جوانب مختلف بحران اقتصادی وخیم تر در آینده است. روندها و سراسیمگی بحران اقتصادی جهانی فراگیر مدتهاست آغاز شده است. طبعا کسی نمیتواند جزئیات و گام های گسترش بحران را پیش بینی کند. اما این بدان معنا نیست که منطق و عرصه های عملکرد بحران را نشناسیم.

اقتصاد جهانی هر آن منتظر انفجار صنعت خودرو، نفت، شرکت های هواپیمایی، صنعت مسافرت و توریسم است. رستوران ها و خرده فروشی ها، آنهایی که تا کنون با بسته های حمایتی دولتی جان سالم بدر برده اند، امیدی به بازگشت مشتریان خود ندارند. تولید خودرو با شبکه عظیم کارگاه های جانبی با کاهش ۲۱ درصدی در جهان دست و پنجه نرم میکند. کاهش رفت و آمد قیمت نفت را به پایین ترین سطح آن رانده است. صنعت مسافرت احتمالاً بهبود خواهد یافت، اما قادر نخواهد بود به آنچه در گذشته قابل پیش بینی بود نزدیک شود. در حال حاضر، ظرفیت هواپیمایی جهانی ۷۳ درصد کاهش یافته است. شش تا هشت سال طول کشید تا صنعت هواپیمایی پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بهبود یافت و این در دوران رونق بود. این بار احتمالاً سخت تر خواهد بود. ایرباس و بوئینگ هر دو به دنبال بسته های نجات از این موقعیت هستند. در بیمارستانها و خدمات پزشکی سراسیمگی و بلاتکلیفی حکمفرما است. بیمارستانها در امریکا در صف انتظار کمک های دولتی در حالت نیمه تعطیل به سر میبرند، چرا که عمل های جراحی با سود و صرفه به نفع معالجه بیماران کرونا از دستور خارج شده اند. در اکثر کشورها در جهان دستمزد پرستاران و کادر پزشکی بخاطر اضافه کاریهای مربوط به کرونا با تعلل گسترده انجام میگیرد و در بسیاری نقاط همزمان با اوج اپیدمی، کادر پزشکی از کار بیکار میشوند. بحران اقتصادی دلیل اخراجها عنوان میگردد.

تا آنجا که به محدوده داخلی کشورها مربوط میشود، پاکت های ارقام نجومی در نجات سرمایه ها در تشابه سرازیر کردن پول به چاه بی انتها به عکس خود تبدیل شده، افزایش سهمگین بدهی و کسر بودجه خود به صورت عامل بی ثباتی فوری و جدی اقتصادی عمل میکند. کمک های دولتی در دل بحران بودجه، در سطح هزاران میلیارد دلار صرف ادامه کاری شرکت هایی میشود که «تولید» اصلی آنها دوشیدن بودجه دولتی است. در عین حال بخش اصلی دستمزد کارکنان شرکت ها از انواع اعانات دولتی پرداخت میشود، تعداد اینگونه کارکنان در آلمان و ایتالیا، فرانسه و کل صنعت اروپا ۳۰ میلیون نفر برآورده میشود. جمع «مشاغل کاذب»، عنوانی رایج برای مشاغلی که با طریق بودجه دولتی در خدمت بنگاه های تولیدی مستقیماً و یا غیر مستقیم در پروردهای مختلف به کار گمارده میشوند، بمراتب بیشتر از این تعداد است.

خصوصیت اصلی این مشاغل سیال بودن و همزیستی تنگاتنگ آنها با بیکاری است.

کووید-۱۹ اقتصاد جهانی را مورد حمله قرار داده است. این اقتصاد از قبل بیمار بود و از مقطع پایان جنگ جهانی دوم، از یک بحران به بحران دیگر با آشفتگی و بدون قطب نما زخم های خود را لیس میزند. بورژوازی جهانی در تلاش دائمی برای تعویق و ملایمت بحران در واقع بر عمق و حدت آن افزوده است. زمانی امریکا موتور محرک اقتصاد جهانی به حساب میامد. زمانی چین و در مقطعی نیز امیدها به اروپای مشترک بسته بود. این غول های اقتصادی به تنهایی و در ارتباط با هم سرمنشاء تنش های بزرگ علیه سیستم اقتصاد بین المللی به حساب میآیند. کافی است به کوه بدهی دولت امریکا، به از هم پاشیدگی اروپای مشترک، به برکسیت، به بحران نفت، به جنگ گمرکات امریکا-چین نظری انداخت؛ و یا شاید کافی باشد این سه قطب اصلی جهانی را در مواجهه با کووید-۱۹، هم از نقطه نظر پزشکی و هم از نظر اقتصادی شاهد گرفت.

پنجشنبه سیاه ۱۹۳۰ و ۹۱ سال بعدتر

پنجشنبه سیاه، مصادف با ۲۹ اکتبر با سقوط "وال استریت" شیبور بزرگترین رکود اقتصادی جهان کاپیتالیستی بصدا در آمد. طلیعه بحران و دامنه آن نا آشنا نبود. اخبار و شواهد این بحران در رسانه ها، در سیاست و در فعل و انفعالات اقتصادی امریکا جریان داشت. وقوع عملی آن در انتظار یک جرعه در کمین نشسته بود. در فاصله کوتاهی ورشکستگی بانکها به تعطیلی کارخانه ها کشید. بیکاری عظیم میان ۴۰ تا ۶۰ درصد کارگران را در برگرفت. فقر و بی مسکنی سراسر جمعیت کارگری را فلج نمود. بودجه دولت زیر چتر "حالت فوق العاده" از هر گونه تعهدی نسبت به تامین زندگی میلیونها کارگر شانه خالی کرد. صف های نان از هر کوچه و برزن سر بر آورد. تعداد کسانی که قادر به تامین اجاره خانه، قادر به تامین مخارج درمان عضو بیمار خانواده یا قادر به سرپرستی فرزندان خود نبودند، سر به آسمان برداشت. بحران بلافاصله از امریکا به اروپا سرایت نمود و بزودی اقصی نقاط جهان را فرا گرفت...

امروز ۹۱ سال بعدتر کووید-۱۹ و بحران عمیق ناشی از سیاه ترین کارکرد سرمایه جهانی در تقاطع یکدیگر سناریو سیاه یک قرن قبل را جلوی روی مردم زحمتکش قرار داده اند. بیکاری و بیکاران همچنان بنا به تعریف طعمه اصلی بحران های اقتصادی بحساب میآیند. اگر بحران بحال خود رها شود، اگر نیروی بازدارنده در کار نباشد، توحش بورژوازی مرزی را برسمیت نمی شناسد. تا همین جا، در دوره رونق هم بخش بیکار جامعه را بهر بهانه مورد حمله قرار داده اند. تا همین جا بخش بیکار و از کار افتاده جامعه را به گوشت دم توپ کووید-۱۹ تبدیل ساخته اند، و تازه هشدار میدهند و برای ایام وخیم تر در راه شکم صابون میزنند. سوال اینست که چرا؟ چه چیزی زیر پای بورژوازی را در این حملات وحشیانه علیه طبقه کارگر سفت میکند؟ سنگر بندی مقاومت کارگری کجاست، موانع بسیج آن چیست؟ اهمیت این سوالات زمانی نمایان میشود که ۹۱ سال به عقب

برگردیم. آن زمان در آستانه بحران و در ببحوحه رکود بزرگ انترناسیونال احزاب کمونیستی بسیج و سازماندهی اعتراض علیه بیکاری را در دستور عاجل خود قرار داد، در مقابل بورژوازی تعرض را در پیش گرفت و این حرکت را مجرای سازماندهی نیروی انقلاب طبقه کارگر تعیین نمود:

"بیکاری گسترده منبع سرشار انرژی انقلابی طبقه کارگر است. فقط باید بدانیم چگونه می توان این انرژی را به جریان انداخت و هدایت کرد، باید بدانیم که چگونه این نیرو را سازماندهی کنیم، چگونه خواسته های بیکاران به مطالبات اقتصادی و سیاسی صحیح تبدیل می شود. باید شعارها، فرم ها و روش های سازمانی مناسبی یافت. به این ترتیب بتوان انرژی جمعی بیکاران را به یک جهت مشترک هدایت کرد." (الکسی لوسوسکی از کمیته اجرایی کمینترن و سخنگوی بین الملل اتحادیه های سرخ کارگری، ۱۹۳۰)

طی دو سال تحت کنترل و بازخواست انترناسیونال در اکثر ایالات کشور امریکا و در کشور های بزرگ اروپایی، اساساً حول انگلیس، فعالین کمونیست به موتور محرکه سازمان یابی بیکاران و طیف وسیعی از اشکال مبارزه، از رژه ارتش گرسنگان گلاسکو تا شورا های بیکاران هارلم تا لژیونهای علیه گرسنگی در سوپر مارکتهای مادرید، در دفاع از زندگی و حقوق حقه کارگران؛ تبدیل گردیدند. بخشی از حرکت متوجه بسیج همیاری فعال از طریق تعاونیها و بخش مهمتر حرکت متوجه بسیج مبارزه جویی و حق طلبی بودند، و تعرض و رادیکالیسم میلیتانت ضامن مطلوبیت و ادامه کاری آنها را فراهم میساخت. توانایی این حرکت به انقلاب در مقابل بورژوازی قد نداد اما موفقیت های آن در ایجاد یک صف مقاومت کارگری از "نیو دیل" امریکا تا بیمه بیکاری در اروپا خود گویاست.

بحث از کپی برداری نیست. اما شرایط بسیار متفاوت امروز، سوالات نود سال پیشتر را با حدت بمراتب بیشتری در مقابل دست اندرکاران سازماندهی صف انقلابی کارگری قرار میدهد. امروز بر بستر پیامدهای شکست تجربه انقلاب اکتبر و پس از آن تجربه بلوک شرق، در پی سیاستهای بازار آزاد، عقب گرد احزاب سوسیال دمکرات و جولان اتحادیه های زرد و بعلاوه بر بستر عمق بحران اقتصادی اهمیت آمادگی ذهنی و عملی طبقه کارگر را آشکار میسازد. چشم انداز وضعیت زندگی و موقعیت مبارزاتی طبقه کارگر چه در سطح بین المللی و چه در سطح کشوری در گرو تشخیص روند بحران اقتصادی است. اما تا آنجا که به گره گاههای بسیج و رزمندگی طبقه کارگر مربوط باشد کماکان دو پدیده "سازماندهی بیکاران" و "پرچم انقلاب و سوسیالیسم" پای ثابت و اجتناب ناپذیر هر سیاست و هر چاره جویی به قوت خود باقی است.

هشتم اوت ۲۰۲۰

مکتبست هفتگی: به سردبیری فواد عبدالهی پنجشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونست ماهانه: به سردبیری خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا: نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری مظفر محمدی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

طبقه کارگر،
برخلاف کلیه طبقات
فرو دست در تاریخ
پیشین جامعه بشری،
نمیتواند آزاد شود
بی آنکه کل بشریت
را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب
کمونست کارگری - حکمتیست

پس مانده های بربریت در دنیای مدرن . (نه به اعدام)

علی خیری

در ابتدای مطلب لازم به یاد آوری نیست که بحث اعدام ، بحثی بسیار ریشه دار و عمیق بوده که تا به حال توسط بسیاری از متخصصان و متفکران آگاه و دلسوز بصورت کاملاً علمی و منطقی مورد واکاوی و پردازش قرار گرفته و توانسته اند افق های جدیدی را در مقابل دیدگان غبار آلود بسیاری از جوامع غفلت زده باز کنند و با نگاهی اجمالی به آمار و ارقام موجود در بین کشورهای مختلف جهان ، به وضوح در خواهیم یافت که تا به چه اندازه هم در این زمینه موفق عمل کرده اند . اما با این وجود ما هم باید به عنوان انجام وظیفه ی انسانی خود ، در نشر ، پاسداشت و شکوفایی هر چه تمامتر آن در جوامعی که هنوز بنا به دلایل مشخصی از آن بی بهره مانده اند قدم برداشته تا آینده ای بهتر را برای انسان ها ایجاد کنیم . به بیانی بسیار مختصر می توان عنوان کرد که اعدام و یا همان قتل عمد و برنا مه ریزی شده ی حکومتی ، عملی است بسیار تحقیر آمیز و مشمزه کننده در جهت خرد کردن شخصیت و سلب حیات از یک انسان . که بنا بر شواهد موجود شاید قدمت آن به دوران حمورابی شاه بابل و دراکون در یونان باستان برگردد و بظاهر برای جرایمی خاص در نظر گرفته شده بود .

در این بین شاید سؤال هایی در ذهن مخاطبان مطرح گردد ، از جمله اینکه مجازات اعدام به چه دلایلی نباید وجود داشته باشد ، تکلیف جنایت کارانی که در یک اجتماع دست به جنایت می زنند چه می شود و چگونه باید با آنها برخورد کرد ، و به چه دلایلی ما نام قتل عمد دولتی را برایش در نظر گرفته ایم ؟ و بسیاری دیگر از این قبیل موارد که باید در پاسخ گفت ، واقعیت این است که از زمان های بسیار دور و تا به حال شاهان ، حکام محلی ، زمامداران مذهبی و کلیه ی عواملی که به نحوی رها شدن انسان های در بند را به مصلحت خویش نمی دانند معمولاً برای استمرار و بقای خود به مستمسکی رسمی و قانونی جهت از میان برداشتن مخالفان خود نیازمند می باشند . و این گاه در پوشش قانون حمورابی ، دراکون ، مذهب ، ایدئولوژی و یا قانون اساسی جلوه گر می شود . در اعدام با وجاهت قانونی و برنامه ریزی قبلی از یک انسان سلب حیات می کنند و به شکلی بسیار وقیحانه حتی زمان ، مکان و روش انجامش را هم به اطلاع عموم

می رسانند و جهت کاری که انجام می دهند کوچکترین مجازاتی هم نمی شوند .

در اجتماع بعضی از انسان ها به دلایل مختلفی دست به عمل قتل و خشونت می زنند ، اما حکومت ها انسان ها را اعدام می کنند . بین این دو ، فقط وجاهت قانونی و کلمه ی اعدام است که متفاوت می باشد ولی هر دو محتوای عملی یکسان دارند یعنی به توسط عملی از قبل پیش بینی شده حق زنده ماندن را از انسانی می گیرند که البته از نظر ما هر دو آنها مضموم هستند و باید در جهت از میان بردن تمامی اشکال آن همت گمارد . به طور واضح سر نوشت مجرمی که مرتکب خطایی شده در هنگام دستگیری کاملاً در اختیار حکومت است و اگر هدف آن تنبیه ، اصلاح و بر گرداندن آن به اجتماع باشد تصمیمات و روش های بسیار متنوعی در پیش روی خود دارد ، اما واقعا به چه دلیل ساده ترین راه یعنی (انجام ندادن هیچ کاری) در جهت اصلاح و پشیمانی او را انتخاب کرده و یکسره آن را به تیغ و شمشیر می سپارد .

در جوامع پیشرفته ی امروزی در ابتدا سعی می شود عوامل اصلی و زمینه ای پیدایش جرایم را به دقت بررسی و تحلیل کرده و بعد در صدد رفع آنها اقدام عملی کنند و در نهایت هم سعی دارند متناسب با اوضاع موجود اجتماع با هر وضعیتی که قرار دارد مجازات هایی را تدوین کنند که نقش اصلاحی آن برای مجرم و نقش حفاظتی آن برای اجتماع تضمین شده باشد . و به تعبیری دیگر قبل از اینکه مجرمی را به محضر دادگاه بکشانند سعی می کنند خود را در جایگاه او ببینند .

مسائل اقتصادی ، سیاسی ، اجتماعی ، و ... بی تردید گره هایی هستند که در صورت باز نکردن صحیح آنها به کانون هایی بدل می گردند که در بطن خود انواع و اقسام مشکلات گوناگون اجتماعی را به همراه می آورند . فساد و نالایقی گسترده ی حکومتی ، ظلم ، سرکوب شدید ، ارتجاع و استثمار روز افزون طبقه ی کارگر و زحمتکشان ، حاصلی جز ایجاد شکاف های عظیم طبقاتی ، فقر و تنگدستی و در ماندگی عمومی نخواهد داشت . در حقیقت جوامعی که سایه ی سنگین سرمایه داری و ارتجاع مذهبی بر سر آنها نقش بسته و تمامی سیاست ها و مناسبات آن به نوعی نشأت گرفته از حیل و ترفندهای تزویر آمیز زر و زور می باشد ، نظام سیاسی بر مبنای خفقان و سرکوب ، نظام قانون گذاری بر مبنای اصل بی قانونی ، نظام قضایی بر مبنای بی عدالتی و نظام اجرایی بر مبنای اجرای سیاستهای مکمل نهاد های همجوار آن قرار می گیرد و همه و همه چیز آن یکسره به قهقرا سوق پیدا میکند .

در زمان برده داری ، حکم برده ای که از دست اربابش فرار

می کرد مرگ بود . در حالیکه ما معتقدیم در اصل برده ای نباید وجود داشته باشد که دولت برای مجازات فرار آن اعدام را در نظر گرفته باشد در ثانی در جامعه ای که بیشتر افراد آنرا بردگان تشکیل داده اند و اقلیتی ناچیز از آن برده داران هستند وضع و تدوین چنین قانونی به چه معنا می تواند باشد؟ ، آیا چیزی جز این است که حکومت ها قوانین را به اسم مردم ولی به نفع خود تدوین می کنند . در چنین جامعه ای است که اگر برده در اثر ظلم و استثمار بی امان خود به تنگ آمده و ارباب خود را از هستی ساقط کند می گیرند او مرتکب قتل شده ولی چگونه است همین برده در مقام پس دادن مکافات عمل خود به توسط حکومت به قتل می رسد منتها با نام اعدام!

هنگامی که انسانهای شریف و شجاع یک اجتماع ، به جرم داشتن مرام اشتراکی و برابری جویانه و تلاش برای از میان بردن فقر و فلاکت و تبعیض موجود در سراسر دنیا به دستور زمامداران حکومتی دسته دسته به جوخه های تیر باران سپرده می شوند فقط یک معنا دارد ، به سکوت وا داشتن و ایجاد رعب و وحشت در میان آزادی خواهان .

مجازات اعدام و حذف فیزیکی انسان ها قبیل از اینکه به عنوان یک روش و ابزار کنترل رفتار اجتماعی مطرح باشد ، بیشتر به عنوان حربه ای است از طرف دولت ها برای به سکوت وا داشتن مخالفان . با نگاهی دقیق به کارنامه ی سیاه رژیم اسلامی حاکم بر ایران به درستی در می یابیم تنها تعداد آمار جان باختگانی که با عناوین سیاسی و عقیدتی جان با ارزش شان را در اثر اجرای حکم اعدام از دست داده اند بسیار بیشتر از تعداد جان باختگانی است که با موارد بزه های اجتماعی سر نوشتی مشابه داشته اند و این گویای این مسئله است که این رژیم به مانند نمونه های مشابه قبلی خود و در همپالگی با عوامل بورژوازی در مسیری قدم بر می دارد که منجر به تخریب هر چه بیشتر کرامت انسانی می شود . اما این چرخه معیوب و ظالمانه نیز در نهایت با آگاهی هر چه بیشتر کارگران و مردم تحت ستم و جانفشانی روشنفکران و آزادی خواهان اجتماع محکوم به گسستن خواهد بود و جایگزین آن هم چیزی نخواهد بود جز ارج نهادن هر چه بیشتر به انسانیت که تنها هدف و آرمان کمونیسم بوده و هست .

۲۳ اوت ۲۰۲۰

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیاپید نیمی از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید. خیلی ساده است! ما مردم متری و پیشرو آن مملکت را بسیج میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد، رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را میگذرانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد. ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند، درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم. آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم، فرهنگ را هم عوض میکنیم. همه جای دنیا همینطور است. شما نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

منصور حکمت

بیانیه حزب حکمتیست (خط رسمی)

بحران در حزب کمونیست ایران و کومه له

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

علنی شدن اختلافات در حزب کمونیست ایران، پس از یکدوره انکار و پنهانکاری از طرف رهبری این حزب و سازمان کردستان آن (کومه له)، اعلام رسمی وضعیت بحرانی در حزب و خطر انشعاب یا حذف تشکیلاتی، عملاً به معنی تقاضای دخالت نیروهای سیاسی چپ در این کشمکش است.

دخالت در این کشمکش برای حزب حکمتیست (خط رسمی) به دلیل اولاً تأثیرات این بحران و هژمونی ناسیونالیسم کرد در این حزب بر فضای سیاسی کردستان و دوماً بدلیل موقعیت ویژه حزب ما در کردستان، و همچنین منافع بلند مدت تر کل طبقه کارگر در ایران، ضروری و تعیین کننده است.

بحران امروز در حزب کمونیست و صفبندی علنی ”رهبری کومه له در مقابل رهبری حزب“ و یا «طرفداران کومه له در مقابل طرفداران حزب کمونیست ایران»، تقسیم شدن عملی ارگانها و اردوگاه میان دو جناح ”طرفداران حزب کمونیست“ و ”طرفداران کومه له« رعد و برقی در آسمان بی ابر نیست.
پروسه پیوستن کومه له به ناسیونالیسم کرد مدتها است شروع شده است. تعیین تکلیف گردش به راست ابراهیم علیزاده و رهبری کومه له و پیوستن رسمی این سازمان به جناح راست ناسیونالیسم کرد و اعلام برائت کامل از گذشته کمونیستی خود، تاریخی قدیمی تر دارد.
کنگره هفدهم این سازمان درتیرماه ۱۳۹۶ بویژه اولین پلنوم کمیته مرکزی کومه له پس از این کنگره و سیاست ”در اولویت قرار دادن تقویت و تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی در کردستان“، به این پروسه قطعیت داد.

برای بررسی و دخالت سیاسی در بحران امروز در حزب کمونیست ایران و کومه له، لازم است مولفه ها و فاکتورهای پایه ای در ایران و در منطقه، توازن قوا میان جنبش های سیاسی و طبقاتی، در جنبش ناسیونالیستی کرد و کمونیسم در ایران و بخصوص در کردستان ایران، را مرور کرد.

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

مولفه هایی که در تعیین تکلیف کومه له موثر بودند:

۱- پولاریزه شدن فضای سیاسی و اجتماعی در ایران و هر چه شفاف تر شدن موقعیت و نقش جنبشهای سیاسی و طبقاتی، صف بندی صریح و روشن تری را از احزاب و جریانات سیاسی می طلبید.
در چنین فضایی، نیروها و احزاب سیاسی که دهه ها در حاشیه دو جنبش کمونیستی و بورژوایی فعالیت و ابراز وجود کرده و میان جنبش های اصلی جامعه نوسان می کردند، دیگر شانسی در دخالتگری جدی و بویژه در قامت رهبری آن، ندارند.
پولاریزاسیون امروز نیروهای سیاسی، بیان این واقعیت و انتخاب شفافی است که به آنها تحمیل شده است.
کومه له از این واقعیت مستثنی نیست و بر این مبنا میان کمونیسم و ناسیونالیسم کرد، دومی را انتخاب کرده و امروز تماماً به یک جریان ناسیونالیستی دگر دیسی کرده است.
به نحوی که شیفت ماهوی از ناسیونالیسم به کمونیسم، اگر غیرممکن نباشد، به دشواری قابل تصور است.

۲- بحران سوریه و بر متن آن حاد شدن مسئله کرد در منطقه، جذابیت نقش ناسیونالیسم کرد در تحولات سوریه، با اتکا به قدرتهای بین المللی و معادلات منطقه ای، افق ایفای نقش و تبدیل شدن به وزنه ای در معادلات منطقه ای را درمقابل نیروهای ناسیونالیست کرد، چپ و راست آن، باز کرد.
این پدیده در تعیین تکلیف کومه له و رهبری آن برای «کسب موقعیت در جنبش ملی کرد» و شرکت و سهم بری در آینده ای«مفروض» و مشابه در ایران، مولفه مهمی بود.
اگر تجربه منفی و بی اعتباری دولت اقلیم کردستان عراق پاشنه آشیل ناسیونالیسم کرد و بویژه احزاب مشابه آن در ایران بود، نقش

«متمایز» احزاب برادر پ ک ک در کردستان سوریه، خون تازه ای در رگ جنبش ناسیونالیسم کرد، و منجمله کومه له، دمید.

۳- بن بست مزمن و چند دهه اردوگاه نشینی، علیرغم تقدیس دائمی آن در کومه له، بلاتکلیفی و استیصال ناشی از روابط نزدیک دولت اقلیم و جمهوری اسلامی و نتیجتاً تحمیل محدودیتهایی بر حضور و فعالیتهای کومه له، بعنوان یک سازمان اپوزیسیون جمهوری اسلامی ایران، رهبری این سازمان را وادار به پیدا کردن راه حلی برای برون رفت از بن بست، بی عملی و بلاتکلیفی مخاطره آمیز، کرد.
برائت کامل کومه له از گذشته کمونیستی خود و دگر دیسی کامل به یک نیروی ناسیونالیست راه حل رهبری کومه له برای«برون رفت» از این بن بست بود.

این دگر دیسی و همکاری های سیاسی ممتد کومه له با احزاب ناسیونالیست کرد در منطقه، نزدیکی به راست ترین و ضد اجتماعی ترین «نیروهای کرد»، نمی توانست در کردستان ایران که کمونیسم در آن تاریخ و سنت قوی و اجتماعی دارد، انعکاسی نداشته باشد.
فاصله گرفتن طبقه کارگر، کمونیستها از کومه له اولین انعکاس و جواب به این تغییر مکان اجتماعی کومه له بود.
«دست رد» مردم و طبقه کارگر کردستان به سینه ناسیونالیسم کرد و پروژه های مخرب آن، قدرتگیری کمونیسم، تبدیل شدن این کمونیسم به پرچم چپ و آزادیخواهی در میان طبقه کارگر و مردم آزادیخواه در کردستان، یکبار دیگر ضرورت دامن زدن به هیستری و دشمنی کور با کمونیسم کارگری و منصور حکمت چه در درون کومه له و چه در جامعه، را در دستور رهبری کومه له قرار داد.
تا جایی که امروز طرفداری از خط منصور حکمت، بعنوان رهبر کمونیسم کارگری، دفاع از سیاستها و دستاوردهای او در حزب کمونیست ایران و کومه له، در این سازمان عملاً جرم و قابل مجازات و در مقابل دفاع از ناسیونالیسم کرد، به دهها زبان و بیان افتخار محسوب میشود.

رهبری کومه له علاوه بر این، برای عروج بعنوان یک سازمان همطراز، و نه «برادر کوچکتر» و “چپ” احزاب کردی، و برای ”تحکیم موقعیت کومه له در جنبش ملی» در مقابل رقیبایی چون حزب دمکرات و مهدی، به راه اندازی یک هیستری ضد کمونیستی نیاز دارد.
تحریف تاریخ حزب کمونیست ایران، تقدیس کومه له قبل از تشکیل حزب، دامن زدن به نوستالژی تاریخ پیش از کمونیست شدن کومه له، تاریخ نگاری های جعلی و عملاً ضدیت با تشکیل حزب، ضدیت با رادیکالیسم کومه له پس از تشکیل حزب کمونیست، ارجاع به عقب مانده ترین سنتها در تقدس ”کومه له“، «شهید پروری» و پوشاندن لباس سیاسی و فرهنگی «کردایی» بر تن برجسته ترین شخصیتهای کمونیست جانباخته در حزب کمونیست و کومه له کمونیست، تحریک احساسات ناسیونالیستی مدتها است از طرف علیزاده و رهبری کومه له بعنوان یک روش «مبارزه سیاسی» جریان دارد.

رهبری کومه له و علیزاده برای تقویت موقعیت سازمان خود، به جلب نیروهایی که پیشتر از موضع ناسیونالیستی، کومه له را ترک کرده بودند، به جلب «طیف قدیم کومه له»، که بدلیل بدنامی مهدی حاضر به پیوستن به باند زحمتکشان نیستند، امید بسته اند.
باز کردن آغوش برای «اخراجی» های دیروز خود و همزمان دامن زدن به هیستری ضد کمونیستی، بیان این واقعیت است.
علیزاده امروز در راهی گام نهاده است که مهدی دهها سال پیش در آن گام نهاد و غرق شد!

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

در خلا وجود یک گرایش کمونیستی در حزب کمونیست ایران که با افتخار و سربلند و با اعتماد بنفس، شفاف و صریح از تاریخ این حزب و کومه له کمونیست، از دستاوردها، مباحث و سیاستهای کمونیستی حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن دفاع کند، گرایش ناسیونالیستی به رهبری علیزاده، کومه له را تسخیر و حزب کمونیست را به پدیده ای در حاشیه خود تبدیل کرده است.
این واقعیتی است که انکار آن غیرممکن و جبران آن غیر قابل تصور است.

رهبری جناح منتقد علیزاده در کمونیسم زادیی در حزب، در تعرض به تاریخ و دستاوردهای کمونیستی این حزب، در گردش به راست کومه له، امتیاز دادن به احزاب ناسیونالیست کرد و سهیم شدن در پروژه های آنان و در کسب قدرت بلامنزاع علیزاده در این جریان، شریک است.
رهبری این جناح، علیرغم تلاش امروز آن برای مقابله با ”افراطی گری“ علیزاده و رهبری کومه له در گردش به ناسیونالیسم کرد و پیوستن مطلق آن به این جبهه، علیرغم مقابله با توطئه های تشکیلاتی رهبری کومه

له علیه مخالفین و منتقدین، ناتوان از نقد کمونیستی ناسیونالیسم حاکم در این سازمان و دفاع از سیاستهای کمونیستی کومه و حزب کمونیست ایران پیش از جدایی کمونیسم کارگری، است.
تلاش مشترک رهبری حزب کمونیست ایران و کومه له در تقابل با دستاوردهای تاریخی کمونیستی حزب و کومه له قدیم، دست گرایش ناسیونالیستی به رهبری علیزاده را برای تسخیر کامل کومه له و تبدیل حزب کمونیست به حاشیه خود باز گذاشت.

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

احیای روش های شناخته شده و سنت دار ناسیونالیسم کرد در کومه له، در پروسه مبارزه سیاسی درون حزبی، حاشیه ای شدن مبارزه متمدنانه روشن و شفاف سیاسی، تسخیر عملی ارگانها، حذف تشکیلاتی، توطئه، پرونده سازی، نا امن کردن محیط زندگی منتقدین رهبری کومه له، در سازمانی که همه در آن مسلح اند، هشدار دهنده است.
باید در مقابل این سنتها، در مقابل توطئه گری، علیه سنت تسویه حساب سیاسی «به زور رای» و مانورهای تشکیلاتی، علیه محفلیسم و دامن زدن به احساسات ”تقدس کومه له« و تحریک احساسات عقب مانده و اخلاقی، در مقابل اعمال فشار سیاسی-تشکیلاتی، مالی و حقوقی به مخالفین، ایستاد.
نیاید اجازه داد زندگی و امنیت نیروی این حزب دستمایه امتیازگیری های سیاسی-تشکیلاتی شود.
مسئولیت حل اختلاف سیاسی و تصمیم گیری سیاسی در امن ترین، سالم ترین و سیاسی ترین فضا و تأمین امنیت سیاسی، مالی، امنیتی و جانی اعضا و کادرهای این جریان بویژه در اردوگاه، تمامام بر عهده رهبری کومه، و شخص ابراهیم علیزاده است.

پیوستن رسمی کومه له، بعنوان آخرین مدعی اعتبار کومه له کمونیست سیاستها و تاریخ تلاش کمونیستی این سازمان، به جناح راست ناسیونالیسم کرد، اگر با مقابله جدی کمونیستها و در راس آن حزب ما رویرو نشود، میتواند به اعتبار و اعتماد کمونیسم در جامعه لطمه زده و ناسیونالیسم کرد را تقویت کند!

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

امروز اما به یمن مقابله جدی ما کمونیستها با خط ناسیونالیستی حاکم در کومه له، این واقعیت که کومه له امروز، میراث دار اعتبار، اتورتیه و محبوبیت ناشی از تاریخ پرشکوه مبارزه کمونیستی علیه بورژوازی حاکم در ایران و بورژوازی کرد در کردستان نیست، به داده بخش وسیعی از کمونیستها و مردم آزادیخواه در کردستان تبدیل شده است.

دفاع بی قید و شرط، صریح و شفاف از تاریخ پر افتخار و دستاوردهای حزب کمونیست و کومه له کمونیست، بیش از همه به عهده سازندگان واقعی این تاریخ و ادامه دهندگان امروز آن است.
باید رویای علیزاده در تبدیل شدن به جلال طالبانی کردستان ایران، در سوءاستفاده از اعتبار و اتوریته کومه له کمونیست در معاملات سیاسی با رقبای خود در ”جبهه کردستانی“، در اتحاد و همکاری با شعبات پ ک ک، را افشا کرد.
باید همه واقعیت پشت بحران کنونی حزب کمونیست ایران را به مردم کردستان و طبقه کارگر نشان داد.
باید تلاش رهبری کومه له در سوء استفاده از مبارزه کمونیستی، اعتبار، اتوریته و محبوبیت حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن را به شکست کشاند.
سوء استفاده از اعتبار کومه له کمونیست و چوب حراج زدن به کمونیسم و مبارزه کمونیستی در کردستان ممنوع است.
اینرا ما نمایندگان این کمونیسم و مبارزه کمونیستی در ایران و کردستان تضمین میکنیم.

حزب حکمتیست (خط رسمی) مصمم است این تلاش ضدکمونیستی و ناسیونالیستی رهبری کومه له را با تمام توان عقب براند و برای پیشبرد این امر دست همه کمونیستها را میفشارد.

شعار حزب کمونیست ایران در جریان اعتراضات ۱۳۹۷ در تهران.

کمیته رهبری حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲ سپتامبر ۲۰۲۰ (۱۲ شهریور ۱۹۹۹)

تلاش برای ترور کارگران هفت تپه، بی جواب نمیماند!

بر اساس اخبار تا کنونی و از جمله گزارش کانال خبری کارگران هفت تپه، در مدت اخیر و در جریان اعتصاب دوماهه کارگران هفت تپه، فعالین کارگری، رهبران و نمایندگان کارگران بارها توسط عوامل حاکمیت و کارفرما از کانال تلفن تهدید به ترور و مرگ شده اند. عوامل و ماموران اطلاعاتی آنها بدون معرفی خود و مرکزی که آنها را اجیر کرده است، نمایندگان کارگران اعتصابی را تهدید کرده اند که چنانچه دست از اعتصاب برندارند ترور خواهند شد. در ادامه این تهدیدها مراکز اطلاعاتی و پلیسی و عوامل آنها در همین مدت خانه پدری محمد حنیفر را به گلوله بسته و منزل یوسف بهمنی را نیز آتش زده اند. خوشبختانه این اعمال تروریستی و جنایتکارانه تلفات جانی به همراه نداشته است. شکی نیست این اقدام تروریستی را عوامل کارفرما و حامیان دولتی شان انجام داده اند و این آخرین برگ تهدید و سرکوب و فشار کارفرما و دولت بر کارگران هفت تپه برای ایجاد رعب و وادار کردن کارگران به عقب نشینی و خاتمه دادن به اعتصاب است.

نمایندگان دولت و کارفرما در رویارویی با کارگران در خیابان، در دستگاه قضایی و پلیسی و زندان و بر سر میز مذاکره، جز طفره رفتن، وقت کشی و نشان دادن استیصال خود، حرفی برای گفتن ندارند. این ها هر گونه عقب نشینی در مقابل خواسته‌های کارگران را در حکم شکست خود می دانند و نهایتاً به ترور و ارعاب پناه برده اند. دولت سرمایه داران در مقابل اعتراض و مبارزه کارگران هفت تپه تمام برگ های خود را آزمایش کرده است. دستگیری و زندانی کردن فعالین کارگری، شکنجه کارگران در زندان، اعتراف گیری اجباری، مستند سازی رسوا، پرونده سازی و احکام قضایی بی پایه، اخراج رهبران کارگری، تلاش برای ایجاد تفرقه در صفوف کارگران بخش های مختلف و علم کردن هویت های قومی و ناسیونالیستی به همین منظور، علم کردن

علیه امپراطوری مرگ

موج دوم کرونا در ایران بیش از ۱۵ استان را در وضعیت اضطراری قرار داده و روزانه از مردم بی پناه و بی دفاع صدها قربانی میگیرد. صف طولانی بیماران، بیمارستانهای مملو از بیمار، پزشکان بی امکانات، چهره امروز شهرهای ایران را تشکیل میدهد. وضعیت تهران بطور ویژه اضطراری اعلام شده است. جامعه در هراسی بی پایان عملا فلج شده است. در چنین شرایطی روحانی در اوج بیشرمی اعلام میکند «موج دوم اپیدمی کووید۱۹ که از یک ماه قبل در ایران آغاز شده، کمکم در حال عبور است»!

در شرایطی که خطر ابتلا به بیماری میلیونها نفر را تهدید میکند نماز جمعه و تجمعات را تعطیل کرده اند اما از تعطیلی مراکز کاری، از امکانات پزشکی رایگان برای مردم، از تامین زندگی مردم و …… هنوز خبری نیست.

در دور اول کرونا اعلام کردند اگر اقتصاد نچرخد معیشت مردم تامین نمی شود. گفتند اقتصاد بر جان مردم مقدم است. اقتصاد چرخید و چرخه فساد و دزدی و اختلاس هم بسرعت می چرخد، چرخ شلاق بر پشت کارگران و احکام زندان و اعدام دستگاه قضایی شبانه روز می چرخد. اقتصاد چرخید و هر چند دقیقه یک نفر می میرد.

اقتصادی که قبل از کرونا مردم گرسنه و بیکار و زیر خط فقر بودند و در زمان کرونا هم از فقر و گرسنگی و هم از بیماری بطور مضاعف می میرند، اقتصاد نیست. امپراطوری مرگ است! به بانک هایشان نگاه کنید، به مراکز نظامی و ادوات و تسلیحات کشنده و نابود کننده شان نگاه کنید، به برج های سر به فلک کشیده و هتل های لوکس و کالاهای لوکس و پر زرق و برق شان پشت وپتیرین ها نگاه کنید، کدام یک از این کالاها و امکانات سرسام آور توانست در بحران کرونا جان حتی یک انسان را نجات دهد؟!

امروز باردیگر حسن روحانی حرف آخر نظام را در کمال بیشرمی و بغایت ضد انسانی تکرار کرد: «با دو میلیون نفر می میرند، با سی میلیون گرسنه به خیابان می ریزند.!». و دولت و نظام حاکم بر ایران اولی را انتخاب کرده است تا دومی اتفاق نیفتد. سیاست گذشتار عمومی برای نجات نظام!

قرار است کرونا با پاشیدن خاک مرگ بر جامعه، با تحمیل فقر و استیصال، با تبدیل مردم خوشبین به آینده و مصمم به مردمی زخمی، عزادار، بیمار، فقیرتر، گرسنه تر، نظام را از خطر به

شورای اسلامی علیه اعتصاب کارگران و … از جمله اقدامات ضد کارگری دولت و کارفرما در این مدت بوده است. همه این جرایم بر علیه کارگرانی انجام شده است که حقوق های موعوه می خواهند و تلاش می کنند با درآوردن و نجات شرکت از دست تخریب کارفرمای اختلاسگر و معلوم الحال بخش خصوصی، از امنیت شغلی و نان سفره خانواده هایشان، دفاع کنند.

تلاش های ضد کارگری دولت مدافع کارفرمای هفت تپه هر کدام به تنهایی کافی بود پشت هر کارگری را خم کند. چند ماه بدون دریافت حقوق و دستمزد، سفره خالی خانواده ها، عرق ریختن در گرمای بالای ۵۰ درجه در خیابان ها، اعتصاب طولانی مدت و بی جوابی دولت و کارفرما…، وعده های توخالی مقامات دولتی و نمایندگان بیت رهبری،همه این ها می توانست کارگران را خسته و نا امید کند و به عقب نشینی وادارد. اما این اتفاق نیفتاد! در عوض استقامت، اتحاد و یکپارچگی صفوف کارگران، هشیاری رهبران، معجزه ی مجامع عمومی کارگری، کمر دشمنان کارگران از کارفرما تا بالاترین سطح نهادهای دولتی و مجلس و قوه قضاییه در مرکز و دستگاه های دولتی و قضایی و پلیسی محلی و سرسپرده ی اسد بیگی در شوش را خم کرده است.

شکی نیست مسئولین و نهادهای دولتی و پلیسی محلی که کارفرما آن ها را خریده و پرونده رشوه خواری شان برملا شده است، شریک این اقدام تروریستی و متهم ردیف اول این جنایت هستند. در نتیجه، توقع این که دستگاه قضایی و پلیسی دولت در شوش، تروریست های عامل کارفرما و وابستگانش در نهادهای دولتی مثل فرمانداری و دادگستری شوش و غیره را شناسایی و معرفی کند، اگر بهبوده نباشد، اما غیرمحتمل است.

اما این ترور از نگاه هزاران کارگر هفت تپه و خانواده هایشان که خود چند ده هزار عضو هستند و همچنین از دید طبقه کارگر ایران ، از دید مردم شرافتمند شوش و دهها میلیون انسان آزادیخواه در ایران و حامیان کارگران مخفی نمی ماند. این مجرمین شناسایی و معرفی خواهند شد. برای کارگاران هفت تپه و برای صف دهها میلیونی از کارگران و مردم حق طلب در ایران، مجرم درجه اول

زیر کشیده شدن نجات دهد. همانطور که جنگ ایران و عراق یک موهبت الهی برای نظام بود. موهبت الهی که نتیجه آن برای مردم چند میلیون کشته و زخمی، فقر و بیکاری و جامعه ای داغدار و ویران شده بود. اولویت جمهوری اسلامی نه مقابله با کرونا و نجات جان میلیونها انسان، که نجات نظام و وقت خریدن و عقب راندن مردم معترض و منتفر از حاکمیت است. اولویت شان نجات امپراطوری مرگ است!

اما جامعه پویا، انقلابی و معترض ایران با طبقه کارگر پیشرو و کمونیسم اش، فلاکت و مرگ و میر مضاعف امروز، و تمام مصیبت های دیگری که در همه این سال ها بر مردم وارد شده است، را با یک انفجار عظیم اجتماعی پاسخ خواهد داد. انفجاری که نطفه هایش در خیزش های دی ماه ۹۶، آبان ۹۸ و اعتصابات مکرر و تا به امروز بخشهای بزرگی از طبقه کارگر، بسته شده است.

جمهوری اسلامی هم، خود را برای این نبرد نهایی آماده کرده و تمام سرمایه خود از ماشین سرکوب تا «برکت کرونا» را برای این جنگ به کار انداخته است.

کارگران، مردم!

جمهوری اسلامی کمر به نابودی جامعه ما بسته است. بازی حاکمیت با زندگی مردم با کرونا شروع نشده و با آن تمام خواهد شد. ویروس کوید-۱۹ بدون جدالی قاطع و مصمم با ویروس جمهوری اسلامی از بین نخواهد رفت.

نباید بهای سیاست ضد انسانی این نظام را ما با جان و سلامت و معیشت مان بپردازیم. همسرنوشتان ما، در مقابل چشمان ما در منازل می میرند، در خیابان ها می افتند و می میرند، در صف بیمارستان ها ماندند و هیچوقت به خانه برنگشتند. این جنایت آشکار را نباید پذیرفت. در مقابل این فاجعه انسانی بایستیم و جان و سلامت و امنیت جامعه را با گشودن درب خزانه های نظام فاسد جمهوری اسلامی پاسداری کنیم.

اعتراضات اجتماعی علیه مرگ و میر انسان ها، گرانی و تورم و گرسنگی، برای رفاه و آزادی و خلاصی از جهنم اسلامی نمیتواند تا پایان نامعلوم بیماری کرونا صبر کند. جامعه آبدستن اتفاقاتی چون خیزش های عمومی، اعتصابات گسترده تر کارگری و شورش بینوایان است. نبردهای عظیمی در پیش است. خود را برای این نبرد متحد و آماده کنید!

کمونیست ها، سوسیالیست ها !

به درست گفته می شود که دنیای پس از کرونا آغاز انفجارهای اجتماعی در گوشه و کنار جهان است. در مورد ایران این را

کمونیست ۲۵۰

این جنایات بالاترین مقامات جمهوری اسلامی و کارفرمایان هفت تپه است. آنها مسئول و مجرم ردیف اول در مقابل این اعمال جنایتکارانه و هر اتفاقی هستند که برای کارگران هفت تپه، برای سخنگویان و نمایندگان آنها و برای خانواده های آنها اتفاق بیفتد.

دولت کارفرماها و دستگاه های دولتی و قضایی و پلیسی محلی در مقابل ایستادگی هزاران کارگر هفت تپه و بخاطر جرایم شان نسبت به کارگران، در دادگاه طبقه کارگر و افکار عمومی جامعه ۸۰ میلیونی مردم ایران، مجرم شناخته شده و محکوم اند.

کارگران هفت تپه آگاهند که تنها ضامن محافظت از جان رهبران و نمایندگان شان و متوقف کردن جرایم کارفرما و عواملش در دستگاه های دولتی و قضایی، اتحاد و همبستگی خود کارگران است. اما کارگران متحد، همزمان از فشار بر پلیس و دستگاه قضایی برای شناسایی و معرفی مجرمین دست بر خواهند داشت و آن را از طرق مختلف پیگیری خواهند کرد!

طبقه کارگر در مراکز بزرگ و کوچک کار این اقدام جنایتکارانه را محکوم می کنند، اعمال تروریستی نسبت به کارگران هفت تپه و خانواده هایشان را بی جواب نمیگذارند و تجربه اعتصاب قدرتمند و ایستادگی خستگی ناپذیر کارگران و پافشاری بر خواسته‌ایشان را می ستایند و از آن می آموزند.

ترور آخرین برگ کارفرما و دولت علیه کارگران و نشان استیصال حاکمیت در مقابل اعتصابات کارگری مراکز نفت و گاز و پتروشیمی و ماشین سازی ها و هفت تپه و در مقابل اعتراضات عمومی زحمتکشان و محرومان و گرسنگان است. ترور، شلیک آخرین گلوله ی دولت کارفرماها بر شقیقه خود در مقابل مبارزه طبقاتی و اجتماعی میلیونی است که گلویش را می فشارد. در این جدال طبقاتی طبقه کارگر و زحمتکشان وزنان و همه انسان های آزادیخواه و برابری طلب پیروز اند.

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی) ۲۴ مرداد ۱۳۹۹ (۱۴ اوت ۲۰۲۰)

میشود با قاطعیت بیشتری گفت. تبعات بحران کرونا در ایران به دلیل ویژگیهای جامعه، نوع حاکمیت و رابطه مردم و دولت سریع تر از هر جای دیگر دنیا خود را نشان می دهد.

کمونیست ها و طبقه کارگر آگاه باید برای نبردی که در پیش است آماده شوند. جامعه امروز به لشکری از سوسیالیست ها نیاز دارد. کمونیست ها و سوسیالیست هایی که منشا اتحاد، اعتماد به نفس و خوشبینی، منشا امید به آینده ای انسانی، طبقه کارگر و مردم آزادیخواه را برای جدال نهایی با بورژوازی حاکم آماده میکنند.

رفقا!

با پایان حاکمیت بورژوازی در ایران، فقر و فلاکت، خرافات و تحمیق مذهبی، استبداد و تبعیض و نابرابری از جامعه رخت بر خواهد بست!

ایران سوسیالیستی بعد از جمهوری اسلامی به شکل باور نکردنی ، تصویر و چهره خاورمیانه را تغییر خواهد داد. صلح جای جنگ، آزادی جای خفقان، برابری اقتصادی جای غنیمت گرفتن ثروت جامعه توسط اقلیتی مفتخور، برابری زن و مرد جای تبعیض و آپارتاید جنسی، آزادی اندیشه و قلم و بیان و تشکل و تحزب، جای خفقان و حقنه کردن اجباری خرافات و ارتجاع، شوراهای کارگری و حاکمیت شورایی جای دستگاه سرکوب بورژوازی و تسلیح توده ای جای ارتش و سپاه و بسیج را خواهد گرفت.

تحقق آزادی و برابری فردا در گرو مبارزه بی امان امروز مردم متحد و سازمانیافته علیه فقر و فلاکت و بی مسئولیتی نظام جمهوری اسلامی در قبال جان و سلامت و امنیت انسان های جامعه است. نگذارید مردم اسیر فقر و بیکاری و نداری، قربانی ویروس مرگبار کرونا شوند. جمهوری اسلامی را بخاطر مرگ ده ها هزار انسان و میلیون ها مبتلای کرونا به چالش بکشید. این رژیم باید پاسخگوی رها کردن انسان ها در دامن مرگ و نابودی باشد. تعطیلی شهرهای بحران زده و تامین معیشت مردم حداقل کاری است که این رژیم باید انجام دهد. نگذارید دولت سرمایه داران برای حفظ سودآوری سرمایه هایشان جان و حرمت و انسانیت مردم را به بازی بگیرد. یقه شان را بگیرید!

حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی) ۲۵ تیرماه ۹۹ – ۱۵ ژوئیه ۲۰۲۰

علیه نا امن کردن فضای زندگی و مبارزه مردم

(در حاشیه انفجارات اخیر در ایران)

طی دو هفته گذشته حوادث و انفجارهایی در مناطق مختلف ایران بویژه در تاسیسات اتمی، نیروگاه برق و پالایشگاه و مراکز صنعتی روی داده است. حوادثی که به حق مایه نگرانی عمیق مردم در ایران شده است.

روز ۵ تیر ماه انفجاری در منطقه پارچین در شرق تهران روی داد. در مورد محل انفجار و دلایل آن اخبار متفاوت و ضد و نقیضی هم از جانب جمهوری اسلامی و هم رسانه های مختلف اظهار شده است. گفته میشود منطقه محل انفجار از مراکز تولید مواد منفجره، راکت و مهمات است. جمهوری اسلامی گفته است محل انفجار پارچین بوده است. در همین روز پست برق شهر شیراز دچار آتش سوزی شد.

روز ۱۲ تیر ماه در یکی از ساختمانهای مرکز مونتاژ سانتریفوژهای در نطنز در استان اصفهان انفجاری رخ داد. به دنبال این انفجار، روز ۱۴ تیر آتش سوزی در نیروگاه حرارتی زرگان اهواز رخ داده است.

هر چند تا کنون جمهوری اسلامی در مورد دلیل انفجار نظر قطعی و روشنی ابراز نکرده است اما گمانه زنی های زیادی در مورد این اتفاقات، از احتمال دست داشتن عوامل خارجی، از جمله دولت اسرائیل، طرح شده است. "شورای عالی امنیت ملی ایران" مدعی است علت انفجار نطنز از نظر آنها روشن است اما بدلائل امنیتی بحث از جزئیات این ماجرا را به بعد موکول کرده است.

طی دو سال گذشته و همراه با افزایش تنش میان آمریکا و متحدینش مانند اسرائیل و عربستان و... با ایران دامنه انفجارات نیز در ایران و در مراکز حساس نظامی و اتمی افزایش یافته است. بعلاوه در این دو سال فضای جنگی و مانورهای نظامی چه از جانب آمریکا و لشکر کشی به خلیج و چه از جانب جمهوری اسلامی، به نام آمادگی برای دفاع در خلیج فارس و... افزایش یافته است.

در دل این تخصصات وقوع انفجارهای اخیر انواع گمانه زنی در مورد دلایل و عوامل چنین انفجارهایی را مستقیم و غیر مستقیم به جدال جمهوری اسلامی و آمریکا و متحدین او گره زده است. اما و مستقل از اینکه دلایل واقعی این انفجارات چه باشد، مستقل از اینکه اسرائیل یا آمریکا و یا عناصر داخلی در خود حاکمیت عامل انفجارات و سوانح اخیر باشند، دود آن مانند تبلیغات جنگی و ایجاد فضای ناامن در ایران و منطقه، به چشم مردم آزادیخواه ایران میرود. جمهوری اسلامی طی یک ساله بیش از ۱۷ نفر را با پرونده جاسوسی برای این کشور روانه زندان کرده است. امروز و به بهانه این تخصصات، حکم اعدام یکی از مهره های خود را به جرم جاسوسی برای آمریکا صادر کرده است. حاکمیت خود را برای سرکوب مردم به بهانه "دفاع از امنیت ملی" آماده میکند.

دامن زدن به فضای جنگی، تحریکات نظامی، بمب گذاری و موشدوانی در منطقه از طرف جمهوری اسلامی و باندهای وابسته به آن تا آمریکا، اسرائیل یا عربستان و گروههای وابسته به آنها، این دشمنان قسم خورده مردم آزادیخواه، مستقیماً در خدمت حاکمیت‌های ارتجاعی منطقه از جمله جمهوری اسلامی برای عقب راندن اعتراضات بر حق مردم است.

حزب حکمیت‌ست (خطر رسمی)، هر نوع تحریکات نظامی، هر نوع بمب گذاری، هر نوع فضا و پروپاگاندا جنگی ... را اقدامی علیه مردم منطقه، علیه مردم ایران و خدمت به جمهوری اسلامی و دول ارتجاعی میداند و آنرا محکوم میکند. ما همزمان تحریکات جمهوری اسلامی علیه مردم ایران به بهانه تخصصات با این دولتها، تشدید فضای پلیسی و امنیتی در جامعه به بهانه این انفجارات و... را اقدامی آگاهانه علیه مردم آزادیخواه ایران میدانیم.

حزب حکمیت‌ست (خطر رسمی)

۱۴ ژوئیه ۲۰۲۰ - ۲۴ تیر ۱۳۹۹

زنجیرها گسسته می شوند!

به دنبال بیش از یک ماه و نیم اعتصاب قدرتمند و پیگیر و متحدانه هزاران کارگر نیشکر هفت تپه، موجی از اعتصابات گسترده و هماهنگ کارگری در پالایشگاه های نفت و پتروشیمی جنوب ایران از جمله پتروشیمی لامرد، پالایشگاه آبادان، پالایشگاه نفت سنگین قشم، پالایشگاهها و پروژه های نفت و گاز در عسلویه، پارسین و فاز های ۲۲ و ۲۴ پارس جنوبی کنگان و بخشهایی از کارگران شرکتهای پیمانکاری دیگر شروع شده است. همزمان با اعتصاب کارگران بخش نفت و پتروشیمی ها، اعتراضات کارگران پیمانی شهرداریها و راه آهن در شهرهای مختلف در جریان است. امروز پالایشگاههای فجیره، کنگان و پتروشیمی پارس و کارگران فاز ۱۴ پارس جنوبی و کارگران هپکو به اعتصابیون پیوستند.

مطالبه مشترک کارگران اعتصابی و معترض در بخشهای مختلف پرداخت حقوق های معوقه، افزایش دستمزد و مزایای کار، لغو قراردادهای موقت، انحلال شرکتهای پیمانکاری، تعیین تکلیف مالکیت مراکز تولیدی و قبول مسئولیت دولت در قبال این مراکز است.

طبقه کارگر ایران تجربه چهار دهه اعتراض و سرکوب آن توسط ماشین سرکوب رژیم، از خون پاشیدن نیروهای امنیتی و قضایی به اعتراضات، تیراندازی به کارگران خاتون آباد یزد، تا احکام شلاق برای کارگران معادن، اخراج نمایندگان کارگران هفت تپه و فولاد، بازداشت و شکنجه و صدور احکام زندان را دارند. اینبار با اعتصابات و اعتراض هماهنگ در مهمترین مراکز تولیدی، با خواباندن صنعت نفت، گاز و پتروشیمی، طبقه کارگر با نشان دادن قدرت خود، دشمن مشترک و طبقاتی را به جدال میطلبد. این نقطه چرخشی در رابطه طبقه کارگر و مردم محروم در جدال بر سر رفاه، آزادی و برابری، با یکی از مستبدترین دولتهای حاکم است.

با این اعتصابات توازن قوای طبقاتی در ایران از دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸، از اعتصابات رانندگان شرکت واحد تهران، فولاد اهواز، هپکو، آذرب، معادن، هفت تپه و... در این سالها تا به امروز تغییر کرده و زنجیرهای استبداد و سرکوب را یکی پس از دیگری پاره و حاکمان سرمایه را به مصافی طبقاتی و سرنوشت ساز میطلبد!

امروز طبقه کارگر در ایران به یمن تلاش چهار دهه کارگران رادیکال، آگاه، جسور و سوسیالیست و کمونیستهای این طبقه، چهار دهه رودرویی آشکار با بورژوازی در ایران، چهار دهه تلاش در حفظ اتحاد طبقاتی خود، در متکی کردن اعتراض خود به مجامع عمومی و شوراها، اعلام میکند برای دست و پنجه نرم کردن با بورژوازی، از کارفرما تا نمایندگان سیاسی آن ها در دولت، مجلس، دستگاه قضایی و امنیتی آن آماده است.

زنجیره اعتصابات کارگری، در راس و پیشاپیش آن ها اعتصاب قدرتمند و متحد کارگران شرکت هفت تپه، سنگرهای بهم پیوسته پیشروی کل طبقه کارگر برای رفاه، آزادی و برابری و اعلام این واقعیت عظیم است که طبقه کارگر آگاه امروز می رود تا با اتحاد صفوف خود، با گذاشتن دستها در دست هم و همبستگی طبقاتی، با مبارزه مشترک خود بعنوان یک طبقه، مهر خود را به آینده و سرنوشت جامعه بزند.

روزی که طبقه کارگر بعنوان یک تن واحد، یک طبقه متحد و سازمانیافته در مجامع عمومی و شوراها و سازمانهای کارگری در نبردی پیاپی پوزه بورژوازی و حاکمانشان را بر خاک بمالد، نزدیک است.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

حزب کمونیست کارگری حکمیت‌ست (خطر رسمی)

۱۲ مرداد ۹۹ (۲ اوت ۲۰۲۰)

ملیت بر خلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است.

ملیت از این نظر به مذهب شبیه است.

اما بر خلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی متی در سطح فرمال هم انتفاقی نیست. بعنوان

فرد نمیتوان به ملیت فاسی گروید و یا از

آن برید. (هرچند بر فی محققین ملت و ملی

گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله

بدست داده اند). این فصومیت، ملیت و

تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی

باورنکردنی ای برفوردار میکند. طوقی است بر

گردن توده های وسیع مردم که کسی منشأ

آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با

اینمال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است

که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش

مییپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که

در زمان میات خود بطور روزمره شاهد فلق

ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی

باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک

ممصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا

نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی

و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید

و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع

افزادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس،

تعلق ملی فرد ممصول نازل شدن هویت

ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که

جدا و یا ملمق میشوند، بلکه این الماق ها

و جدایی های تممیلی به توده های انسانی

است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم

ممصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست،

برعکس، این ملتها هستند که ممصول

ناسیونالیسم اند

منصور حکمت: ملت، ناسیونالیسم و برنامه

کمونیسم کارگری

نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری - کمونیست (فط رسمی) است
مسئولیت مقالات کمونیست با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی
hasara.ebrahimil@gmail.com

تماس با واحدهای

تشکیلات خارج کشور

حزب کمونیست خط رسمی

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

تماس با حزب

دبیرفانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات فارچ کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

حکمتیست هفتگه نشریه رسمیه حزب،

پنجشنبه هامنتشره شوذ (حکمتیست را بخوانید)

www.hekmatist.com